مژده مشترک همه رسولان

teuhid
BASIM YAYIN



مژده مشترک همه رسولان
خالص بیانجوک (ابو حنظله)

”برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می‌دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید، شخص رسول اللّه مقتدای پسندیده‌ای است.“ (الاحزاب، ۱۲)

teuhid
BASIM YAYIN

www.tevhidmeali.com
www.tevhiddersleri.org
www.tevhiddergisi.org
tevhiddergisi@gmail.com

مژده مشترک همه رسولان
خالص بیانجوک (ابو حنظله)

آمدگی فنی: دیزاین

Tevhid Basım Yayın, 42546

تدوین

Tevhid Basım Yayın, 42546

چاپ: مکان چاپ

Şenyıldız Matbaacılık, 11964

شابک

978-605-85073-5-7

چاپ دوم

ارتباط ایمیل

tevhiddergisi@gmail.com

تلفن

+90 545 762 15 15

پست

P.K. 51 Güneşli Merkez PTT
Bağcılar/İstanbul

مرکز

Kirazlı Mah. Mahmutbey Cad. No.
120/A Bağcılar/İstanbul

امکان توزیع

İstanbul : Kirazlı Mh. Mahmutbey Cd. No: 120/A 34212 Bağcılar/İSTANBUL 0 545 762 15 15
Ankara : Piyade Mh. İstasyon Cd. No: 190 Etimesgut/ANKARA 0 543 225 50 48
Diyarbakır : Kaynartepe Mh. Gürsel Cd. No: 90/A 21090 Bağlar/DİYARBAKIR 0 543 225 50 43
Konya : Mengene Mh. Büyük Kumköprü Cd. No:78/A 42020 Karatay/KONYA 0 543 225 50 49
Van : Vali Mithatbey Mh. Koçibey Cd. Armoni İş Mer. No: 14/D 65100 İpekyolu/VAN 0543 225 50 45

فهرست

مقدّمه ۹

چرا محمد (صلی الله علیه وسلم) پیامبر؟ ۱۱

۱- شهادت دادن به رسالت پیامبر ۱۱

آ- علم: ۱۱

ب- شهادت بدانچه پیامبر بیان نموده اند؛ ۱۲

ج- علنی نمودن و توصیه آن به دیگران؛ ۱۲

د- التزام داشتن به شهادت خویش و ملتزم ساختن دیگران به شهادت؛ ۱۳

۲- آنچه از سختی و آزار برسر پیامبران پیش ازایشان آمده بر سرپیامبر نیز آمده است؛ ۱۴

۳- پیامبررا کمک نمودن و به ایمانی که برزبان آورده ایم عمل نمائیم: ۲۱

۴- پیامبر را سرمشقی در چاره سرنمودن مشکلات ایجاد شده در این عصرنمائیم: ۲۲

چونکه، تنها رهبریست که می توان در هر موضوعی ایشان را سرمشق گرفت: ... ۲۳

چونکه، پیامبر هدایت است: ۲۴

چونکه، پیامبر برای روشن ساختن راهها بسان چراغی فروزان است: ۲۴

چونکه، پیامبر رحمت است: ۲۵

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دوست داشتن: ... ۲۶

۱- دوست داشتن رسول الله از ایمان است ۲۶

ایمانی متشکل از دوست داشتن پیامبر: ۲۸

۲- نشانه های دوست داشتن: ۳۰

آ- از اوامر پیامبر اطاعت نمودن و دوری جستن از کارهائی که ما را برحذر داشته اند: ۳۱

ب- ایشان را سرمشق قرار دادن: ۳۳

ج- پیامبررا برنفس خویش ترجیح بداریم: ۳٤

د- پیامبر را محترم و گرامی بداریم: ۳٦

ه- توصیه نمودن به سنتهای پیامبر: ٤٦

ی- آنچه را که پیامبر دوست دارد دوست بداریم وآنچه را که دوست ندارند از آن بغض و نفرت داشته باشیم: ٥۰

ر- درود و سلام فرستادن به پیامبر: ٥۳

و- خواهان دیدارپیامبر بودن: ٥٦

۳- راههای دستیابی به دوست داشتن پیامبرو افزایش آن: ٥۸

۱- دعانمودن به اسم الودود پروردگار: ٥۸

۲- شناخت پیامبر و معرفت ایشان: ٥۹

۳- دعوت و کار ما شبیه به پیامبر باشد: ٦٤

۴- گرامی داشتن پیامبر با فرستادن صلوات و درود: ٦٥

۴- فواید دوست داشتن پیامبر: ٦۷

آ- دوست داشتن، انسان را به حرکت وا میدارد؛ ٦۷

ب- دوست داشتن، موجب درک حلاوت ایمان میشود: ٦۹

ج- دوست داشتن، انسان را به مرتبه ای که شایسته وی است میرساند: ۷۰

اصول پیامبری محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ۷۲

۱- مسائلی را که ایشان خبر داده اند را تصدیق نمودن: ۷۲

درک نمودن اینکه دین بوسیله پیامبر تکمیل شده است: ۷۷

در اعتقاد اسلامی آگاه و صاحب غیب تنها الله است؛ ۸۰

عمومی دانستن رسالت پیامبر: ۸۳

۲- اطاعت نمودن از اوامر پیامبر: ۸٤

نمونه هایی از اطاعت اصحاب: ۹۱

۳- پرهیز از آنچه که ما را برحذر داشته اند: ۹۵

سهل انگاری در مسائلی که پیامبر ما را از آنها برحذر داشته است: ۹٦

۴- عبادت نمودن الله بدان شکل که پیامبر به ما نشان داده است: ۱۰٤

بدعت چیست؟ ۱۰٤

معنای شرعی بدعت: ۱۰۵

ازنظر شرعی بدعت چیست؟ ۱۰٦

در دین جائی برای مسائل تازه پیدا شده (بدعت) نیست: ۱۰۸

شرط قبولی اعمال: ۱۱۱

نمی توان الله را تنها با طرز فکر رازی نمود: ۱۱۳

علل پیدایش و گسترش بدعت: ۱۱٤

۱- نادانی (جهالت): ۱۱٤

۲- عمل به روایتهای ضعیف و نا مناسب: ۱۲۰

۳- بی توجهی به مسائل بدعت: ۱۲۲

۴- از دست رفتن وسیله سنجش حق: ۱۲٦

۵- برائت و دوری نجستن ازاهل بدعت: ۱۲۹
ضررهای بدعت ۱۳۱
آ- الله عمل بدعتگذار را قبول نخواهد کرد: ۱۳۲
ب- بدعتگذار از آن دسته است که مورد لعنت الله قرار گرفته است: ۱۳۲
ج- بدعتگذار در روز قیامت بر سر حوض کوثر برگردانده خواهد شد: ۱۳۳
د- هربدعت سنتی را از بین خواهد برد: ۱۳٤
ی- بدعتگذار در توبه نمودن موفق نخواهد شد: ۱۳۵
ف- بدعت موجب تجزیه امت اسلام خواهدشد: ۱۳۷
گ- شر هر بدعت، بیشتر دامنگیر بدعتگذار خواهد گشت: ۱۳۸
ح- بدعتها، صورت خوب و پاک اسلام را زشت خواهد نمود: ۱٤۲
برخی شبهه و گمانها که در رابطه با بدعت می آورند: ۱٤۳
۱- شبهه: تفسیر غلط از حدیث جریر بن عبدالله (رضی الله عنه): ۱٤٤
۲- شبهه: ارزیابی نادرست از سخن عمر (رضی الله عنه) که فرموده: این چه بدعت زیبائی است! ۱٤٦
۳- شبهه: در تاریخ اسلام برخی از عالمان بدعت را تقسیم نموده اند و یک قسم را بعنوان بدعت حسنه قبول می کنند: ۱٤۹
۴- شبهه: می گویند اگر مساله ای در نظر مسلمانان زیبا باشد نزد الله هم زیبا بحساب می آید و اگر در نظر مسلمانان ناپسند باشد نزد پروردگارو هم ناپسند است: ۱۵٤
جواب شبهه: ۱۵٤
۵- شبهه: تفسیر غلط از حدیث اعمال برحسب نیت هستند (انما الاعمال بالنیات):۱۵۵

بِسم الله الرّحمن الرّحيم

سپاس وستایش مخصوص الله است، الله را سپاس میگوییم واز الله کمک واستغفار میطلبیم هر کس را هدایت بخشد، کسی نمیتواند وی را گمراه سازد وهر کس را گمراه سازد کسی نمیتواند وی را هدایت بخشد. الله تک وتنهاست وی را هیچ شریکی نیست وشهادت میدهم که محمدبنده و فرستاده الله است.

اي كساني كه ايمان آورده ايد آن چنان كه بايد از الله ترسيد از الله بترسيد (و با انجام واجبات و دوري از منهيّات گوهر تقوا را به دامان گيريد) و شما نميريد مگر آن كه مسلمان باشيد.[1]

اي مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهيزيد. پروردگاري كه شما را از يك انسان بيافريد و (سپس) همسرش را از نوع او آفريد، و از آن دو نفر مردان و زنان فراواني (بر روي زمين) منتشر ساخت. و از پروردگاری بپرهيزيد كه همديگر را بدو سوگند مي‌دهيد؛ و بپرهيزيد از اين كه پيوند خويشاوندي را گسيخته داريد (و صله رحم را ناديده گيريد)، زيرا كه بيگمان الله مراقب شما است.[2]

اي مؤمنان! از الله بترسيد و سخن حق و درست بگوئيد. در نتيجه الله اعمالتان را بايسته مي‌كند و گناهانتان را مي‌بخشايد. اصلاً هر كه از الله و پيغمبرش فرمانبرداري كند، قطعاً به پيروزي و كاميابي بزرگي دست می يابيد.[3]

امابعد؛ بدون شک وگمان بهترین سخن کلام الله است. وبهترین راه، راه محمد است.هرامری ازامور دینی بعد از پیامبر سرزده باشد و دستور ایشان بر آن امر نباشد بدعت است وهر امر بدعتی گمراهیست وهر گمراهی و ضلالتی جایگاهش دوزخ است.

۱. آل عمران، ۱۰۲
۲. نساء، ۱
۳. احزاب، ۷۱-۷۰

مقدّمه

ما با میلیونها انسانی که خود را به اسلام نسبت میدهند،اما در آسیب بزرگی زندگی می کنند روبروهستیم.

وسبب این آسیب این است که: محتوا و مضمون توحید و سنت را تحریف نموده اند. ومشکل بجز این چیز دیگری نیست که توحید را کنار گذاشته و بجای آن انواع بدعت و خرافات را جایگزین نموده اند ومسبب اصلی ما هستیم که نسبت به دین معلومات و آگاهی نداریم و نادان هستیم.

واز این جهالت و نادانی نجات پیدا کردن تنها یک راه دارد و آنهم این است که اصل و اساس آسیب دیده را بار دیگر زنده و ترمیم سازیم.

اولین کار این است که:

بجای تعلیم اخلاق، موعظه و سخنوری، تعلیم توحید،شروط ونواقض آنرا در دستور کار خود قرار داده وسپس مضامین صحیح سنت را بدانها تعلیم داد و دامنه پوشش این مفهوم را بررسی نمائیم. منزلت والای پیامبر را نزد الله و فضیلتهای دوست داشتن ایشان را به مردم گوشزد کرده وبه فرموده های ایشان جامه عمل بپوشانیم وسعی کنیم زندگیمان براساس سنت باشد و درتوسعه و گسترش سنت همّت نمائیم وآنچه را از ناپسندی که در داخل این اجتماع هست و معنویات را تضعیف می سازد به مردم خاطرنشان سازیم.

چنان که شرک ضد توحید است و امر خطرناکی است، بدعت نیز ضد سنت است. تلاش کنیم آسیب و ناپسندی این خطر را به این اجتماع گوشزد سازیم.

وانسانها را از اضرار خائنانی که به جای سنت بدعت رامی آورند، آگاه وبیدار سازیم. تا از صدمه و آسیب دیدن دین ممانعت کنیم. این یک ضرورت است.

حالا کتابی که پیش رو دارید: بمنظور زنده نگه داشتن سنت، درک معنای شهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) وشناخت بدعت و ضرر و زیان آن است. زیرا جهت زنده نگه داشتن سنت این اثر از طرف مجله توحید برشته تنظیم و تحریر درآمده است.

با توفیق و کمک از جانب پروردگار و تلاش از ما، امید است که درمانی بر درد این اجتماع باشد.

با دعا، سپاس و ستایش...

مجله توحید سال ۷۳۴۱ هجری قمری مصادف با سال ۲۰۱۶ میلادی

چرا محمد (صلی الله علیه وسلم) پیامبر؟

۱- شهادت دادن به رسالت پیامبر

محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یک بخش جدائی ناپذیر از شهادت: اشهد ان لااله الا الله است، شهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز یکعده شرط و شروط دارد.

الله داخل شدن به دین را به اقرار و قبول نمودن مفهوم این شهادت مشروط نموده است. ما که به صفت (الحکیم) پروردگارایمان داریم بدان معناست که الله هیچ کار بیهوده ای را انجام نخواهد داد و انجام و بوجود آوردن هر چیزی از روی حکمت است. پس که اینطور است این گواهی (شهادت) که الله از ما خواسته حکمتی دارد.

وقتی به قران و سنت نگاه می کنیم خواهیم فهمید که شهادت دادن چهار مرتبه دارد: وقتی فرد این چهار مرتبه را اقرار و بجا آورد، شهادت وی نزد الله قابل قبول است؛

آ- علم:

کسی که شهادت میدهد بایستی برچیزی که شهادت میدهد علم داشته باشد واز روی علم باشد ودر مقابل شهادت دادن کسی بر چیزی که علم و آگاهی ندارد، یک شهادت دروغین خواهدبود.

وکسانی را که به جای او پرستش می کنند اختیار شفاعت ندارند مگر کسانی که آگه هانه برحق شهادت وگواهی داده باشند[۱]

این آیه خیلی روشن بیان میدارد که شهادتی نزد الله ارزش دارد و به صاحبش فایده میرساند که از روی علم و آگاهی باشد.

وقتی کسی شهادت محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می گویداما درعوض هیچ علم و آگاهی از آن شهادت ندارد ونمی داند به چه معناست، باچنین اقراری، شهادت وی تحقق نمی یابد.

با شهادت دادن محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) یکعده مسئولیت برگردن ما می افتد وسرچشمه و منبع تفصیلات این مسئولیت در قران و سنت مفصل بیان

۱. زخرف۸۶

شده است و اگر این مسئولیت بر مبنای قران و سنت نباشد انسانها با استدلال از عقل خود پیامبر را بسان کد خدای یک قبیله یا یک رئیس جمهور می دانند و در اینباره دچار افراط و تفریط خواهند گشت.[1]

اعمال انسانها در معرض تصورو تفکر آنهاست، تصوروتفکر انسانها هم باندازه آگاهی و معلوماتش است. وتفکر و تصور صحیح در مورد یک پیامبر تنها با تفکر و تصور صحیح از پیامبر امکان دارد. واین تصور درست تنها بر مبنای قران و سنت امکان پذیر است. نخستین سفارش در مورد شهادت: بایستی مطابق با قران دریابیم که در قبال پیامبر چه مسئولیتهائی داریم؟ جستجو برای جواب این سوال.

ب- شهادت بدانچه پیامبر بیان نموده اند؛

و فرشتگان را که بندگان خداي مهربانند دختر انگاشتند. آیا به هنگام آفریدن آنان حاضر بودند؟ گواهي آنان نوشته میشود و بازخواست میگردند.[2]

مشرکان چنین شهادت را بیان می کنند که: "شهادت میدهیم که فرشته ها مونث هستند" وکلمه شهات را ذکر نکرده اند و تنها گفته اند که: "فرشته ها مونث هستند" الله این اقرار آنها را شهادت نام می برد. بنابراین آیه لازمه قبولی شهادت را مشروط به تلفظ نمودن و بزبان آوردن چیزی دانسته که بدان شهادت داده است.

ج- علنی نمودن و توصیه آن به دیگران؛

اگر شاهدی شهادت خود رامخفی نماید برای اینکه دیگران آنرا ندانند چنین شهادتی، شهادت بحساب نمی آید، مقبولیت شهادت دادن در مورد چیزی مشروط به این است که آن شهادت را قولی یا عملی ادا نمائید.

الله به یکتایی خود گواهی داد که جز ذات اقدس او که نگهبان عدل و درستی است پروردگاریی نیست، و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهی دهند؛ نیست پروردگاریی جز او که (بر همه چیز) توانا و داناست.[3]

الله برای یادآوری و تعلیم شهادت به بندگانش در این آیه این چنین خاطرنشان میسازد:

مشرکان در حالی که بر ضد خود به کفر [و انکار حقایق] گواهی می دهند، صلاحیت آباد کردن مساجد الله را ندارند؛ اینانند که اعمالشان تباه و بی اثر است و در آتش جاودانه اند.[4]

مشاهده می کنید که الله با شهادت قولی مشرکان که بگویند: "من شهادت میدهم که یک مشرک هستم" آنها را مشرک بحساب نیاورده بلکه تنها با انجام دادن عمل،

---

۱. تفصیلات این مساله بعدها بخوبي بیان خواهد شد.
۲. زخرف، ۱۹
۳. آل عمران، ۱۸
۴. توبه، ۱۷

الله آنها را مشرک گفته وعمل را برای مشرکان به منزله یک نوع شهادت فعلی بحساب می آورد.

از اینرو اگر پیامبر را بعنوان رهبر قبول داریم و می خواهیم به دیگر انسانها هم توصیه کنیم؛ بایستی که سنتهای ایشان را در زندگیمان پیاده نموده و با عملی نمودن این سنتها ایمان وشهادت خود را به پیامبر حفظ و تقویت نمائیم. بصورتی که کسانی که ما را میبینند احساس کنند و اقرار نمایند که زندگی و عمل ما به شیوه پیامبر است.

د- التزام داشتن به شهادت خویش و ملتزم ساختن دیگران به شهادت؛

چرا شهادت داده اید، تحقق شروط، عمل نمودن بدانها وآنرا بصورت صحیح ودرست به دیگران تعلیم وارائه دادن لازم و ضروری است.

الله اعلام نموده وبیان داشته که بجز ذات پاک ایشان پروردگاری وجود ندارد و انسانها را هم مجبوربه ادای این شهادت نموده است. وانسانها را برای عبادت کردن آفریده است وبدانها امر نموده که بایستی همه عبادتها تنها برای الله باشد.

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اُف مگوی و بر آنان [بانگ مزن و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.[1]

و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدیم[2]

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آنکه الله را بپرستند، و ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص کنند، و حق گرا باشند، و نماز را برپا دارند، و زکات بپردازند؛ و این است آیین استوار و ثابت[3]

ما میدانیم که: که برای مقبولیت شهادت در مورد چیزی بایستی که آنرا به دیگران ارایه داده و به شروط آن عمل نموده وعمل بدان را به دیگران نیز سفارش کرد. این چهار مرتبه از شهادت را ابن القیّم الجوزی (رحمه الله) در کتاب مدارج السالکین بتفصیل بیان نموده و برای کسانی که طالب به کسب آگاهی بیشتری هستند می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

وچنانچه مراتب شهادت تحقق پیدا نکند وتنها زبانی "اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمدرسول الله" رابیان نماید این شهادت به او هیچ فایده ای نخواهد رساند.

۱. اسراء، ۲۳
۲. ذاریات، ۵۶
۳. بینه، ۵

۲- آنچه از سختی و آزار برسر پیامبران پیش ازایشان آمده بر سرپیامبر نیز آمده است؛

ابوهریره (رضی الله عنه) از پیامبر نقل می کند: "بر سر امت من تا آنچه بر سر امتهای پیش آمده نیاید قیامت برپا نخواهد شد."[۱]

از ابو سعید الخدری (رضی الله عنه) از پیامبر نقل می کند: "شما گام به گام قومهای قبل از خویش ر دنبال می کنید که اگر آنها در سوراخ تنگ مارمولک خزیده باشند بازهم شما دست از پیروی کردن آنها برنمی دارید، اصحاب پرسیدند: ای پیامبر دنبال شوندگان یهودی و مسیحیها هستند؟ پیامبر فرمودند: جز آنها کس دیگری نمی تواند باشد!"[۲]

در این احادیث خیلی روشن پیامبر امتش را از گام به گام پیروی کردن آداب ملتهای پیشین نهی کرده اند.

در روایتی از بخاری و مسلم آمده است که: اگر آنها در سوراخ مارمولک هم بخزند شما هم خواهید رفت. عالمان اسلام گفته اند که: دراین تشبیه و تبعیت از آنها مبالغه و افراط کردن را بیان میدارد. حافظ ابن حجر از قاضی عیاض نقل می کند.

براساس شناخت مارمولک از زمره حیوانات خزنده است که لانه خود را بشکلی میسازد که بجز خودش چیز دیگری نتواند در آن بخزد، بصورتی که حتی جفت آن نیز نخواهد توانست بدان بخزد. ازیرا پیامبر چنین میفرماید که: حتی اگر آنها شما را از تقلید نمودن خودشان هم منع کنند بازهم شما آنها را تقلید می کنید، واعمال آنها را انجام میدهید.بجز این احادیث ازبخاری و مسلم انواع دیگری از تقلید را پیش روی شما قرار میدهیم که:

...اگر یکی ازآنها در وسط راه با همسرش همبستر شود شما نیز چنین همبستر خواهید شد!

...اگر یکی از آنها با مادر خود ازدواج کند شما هم تقلید نموده واین کار را خواهید کرد.

برای اجتناب از خطرهائی که پیامبر به ما هشدار داده است لازم است که ما سوالهائی از خود بپرسیم که: قومهای پیشین که برایشان پیامبر فرستاده شده است، با پیامبرانشان چگونه رفتار نموده اند؟ با آگاهی از گرایش و رفتار آنها می توانیم از رفتارهائی که موجب آزار پیامبر میشوند دوری نموده و کارهائی را که موجب خرسندی ایشان است را انجام دهیم این بهترین شیوه کمک به پیامبر است.

ما میدانیم که برای اجتناب از پیمودن راه مجرمان بایستی از راه آنها مطلع و آگاه باشیم تا در دام این مجرمان نیفتیم و به همین سبب الله در قران کریم راه مجرمان را

۱. بخاری، ۷۳۱۹
۲. بخاری، ۷۳۲۰؛ مسلم، ۲۶۶۹

بیان و تعریف نموده است. بصورتی که آیات روشن و واضح قران از جانب الله دلیل بر حکمت آن است.

و این گونه آیات را بیان می کنیم تا [حق روشن شود و] راه و رسم گناهکاران آشکار گردد.[1]

عمر (رضی الله عنه) میفرمایند: کسانی که در اسلام بزرگ شده و علامتهای جاهلیّت را ندانند، پیوندی آنها با اسلام یکی یکی قطع خواهدشد.

نوع رفتار ملتهای پیش از ما با پیامبرانشان درقران به تفصیل بیان شده است. وقتی که آیات مربوط بدانها به ما می رسد و در آنها تامل کنیم دو رویکرد را درآن خواهیم دید (افراط وتفریط):

* خیلی افراط نمودن و بیشتر از حد انسان ارزش نهادن (افراط)

* خیلی از حد شایسته مقام آنها ارزش کم نمودن (تفریط)

نمونه افراط که: پیامبران را الله دانسته و یا به دید پروردگاربودن بدانها نگاه کرده اند. ویا تحت عنوان رابطه پدر و پسر نگاه کردن است.

و یهود گفتند: عُزیر، پسر پروردگارست. و نصاری گفتند: مسیح، پسر پروردگارست. این گفتاری [بی دلیل و برهان] است که به زبان می آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این [به حقایق] کفر ورزیدند، شباهت دارد؛ الله آنان را نابود کند، چگونه [از حق به باطل] منحرف می شوند.[2]

آنان که گفتند: الله همان مسیح، فرزند مریم است، بی تردید کافر شدند؛ و حال آنکه مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! پروردگاری یکتا را که الله من و الله شماست بپرستید، مسلماً هر کس به الله شرک ورزد، بی تردید الله بهشت را بر او حرام کند، و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست. آنان که گفتند: الله یکی از [این] سه تاست [پدر، پسر، روح] یقیناً کافر شدند، و حال آنکه هیچ معبودی جز پروردگاری یکتا نیست. و اگر از آنچه می گویند بازنایستند، قطعاً به کسانی از آنان که [به سبب چنین اعتقادی] کافر شدند، عذابی دردناک خواهد رسید.[3]

پیامبر به این شیوه رفتار نموده و به اصحاب نیز هشدار داده اند:

"آنچنان که مسیحیها عیسی (علیه السلام) راستایش وتمجید کرده اند من راستایش نکنیدو درستایش افراط نورزید، من بنده و فرستاده پروردگاریم و بس."[4]

با توجه به این هشدار پیامبر میبینیم که کسانی که ادعا می کنند امت پیامبر هستند به این خطا گرفتار گشته اند. شهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیاز به علم دارد و این علم وحی است.درغیر اینصورت که باوجود شهادت دادن، بازهم

۱. انعام، ۵۵
۲. توبه، ۳۰
۳. مائده، ۷۳-۷۲
۴. بخاری، ۳۴۴۵

چیزهائی را که پیامبر نهی نموده انجام داده و چنان گمان میبرند که دارند ستایش پیامبر را می کنند!

تا جائی که اینها به گمان اینکه دارند پیامبر را ستایش می کنند دررسانه ها و وسایل اعلام این ابیات را می خوانند:

* پیامبر در قبرش زنده است و زندگی می کند!

* همه جانداران بخاطر ایشان زنده اند و زندگی می کنند

شخصی ازچگونگی دوست داشتن پیامبر پرسیدند، به اوگفتند که او را ستایش و تمجید کن. در حالی که صفت الحی تاکید بر آن دارد که زندگی مطلق و بدون قیدوشرط ازآن پروردگارست. ودمیدن روح در همه جانداران وآنها را باصفت الحی زندگی بخشیدن بازهم الله است. الله یگانه و بی همتاست و در صفات هم مانند و همتائی ندارد. صفات الله را به پیامبر دادن وگمان بردن به اینکه پیامبر صفت الحی را از الله گرفته است و پیامبر را از مرتبه یک بنده به مرتبه پروردگاری رساندن بجز تقلید گام به گام و وجب به وجب از قومهای پیشین چیز دیگری نمی تواند باشد.

یکی دیگر اینچنین پیامبر را ستایش می کند:

* دنیا و آخرت از فضل و کَرَم تواست

* قلم در لوح المحفوظ چه چیزی را می نویسد از علم تواست.

حالا گرفتیم یک انسان آمد و گفت: با این حال چه چیزی برای الله باقی مانده است؟ اگر پیامبر این سخن را که: "اگر شما و الله بخواهید" بشنود عصبانی خواهد شد و خواهد فرمود: "من را شریک الله می کنید؟"[۱]

متاسفانه آنها این اعمال را به نیت کارهای خوب انجام داده و در وصف ایشان کتابهای زیادی نوشته اند در حالی که ما باتوجه به قران میدانیم که پیامبر از این نوع از ستایش و تمجید راضی نخواهد بود.

ازجمله ستایشهای نادرست اینکه: بوی عرق بدنشان بوی گلاب است، ختنه شده بدنیا آمده و مدفوعی از ایشان خارج نشده است و. اینها همه ادعاعا و ستایش بی اساسی هستند که آنها می خواهند پیامبر را از جنس بشر خارج ساخته و به مقام پروردگاری برسانند. در حالی که الله در قران بیان داشته اند که پیامبر یک انسان است، چونکه مخاطب قران انسان است وکسانی که قران می خوانند ایشان را مانند خود یک انسان میدانند که به پیامبری برگزیده شده است.

بگو: من فقط بشري مانند شما هستيم، به من وحي ميشود كه معبود بر حق شما يكي است (و بس)، پس هركس كه خواهان ديدار پروردگار خويش است بايد كار شايسته كند و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد.[۲]

---

۱. بخاری ادب المفرد، ۷۸۳؛ نسائی، ۱۰۷۵۹

۲. کهف، ۱۱۰

یا خانه ای از طلا برای تو باشد، یا در آسمان بالا روی، و بالا رفتنت را باور نمی کنیم تا آنکه نوشته ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم! بگو: پروردگارم منزّه است [از اینکه خواسته های سبک مغزان یاوه گو را پاسخ دهد] آیا من جز بشری فرستاده هستم؟ (که مرا برای هدایت شما فرستاده اند، نه برای اینکه درخواست های بی مورد شما را پاسخ دهم).[1]

و ما پیش از تو هیچ یک از پیامبران را نفرستادیم مگر آنکه آنان هم غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و ما برخی از شما را [وسیله] آزمایش برخی دیگر قرار دادیم [توانگر را به تهیدست وتهیدست را به توانگر، بیمار را به تندرست و تندرست را به بیمار، پیامبر را به امت و امت را به پیامبر]. آیا [نسبت به اجرای احکام الهی و تکالیف و مسؤولیت ها] شکیبایی می ورزید؟ و پروردگارت همواره [به احوال و اعمال همه] بیناست.[2]

این چند نوع را که برشماردیم آنها با نیت خوب آنرا انجام داده اند اما با شهادت محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در تضاد است چونکه از جمله چیزهائی است که پیامبر آنرا ممنوع نموده است.

یک نمونه دیگراین افراط گرائی آن است که می گویند: الله کائنات را بخاطر آب روی پیامبر آفریده است. بیشتر انسانها به پیامبر مقام پروردگاری داده اند. یا برخی از مشرکان می خواهند با این سخن که: "شاید اگر شما (پیامبر) نبودید من (پروردگار) این کائنات را نمی آفریدم. دیگران را فریب دهند."[3]

این سخن آنها با آیه قران تضاد دارد که الله می فرماید:

و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدیم؛[4]

انسانها و جنها و همه آنچه در آسمانها و زمین است تنها برای عبادت و پرستش الله آفریده شده اند.

پیامبر در مدینه زندگی می کردندیک دفعه خورشید گرفتگی رخ داد و همان روز پسرش ابراهیم وفات نمودند. وانسانها درمورد سبب این خورشیدگرفتگی صحبت می کردند و سبب آنرا به وفات پسر پیامبر مرتبط نمودند. وقتی که پیامبر این را شنیدند برای اجتناب از این افراط گرائی فرمودند:

۱. اسراء، ۹۳

۲. فرقان، ۲۰

۳. حدیث ساختگیست. از عالمان حدیث امام شوکانی، امام عجلونی وامام ساغانی (رحمهم الله) گفته اند: که این حدیث نیست. و برای این سخن دو روایت وجود دارد یکی هم لفظ لو لاک را دو دفعه استعمال کرده اند وهردو دفعه ساختگیست (شوکانی در فوائد، عجلونی درکشف الخفا وساغانی در رساله الموضوعات)

انجمن فتاوا گفته اند: که این وقتی به لفظ و معنا نگاه می کنید هر دو باطل هستند، چونکه پروردگار مخلوقات را برای اینکه پروردگار را عبادت کنند آفریده است، همچنان که پروردگار می فرمایند: "و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدیم" الذاریات۵۶ ویا اینکه حدیثی از پیامبر دال بر اینکه همه کائنات را بخاطر ایشان آفریده اند وجود ندارد. امام محمد بن علی الشوکانی در الفوائد والمجموع فی الاحادیث الموضوع آنراحدیثی ساخته نام میبرد و ساغانیدر اثر چنین میفرماید که: این حدیث ساخته است و آیه قران را دال بر دلیل آن ذکر می کند که: "پروردگارست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که پروردگار بر هر کاری تواناست و اینکه یقیناً علم پروردگار به همه چیز احاطه دارد." الطلاق، ۱۲ (انجمن فتاوا فتواي شماره، ۶۷۵۶)

۴. الذاریات، ۵۶

"خورشید و ماه از آیات و نشانه های الله هستند و نه بخاطر متولد شدن کسی و نه بخاطر مردن کسی دچار گرفتگی میشوند. هرزمان که شاهد گرفتگی آنها بودید نماز بخوانید و دعا کنید."[۱]

در مورد رویکرد دوم که مساله تفریط وکاستن منزلت پیامبران است میتوانیم آیات زیر را بعنوان نمونه بیاوریم.

و یقیناً ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی به دنبال هم فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلایل روشن و آشکار عطا نمودیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم؛ پس چرا هرگاه پیامبری آیین و احکامی که مطابق هوا و هوستان نبود برای شما آورد، سرکشی کردید؟ پس [نبوّتِ] گروهی را تکذیب نمودید وگروهی را می کشتید.[۲]

هر زمان و هر کجا یافت شوند، [داغ] خواری و ذلت بر آنان زده شده، مگر [آنکه] به ریسمانی از جانب الله [که ایمان بَه قرآن و نبوّت پیامبر است] و یا ریسمانی از سوی مردم [مؤمن که پذیرش ذمه و شرایط آن است، چنگ زنند] و به خشمی از سوی الله سزاوار شده اند و [داغ] بینوایی و بدبختی بر آنان زده شد. این بدان سبب است که آنان همواره به آیات اللهَ کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، و این [کفرورزی و کشتن پیامبران] به سبب این است که [الله را] نافرمانی نمودند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند.[۳]

گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجایند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم.[۴]

ونمونه تفریط و کاستن از مقام ومنزلت پیامبران در شخصیت و گرایش یهودیها مجسم بود، آنها مطابق هوی وهوس خود از پیامبرانشان پیروی میکردند وچنانچه آرزوکرده باشند آنها را می کشتند و براساس هوی و آرزوی خود معجزه و معلومات آنها را تکذیب میکردند و چنانچه دستورات پیامبران برمذاقشان خوش نیامده و گران بوده باشد فقط در حد شنیدن بوده و در مقابل آن سرپیچی میکردند.

"و [یاد کنید] زمانی که از شما [برای پیروی از موسی] پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم [و گفتیم:] آنچه را [چون تورات] به شما دادیم با قدرت و قوّت دریافت کنید [و دستورهای ما و پیامبرتان را بشنوید، به ظاهر] گفتند: شنیدیم و [در باطن گفتند:] نافرمانی کردیم. و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان در آمیخت. بگو: اگر شما مؤمن هستید [و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان می دهد] پس بد چیزی است آنچه ایمانتان به آن فرمان می دهد."[۵]

۱. بخاری، ۱۰۴۳؛ مسلم، ۹۱۵
۲. بقره، ۸۷
۳. آل عمران، ۱۱۲
۴. مائده، ۲۴
۵. بقره، ۹۳

از جمله نمونه هائی که گفتند شنیدیم اما نافرمانی و عصیان نمودندآن استکه: قصه سربریدن گاو[1] امر به سرزمین مقدّس[2] وممنوع بودن شکار ماهی در روز شنبه است.[3]

اگر به دقت به این عصر نگاه کنیم خواهیم دید که این نگرش را درحد زیادی درنزد اهل منطق در محافل و در اطرافمان خواهیم دید که آنها پیامبر را تنها بعنوان یک نامه رسان تصور می کنند که نامه رسان فقط وظیفه رساندن نامه به شما را دارد و با محتوای نامه کاری ندارد! وآنها در مورد پیامبر اسلام نیز چنین تصوری دارند. کتاب پروردگار، قران برما نازل کرده است ووظیفه خود را انجام داده است در این قسمت هیچ فرقی وجود ندارد، اما تنها منبع و سرچشمه مراجعت، آیات قران است.

حالا ما با توجه به قران ادعای آنها را بی اساس میبینیم...

"همه پیامبران را با دلایل روشن و کتاب های آسمانی [فرستادیم]، و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند."[4]

"ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه حقایقی را که در آن اختلاف

---

۱. بنگر، موسی به قوم خود گفت: "بدون شک خد اوند از شما سربریدن یک گاو را می خواهد" آنها گفتند: "مارامسخره می کنید؟" موسی گفت: "به پروردگار گناه می برم از این نادانان" گفتند: "ازجانب ما به پروردگار التماس کن که ماهیت آنرا برای ما روشن سازد." موسی بعد از التماس و دعا به آنها گفت که پروردگار فرموده است: "نه زیاد پیر و نه تازه رسیده باشد بلکه درحد متوسط یک گاو باشد." موسی گفت: "حالا فرمان را اطاعت نمائید."

باردیگر گفتند: "برای ما به پروردگار التماس کن که رنگ آنرا برای ما تعیین نماید." موسی گفت: پروردگار می فرماید: "رنگ آن زردی باشد که تماشاگران را خیره ومسروسازد."

آنها بار دیگر گفتند: "برای ما به پروردگار التماس کن که پروردگار ماهیت آنرا بیشتر روشن سازد زیرا که گاوها شبیه به هم هستند تا ما بهترین را ان شاالله انتخاب کنیم."

موسی گفت: پروردگار می فرماید: "گاوی باشد که نه زمین را با آن شخم زده باشند ونه برای آبیاری از آن کار کشیده باشند واز هر عیبی پاک وبدور باشد." سپس آنها گفتند: "براستی حالا حقیقت را بجا آورده اید." وبدین حال گاو را سربریدند در حالی که نزدیک بود فرمان پروردگار را اجرا نکنند!

بنگر زمانی که یک نفر را کشتید و شما این قتل را به همدیگر نسبت میدادید اما پروردگار این کار پنهان را آشکارساخت وبرای این منظور پروردگار فرمود: تکه ای از گوشت گاو سربریده را به بدن مقتول بمالید، پروردگار بدین صورت مرده را زنده ساخت تا نشانه های خودش را به شما نشان دهد. تاکه بیندیشید (بقره، ۷۳-۶۳)

۲. بنگر، موسی به قوم خود چنین گفت: "ای قوم من نعمتهای پروردگار را برخود یاد کنید که از شما برایتان پیامبرانی را برگزیدند تا راهنما و مرشد شما شوند در حالی که به هیچ کس دیگری چنین نعمتهائی نبخشیده است. موسی گفت: "ای قوم من پروردگار بر شما امر نموده که بایستی به سرزمین مقدس بروید و پشت برخود را نگاه نکنید! درغیر اینصورت شما دچار بلا و گرفتاری خواهید گشت."

آنها گفتند: "ای موسی آنجا قوم سرکسی هست که تا زمانی که آنها از آنجا بیرون نروند ما دانجا داخل نخواهیم شد.شاید اگر آنها بیرون روند ما وارد شویم."

دو مرد از کسانی که [از پروردگار] می ترسیدند و پروردگار به هر دو نعمتِ [معرفت، ایمان و شهامت] داده بود، گفتند: از این دروازه به آنان یورش برید، چون به آنجا درآیید یقیناً پیروزید؛ و اگر مؤمن هستید بر پروردگار توکل کنید.

گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجایند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم.

موسیگفت: پروردگارا! من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم، پس میان ما و این گروه نافرمان و بدکار جدایی انداز. [پروردگار] فرمود: این سرزمین مقدس [به کیفر نافرمانی از خواسته های حق] تا چهل سال بر آنان حرام شد، همواره در طول این مدت در زمینِ [سینا] سرگردان خواهند بود، پس بر این گروه نافرمان وبدکار غمگین مباش. (مائده، ۲۶-۲۰)

۳. از آنان سرگذشت شهری را که در ساحل دریا بود بپرس، هنگامی که [اهلش] در [روز تعطیلیِ] شنبه [از حکم پروردگار] تجاوز می کردند؛ به این صورت که روز [تعطیلیِ] شنبه ماهی هایشان [به اراده پروردگار از اعماق آب به سوی ساحل می آمدند و] به روی آب آشکار می شدند و غیر شنبه ها نمی آمدند [وآنان بر خلاف حکم پروردگار در تعطیلی شنبه به صید می پرداختند؛] این گونه آنان را در برابر نافرمانی و فسقی که همواره داشتند، آزمایش می کردیم. (اعراف، ۱۶۳)

۴. نحل، ۴۴

کرده اند، برای آنان توضیح دهی [تا از آرا، نظریات وسلیقه های باطلشان نسبت به حقایق دست بردارند] و برای مردمی که ایمان دارند [مایه] هدایت و رحمت باشد."[۱]

این آیات بخوبی روشن و بیان ساخته اند که قران را بایستی براساس توضیح وفهم پیامبر بیاموزید. که اگر انسانها براساس درک و زندگی پیامبر زندگی نکنند در خسارت اند. ودر اختلافات بایستی که حل و فصل مشکلات را به پیامبر ارجاع دهند.

"ای اهل ایمان! از الله اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، به الله و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر واز نظر عاقبت نیکوتر است."[۲]

"به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع واختلاف دارند به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده ای دروجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، وبه طور کامل تسلیم شوند."[۳]

این دو آیه نظریه تفریط در مورد پیامبران را نابود و باطل خواهد نمود. زیرا که پروردگاربرای حل و فصل اختلافات، ارجاع آن به پیامبر را همراه با خود بیان نموده اند. واین هدایت و ارجاع اختلافات به الله و پیامبربخشی از کمال ونتیجه ایمان است. و میدانیم که برای فهم دین نقش پیامبر خیلی مهم است. والله مراجعت به پیامبر را براساس خواست انسانها قرار نداده است و این را یک مساله اجتهادی قرار نداده است. ومراجعت به پیامبر در امور دینی یک مساله ایمانی است.

هدف از این دو نگرش که بحث نمودیم این است که آنها می خواهند مرتبه و منزلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را که ما پیامبر را در زندگی مانند یک سرمشق پیرو می کنیم پایین بیاورند. که این نگرشها یکی به افراط و دیگری به تفریط ختم میشود.

درحالی که الله پیامبر را مانند یک الگو وسرمشق به ما نشان میدهد.

"یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر الله الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ و الله را بسیار یاد می کند."[۴]

چه مقام والائی ...کسی که به خشنودی الله وروز آخرت امیدوار است، وبرای این منظور تلاش کرده و الله را تسبیح می کند، یک انسان در هر مقام و مقطعی از زندگی که باشد، می تواند نمونه های زیبائی را در پیامبر بیابد. اینجا فقط کلمه

۱. النحل، ۶۴
۲. نساء، ۵۹
۳. نساء، ۶۵
۴. احزاب، ۲۱

انسان را ذکر نمود و وضعیت و مقام انسان مهم نیست. انسانی که خشنودی الله را می خواهد مهم انسان بودن اوست و چه کاری اعم ازکار اجتماعی یا اقتصادی می کند مهم نیست و می تواند پیامبر الله را بعنوان سرمشق انتخاب نماید ومی تواند در هر حال و وضعیتی که هست الله را راضی کند. حالا چه یک پدر، همسر، عالم، رئیس جمهور، معلم، دوست ویا هموطن باشدمی توانید در آن وضعیت پیامبر را سرمشق بگیرید. خشنودی الله درعمل به رفتار و گفتار پیامبر است.

کسانی که در حد زیاد ستایش، مقام پیامبر را بالامیبرند، برای کسانی که نمی دانند (عموم مرم) این پیامهارا به او القا می کند که:

"او یک فرد عادی مثل من و شما نیست، همه کائنات بخاطر ایشان آفریده شده است. او منحصر بفرد است. اما شماشخص ناتوان و عاجزی هستید. اوکجا و شما کجا؟ شما نمی توانید ایشان را سرمشق بگیرید! وبرای فهم و درک ایشان بایستی یک شیخ، عالم، رهبر، استاد و یا عابد پیدا کنید تا آنرا به تو بفهماند."

کسانی را هم که مقام ایشان را پایین می آورند، برای کسانی که نمی دانند چنین پیامهائی را به آنها القا می کنند که:

"پیامبر هم مانند ما یک انسان است، کلام الله را خوانده و به آنچه دانسته است عمل نموده؛ توهم می توانید مانند او بفهمید وبدان عمل نموده و به آن مقام برسید. برای عمل نمودن چیزی که لازم دارید پیامبر نیست بلکه تو به متن کتاب برای عمل نمودن احتیاج دارید. بخوان چه چیزی را فهمیدید این همان دین است."

در جامعه ما بیشتر نگرش اول (افراط) رایج است و برخی هم نگرش دوم (تفریط) را ترویج می کنند. وافراد همزمان با گفتن محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) یکعده خرافات ونگرشهای باطل در این شهادت وجود دارد. در حالی که لازم است که این دوست داشتن پیامبر برمبنای قران باشد و پیامبر را بر نفس خویش ترجیح دادن و ایشان را سرمشق قرار دادن از شروط شهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) است.

۳- پیامبررا کمک نمودن و به ایمانی که برزبان آورده ایم عمل نمائیم:

"و یاد کنیدهنگامی که الله از همه پیامبران [و امت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [آن گاه پروردگار] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورتی که به آن وفا کنید] دریافت نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم. پس کسانی که

بعد از این [پیمان محکم و استوار از آن] روی برتافتند فقط آنان هستند که از دایره انسانیت بیرون شده اند."[1]

الله ازهمه پیامبران قبل از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تحقق و وفا به این پیمان را خواسته است که اگرمحمد (صلی الله علیه وسلم) آمد بایستی از ایشان پیروی نموده و دعوت ایشان را تبلیغ و ترویج نمائید. علی و عباس (رضی الله عنهم) در مورد این آیه چنین گفته اند:

"الله از همه پیامبران پیمان گرفته که در صورت آمدن پیامبر بایستی به ایشان ایمان آورده و ایشان را همکاری نمایند. همچنان پیامبران امت خود را بر عمل نمودن به این پیمان امر نموده اند."[2]

هر پیامبر خود و امتش را به وفانمودن به این پیمان امر نموده است و بر این پیمان از همه اولی تر ماهستیم. وما از جمله خوشبخت ترین انسانها هستیم که افتخار امت محمد (صلی الله علیه وسلم) نصیبمان شده است.

"ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم؛ تا [همه شما مردم] به الله و پیامبرش ایمان آورید و او را یاری دهید و بزرگش بشمارید و بامداد و شام گاه تسبیحش گویید."[3]

در این آیات الله این مسئولیت را به ما مسلمانان واگذار می کند. وهدف از نوشتن این اثر کمکی باشد برای زنده نگه داشتن سنت پیامبر و احترام به ایشان و والانگه داشتن دعوت ایشان است.

۴- پیامبر را سرمشقی در چاره سرنمودن مشکلات ایجاد شده در این عصرنمائیم:

با توجه به مشکلات بوجود آمده درعصری که ما زندگی می کنیم مشکل اول این است که انسانها در مورد مسائل دینی تفسیرات و نظرات مختلفی میدهند. و این مشکلات اصل نیستند بلکه این مشکلات نتیجه یکعده مشکلات دیگر هستند. وآنهم حل و فصل مشکلات را به پیامبر ارجاع نداده و بجای ایشان افراد و رهبران مذهبی دیگری قرار داده اند. جوامع بایستی اعتقاد داشته باشند که انسانها در اجتهاد نمودن بی گناه و معصوم نیستند، آیات قران را دستکاری نکنند و تابع کسانی شوند که بحقیقت از حسابرسی روز قیامت ترس داشته و متّقی هستند. واین انسانهای رهبر مشکلات انسانها را باتوجه به نسخه ها وعقاید خود حل و فصل می کنند، واین سبب تقسیم و اختلاف بیشتر، دشمنی و بروز مشکلات دیگر میشود. و هنوز مشکل حل و فصل نشده مشکل دیگری پیدا شده ولیست مشکلات این انسانها هر روز بیشتر و بیشتر خواهد گشت.

---

۱. آل عمران، ۸۲-۸۱

۲. ابن کثیر (رحمه الله) در تفسیر آیه ۸۱ و۸۲ سوره آل عمران اینرا نقل کرده است.

۳. فتح، ۹-۸

وانسانها از این رهبر روی گردانده و به رهبر و مشکل گشای دیگری جهت حل و فصل مراجعه می کنند. شناخت پیامبر در درسهای بعدی خواهد آمد. امت پیامبر، تصدیق رسالت پیامبر، همکاری نمودن پیامبر، مقدم داشتن پیامبر بر نفس خویش و محترم وگرامی داشتن پیامبر را به الله پیمان داده اند. و برای شناخت پیامبر و حل و فصل مشکلات میخواهیم پیامبر را به انسانها معرفی نماییم.

چونکه، تنها رهبریست که می توان در هر موضوعی ایشان را سرمشق گرفت:

"یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر الله الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ و الله را بسیار یاد می کند."[1]

بهتر است کسی که مشکلات را چاره سر می کند، صمیمی و صادق باشد. وهدف ایشان جلب خشنودی الله و نعمتهای آخرت و برای هر انسان صادقی سرمشق است.

برای از بین بردن شرک و طاغوتان وپیاده نمودن حاکمیت الله در زمین جهاد نموده و برای هر مجاهدی در زندگی پیامبر نمونه های زیبائی است. زیرا که نیمی از زندگی مبارکشان در جهاد سپری شده است.

برای دعوتگرانی که به راه الله دعوت می کنند "که اصلاح اجتماع، همان اصلاح امت است" در پیامبر سرمشق زیبائی است. وپیامبر مدت ۳۲ سال شب و روز دعوت نمودند.

هر خانواده، یک امت کوچک است، چنانچه خانواده اصلاح نشود اجتماع اصلاح نخواهدشد. وبرای پدر و مادر نیز نمونه های زیبائی است، زیرا که پیامبر پدر و سرپرست نه (تعداد همسرانش) خانواده است.

اجتماع از تک تک افراد درست شده است، برای اصلاح اجتماع بایستی از تعلیم و اصلاح افراد شروع نمود. وبرای کسانی که تعلیم میدهند در زندگی پیامبر نیز نمونه های روشنی است، پیامبر مدت ۳۲ سال بصورت عملی تعلیم و آموزش دادند.

برای برخی از رهبران که می گویند: امکان ندارد این امتهای پارچه پارچه را سرو سامان داد اما بایستی این رهبران بدانند که در زندگی پیامبر برای این رهبران نمونه های روشنی است زیرا پیامبر قومهای عرب را که از همه اقوام دیگر بی سرو سامان بودند را سازماندهی و سروسامان بخشید.

برای کسانی که می گویند: آنچه ما را بدین روز انداخته فقیری و نداریست بایستی اقتصادخود را بالا ببریم، نیزدر زندگی پیامبر نمونه های زیبائی است، زیرا در مدت زمان کوتاهی با سیستم زکات محتاجی که نیازمند همکاری باشد باقی نماند.

درنتیجه برای کسانی که دنبال مدل و نمونه هستند، بیهوده مقابل در اشتباه عُمر

---

۱. احزاب، ۲۱

خود را به بیهوده صرف نکنند، چونکه الله بزرگترین نعمت و سرمشق راکه محمد (صلی الله علیه وسلم) است به این امت بخشیده است و کفران این نعمت را نکنید. "یقیناً الله بر مؤمنان منّت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند"[1]

چونکه، پیامبر هدایت است:

و اگر او را اطاعت کنید هدایت (و سعادت) خواهید یافت.[2]

وتو مسلما به سوی راه راست هدایت می کنی.[3]

تنها راه برای نجات همه انسانهای گرفتارشده در باتلاق شرک و بدعت، برگشتن به منهج هدایتگر پیامبر است. وبا برگشتن به منهج پیامبر می توان از سردرگمی در ایمان (شرک) و اعمال زیاده (بدعت) در این دنیا رهایی یافت.

چونکه، پیامبر برای روشن ساختن راهها بسان چراغی فروزان است:

"و تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم، و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از سوی الله فضل بزرگی خواهد بود."[4]

در این دنیا راهها سردر گم کننده و تودرتو هستند ودر ابتدای هر راهی که به جهنم ختم میشود (بجز راه مستقیم) کسانی هستند که با گویش ما و ملبوس به لباسهای ما و همرنگ ما، بر سر این راهها بسان نگهبانان جهنم ایستاده وما را دعوت به این راههای گمراه کننده می کنند.[5]

---

۱. آل عمران، ۱۶۴

۲. ۵۴ نور، ۲۴

۳. ۵۲ شوری، ۴۲

۴. احزاب، ۴۷-۴۶

۵. از حذیفه بن یمان (رضی الله عنه) روایت است که:

* انسانها درمورد خوبیها، از پیامبر می پرسند ومن هم یکدفعه از فتنه و شر از پیامبر پرسیدم.

گفتم: ای پیامبر! ما در دوران جاهلیت بر اعمال بد بودیم،اما پروردگار خوبی را بر ما نازل فرمودند، آیا بعد از این خوبیها بدی برما خواهد آمد؟

پیامبر فرمودند: بله!

گفتم: آیا بدنبال این بدیها خوبی هم خواهدآمد؟

پیامبر فرمودند: بله! اما در آن تیرگی وابهاماتی وجود دارد.

گفتم: تیرگی چیست؟

پیامبر فرمودند: این تیرگی جامعه ایست که راهی بجز راه من بر می گزینند،شما یک قسم ازآنها را شناخته و تصدیق می کنید و قسمت دیگری را ردّ می کنید!

گفتم: آیا بدنبال این خوبیها بدی هم خواهد آمد؟

پیامبر فرمودند: بله، بر دروازه های جهنم دعوتگرانی هستند که چه کسی دعوت آنها را اجابت نماید ویرا به جهنم پرتاب می کنند.

گفتم: ای پیامبر ویژگی و خصوصیات آنها را برای ما بیان بفرما.

کسانی که بر سر این بیراهه ها ایستاده اند، که هرکدام مژده بهشت را میدهند. اما آنچه را که تبلیغ می کنند هیچ بو و عطر بهشتی نمی دهد. و دروغ همدیگر را تصدیق می کنند و می گویند: به او باور و ایمان نداشته باش، بهشت را وسیله فریب تو نموده است در حالی که راه او به جهنم ختم میشود!

بر روی تابلوی (مرامنامه) راهنمای همه راهها نوشته شده است، انسانها چراغی فروزان لازم دارندوادعا دارند که منهج آنها همان چراغ فروزان است. اما در حقیقت آنچه بر همه راهها و ادّعاها حاکم است تنها یک چراغ فروزان است. چراغی بس فروزان که راه را چنان روشن خواهد ساخت که در اولین قدم همه ناهمواریها را برطرف خواهد ساخت. حالا این چراغ فروزان محمد (صلی الله علیه وسلم) است.

چونکه، پیامبر رحمت است:

"و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم"[1]

در دنیای مدرنیزه که سرعت، آرزو وتحرک انسانها را فریب داده و دچار خودخواهی و غفلت شده اند وبجز خود کس دیگری را نمی بینند ما در چنین دنیای پرغوغایی با این غفلت زندگی می کنیم. باوجود اینکه کودک با پدر ومادر زندگی می کند بازهم کودک در مقابل پدر و مادر طغیان و نافرمانی می کند. مدیران از افراد خود متنفرندو افراد نیز مدیران خود را نفرین و نعلت میفرستند. کارفرمایان، کارگران خود را تحقیر می کنند و کارگر نمی خواهد کارفرمای خود را ببیند... بشریت چقدر شفقت، مهربانی و درک لازم دارد... اینجاست که درک می کنیم که؛ منبع و سرچشمه این شفت و مهربانی، محمد (صلی الله علیه وسلم) است.

پروردگارا: ما را به درک، دوست داشتن و تبعیت راستی از ایشان موفق بگردان! ما را جهت تعلیم و رسانده رسالتش به انسانها کمک و موفق گردان. اللهم امیـــــــن...

پیامبر فرمودند: آنها از انسانهای ملت ما هستند و با زبان ما صحبت می کنند. (در حالی که درقلب آنها ذره ای از خیر وجود ندارد).
گفتم: اگر این امور به من رسیدند چکار کنم؟
پیامبر فرمودند: مسلمانان را به تشکیل جماعت و امام تشویق کن.
گفتم: اگرمیان مسلمانان جماعت و امام نبود؟
پیامبرفرمودند: اگر شما به چنین وضعیتی گرفتار شدید و تنها بودید در اوج تنهائی هم به هیچ وجه نزدیک این فرقه ها و اشخاص نرو. (بخاری، ۴۷۵۴؛ مسلم، ۱۸۴۷)

۱. انبیاء، ۱۰۷

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دوست داشتن:

شهادت محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر چهار اساس بنا شده است، اگرکسی این چهار اساس را بجای آورد. ان شاالله شهادت وی قابل قبول است و اگر یکی از این اساس را ناقص یا بجای نیاورد، شهادت ایشان قابل قبول نخواهد بودونقصان هر یک از آنها با اساس شهادت تضاد دارد.

این اساس عبارتند از:

۱- آنچه را که پیامبر خبر داده است را تصدیق کنیم.

۲- آنچه را که امر و فرمان به انجام آن نموده است را اطاعت کنیم.

۳- آنچه را که ما را از انجام آن نهی نموده است خود را پرهیز و برحذر داریم.

۴- آنطور که ایشان عبادت نموده اند، ما نیزبدان شکل عبادت الله را انجام دهیم.

قبل ازبحث نمودن تفصیلات این اساس لازم است به این مساله مهم اشاره نمایم که؛ چونکه چکیده این اساس، ایمان و تصدیق پیامبرهمه به دوست داشتن پیامبر ختم میشود، ازیرا دوست داشتن (عشق) را مورد بحث قرار خواهیم داد. اطاعت پیامبر، تصدیق پیامبر، پرهیز از چیزهائی که ما را از آن نهی نموده است وبجز سنت ومنهج ایشان سرچشمه و منبعی دیگر را قبول نکردن، متخلق شدن به اخلاق و رفتار پیامبر از اساس ایمان به پیامبر است وایمان به واجبات وفضایل پیامبر از نشانه های دوست داشتن پیامبر است. مناسبترین دوست داشتن برای پیامبر این است که؛ می خواهیم این اصول را توضیح و تعلیم دهیم.

۱- دوست داشتن رسول الله از ایمان است[۱]

در زبان عربی (حُ-ب) به معنای دوست داشتن و محبت استعمال میشود.

* سپیدی وپاکی.
* بالارفتن و ظهورکردن.

۱. روضه المحبّین صفحه، ۱۸-۱۷؛ مدراج السالکین جلد ۳ صفحه، ۱۱-۹

* چکیده وفشرده یک چیز.
* تضمین نمودن یک چیزیا یک مکان.
* نگهداری چیزی جهت محافظت نمودن.
* یک ظرف بزرگ.
* درحال حرکت و نوسان.
* ستون تحمل بار.

در زبان عربی برای بکاربردن معنای دوست داشتن کلمه (حُبٌّ) استعمال میشود. واول حرف آن که (حاء) است از عمق گلو بیرون می آید. وحرف دیگر آن که (بِ) است منتهی میشود به لبها که آخرین مخرج حروف است. معمولا عشق ودوست داشتن اگر با معشوق شروع میشود بازهم عشق و دوست داشتن به معشوق ختم خواهدگشت. عاشق بدون کم وکاستی همه نیازهای معشوق را برآورده می سازد. بالاترین احساس در قلب، عشق است، وآنرا به قلب داده اند.

عشق عاشق به معشوق در قلب تغیر نخواهد کرد و ثابت خواهد ماند. عاشق همیشه عشق را بیاد داشته ودرصورت ذکر و یاد نمودن معشوق، عشق بسان محفظه ای بدور قلب از قلب محافظت می کند. عشق به معشوق عاشق را به حرکت وامیدارد، عشق و سکون (بی حرکتی) در یک بدن باهم جمع نخواهند گشت. به قلبی اگر عشق برسد این عشق همه اعضای بدن را به حرکت در راه معشوق در می آورد. عاشق در راه معشوق هر سختی و مشقتی را بجان می خرد و تحمّل می نماید.

برخی ازمعانی هم هستند که قابل توصیف نیستند وتنها بروش تجربی قابل فهمند...

برخی اصطلاحات هم هستند که کلمه ها از توصیف و بیان آنها عاجز و ناتوانند و کلمات نمی توانند سنگینی آنرا تحمل کنند.

دوست داشتن پیامبر چنین است وبرای درک و فهم آن بایستی به راه وروش اصحاب نگریست. آنها چنان پیامبر را دوست داشتند که الله دوست داشتن آنها را قبول فرمودند و الله از آنها خشنود و راضی بود. عالمان اسلام به کلمه عشق بخاطر دشواری آن دقت زیاد نموده اند.[1]

اما وقتی به نسل اصحاب نگاه می کنی آنها دوست داشتن پیامبر را پذیرفته اند. اگر چنین بپرسید که: این دوست داشتن پیامبر چیست؟ بهترین جواب را خواهید یافت. پیامبر چنان شخصی بود که با یک کلمه ایشان خود را فدایش می نمودند، با یک اشاره ایشان سرزمینهای خود را ترک میکردند و هجرت می کردند و با خشم

۱. عالمان اسلام بر معنا و محتوای دوست داشتن زیاد صحبت نموده اند اما بطور تمام و کمال عالمان نتوانسته اند آنرا توصیف کنند زیرا که عشق گزارش از احساسات قلب دارد.به کتاب فتح الباری ۱۰/۴۳۶ ابن قیم (رحمه الله) چنین می گوید: کسانی که می خواهند دوست داشتن را تعریف کنند آنرا تعریف نکرده اند بلکه از اسباب آن، خواسته هایش، علامتهایش وثمره آن خبر داده اند. تعریفات بیان شده، عشق را تعریف نکرده اند! بلکه بر بسته بودن بیشتر آن افزوده اند. اما از همه تعریفات اولی تر این است که گفته اند: عشق، عشق است.

ایشان همه دست از خانواده های خود برمیداشتند. ویا آنچه را که انسانها تا زمان ظهور پیامبر از بدی قبول کرده بودند با دوست داشتن پیامبر همه از صحنه زندگی آنها محو شد.

ایمانی متشکل از دوست داشتن پیامبر:

الله چنین میفرماید:

"بگو: اگر پدرانتان، فرزندانتان، برادرانتان، همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادی اش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا الله فرمان عذابش را بیاورد؛ و الله گروه فاسقان را هدایت نمی کند"[1]

دراین آیه الله خیلی واضح بیان نموده است که بایستی مومنان دوست داشتن الله و رسولش را بر هرچیزی مقدم بدارند. ودر مقابل اگر چنین وضعیتی نداشته باشند بایستی منتظر عذاب الله باشند وبرآن تاکید شده است.

قاضی عیاض (رحمه الله) چنین می گوید: "این آیه دلیل بر تشویق و واجب بودن دوست داشتن پیامبر را می رساند.چونکه الله تهدید نموده که چنانچه پیامبر را ازثروت، خانواده و فرزندان بیشتر دوست نداشته باشید بایستی منتظر عذاب دردناک الله باشید."[2]

"پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است، و همسرانش [حرمت ازدواج به منزله] مادران آنانند، و بر طبق کتاب الله دارندگان قرابت نسبی [در میراث بردنِ] از یکدیگر از مؤمنان و مهاجران [که پیش از این بر پایه ایمان و هجرت میراث می بردند] سزاوارترند، مگر اینکه بخواهید [در وصیت کردن به پرداخت ارث] درباره دوستانتان احسان کنید که این امری ثبت شده در کتاب [پروردگار] ست."[3]

این آیه به یک نکته بیش از دوست داشتن و عشق اشاره می کند، در هرموضوعی بایستی مومنان پیامبر را برنفس خود مقدّم بدارند. که از بارزترین نوع این ترجیح و مقدّم داشتن، دوست داشتن و عشق ورزیدن به پیامبر است.

پیامبر چنین فرموده اند:

"هیچ یک از شما ایمان ندارد، تا من را در دنیا و آخرت بر نفس خویش مقدم ندارد، میخواهید در اینباره این آیه الله را بخوانید: پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است..."[4]

---

۱. توبه، ۲۴
۲. الشفا، ۲/۵۶۳
۳. احزاب، ۶
۴. بخاری، ۴۷۸۱

پیامبرمعنای این آیه را به نفس خویش معنا نموده اند که: من مسلمان هستم... چه کسی این را بگوید هرکس که باشد فرقی نمی کند بایستی در دنیا و آخرت پیامبر را بر نفس خویش ترجیح دهد.

"پیامبر بر نفس مومنان اولویّت دارد... وقتی که چنان باشد بطریق اولی تر بر بقیه انسانها ارجحیت دارد. حتی اگر پیامبر چیزی را لازم داشته باشند در صورتی که پیامبر آن چیز را خواسته باشد بایستی خواسته پیامبر را بر خواسته خود ترجیح دهندبایستی پیامبر را بیشتر از خود دوست بدارند و هرچند پیامبر حکمی برخلاف اندیشه و آرزوی آنها داده باشد بایستی حکم پیامبر را بر آرزوی خود ترجیح دهند. نتیجه چنان خواهد بود؛ اگر پیامبر آنها را برای چیزی مخالف هوی و هوسشان دعوت نموده بود بایستی دعوت پیامبر را اجابت نمایند و دعوت پیامبر را بر آرزوی خویش ترجیح بدهند وبر دعوت پیامبر پیشی نگیرند."[1]

پیامبر چنین فرمودند:

"اگر یکی از شما من را بیشتر از پدر ومادر، فرزندان و همه انسانها بیشتر دوست نداشته باشند ایمان وی کامل نخواهد شد"[2]

یک روز عمر (رضی الله عنه) به پیامبر چنین فرمودند:

ای پیامبر من شما را بجز نفس خویش از هر چیزی بیشتر دوست دارم.

"پیامبر فرمودند: قسم به ذاتی که نفس من در دست اوست، ای عمر: اگر من را از نفس خویش و هرچیز دیگری بیشتر دوست نداشته باشید ممکن نیست.

عمر (رضی الله عنه) گفت: حالا از نفس خویش نیز بیشتر شما را دوست دارم.

پیامبر فرمودند:حالا شد ای عمر (رضی الله عنه)."[3]

برای کسانی که ایمان دارند دوست داشتن و عشق تنها با ادعا و لاف زدن ثابت نخواهد شد. درواقع اسلام با قضیه ادعا محتاطانه برخورد می کند و نادان، ظالم وناسپاس اگر این ادعا را داشته باشند، حقیقتی در این ادعای آنها نمی توان یافت. برای هر ادعای آنها اثبات و دلیل می خواهد. ویکی از دستورات کلی قران این است که: اگر راست می گویید دلیل خود را بیاورید.

قضیه دوست داشتن در اسلام یک رویکرد و قاعده دارد. الله اعلم حکمت آن این است که انسانها خیلی راحت می توانند ادعای دوست داشتن و عشق کنند، اما اسلام بوسیله اصولی ایمان کسانی را که ادعای این دوست داشتن و عشق را می کنند تحت آزمایش و امتحان قرار داده است.

"بگو: اگر الله را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز دوستتان بدارد و

۱. شوکانی تفسیر فتح القادر
۲. بخاری، ۱۵؛ مسلم، ۴۸
۳. بخاری، ۶۶۳۲

گناهانتان را بیامرزد، و الله آمرزنده ومهربان است. بگو: الله و رسول را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند [بدانند که] الله کافران را دوست ندارد."[1]

حسن بصری (رحمه الله) می گوید: "قومی ادعای دوست داشتن الله را میکردند و الله آنها را با این آیه امتحان نمود." پس هر ادعای دوست داشتنی یک امتحان لازم دارد. اگر عاشق، معشوق را دوست دارد امتحان این دوست داشتن اطاعت و پیروی عاشق از معشوق است.

ابن کثیر (رحمه الله) می گوید: "در این آیه ادعای دوست داشتن الله با پیروی و اطاعت فعلی و قولی از راهیست که پیامبر برآن بوده است واگر از شریعت و منهج ایشان اطاعت نشود این تنها حکم یک ادعای دروغین رادارد."[2]

شیخ شنقیطی می گوید: "از نشانه های دوست داشتن حقیقی الله و پیامبرش تبعیت کردن از آنهاست.درصورت تبعیت نکردن از آنها دوست داشتن تنها ادعائی دروغین است."[3]

این آیه فرق بین دوست داشتن مقبول با غیر مقبول را پیش الله برای ما بیان میدارد. هرکس می تواند بگوید من الله و پیامبرش را دوست دارم. زمانی که این ادعا توام با تبعیت و اطاعت نباشد یک ادعای دروغین است.

کسانی از مسلمانان که شهادت محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می گویند بایستی در این باره خیلی دقت و ریزبین باشند زیرا که دوست داشتن پیامبر برای مسلمان شدن نیمی از شهادت است. بجای آوردن شروط این شهادت برای دستیابی به عشق حقیقی، ایمان و خشنودی الله لازم است.

۲- نشانه های دوست داشتن:

اگراز خود می پرسی که آیا دوست داشتن پیامبر درقلب تو وجود دارد؟ می توان چنین جواب داد که؛ از بارزترین علامتهای دوست داشتن پیامبردر قلب، پیروی نمودن از راه ومنهج پیامبر است. درکتاب وسنت یکعده از علامتهای دوست داشتن پیامبر ذکر شده است. معمولا علامتهای مقبولیّت عشق شرعی آن است که؛ برای مسلمانان مرشد و راهنما میشود.

هرانسانی چیزهائی برای دوست داشتن دارد وخیلی راحت وآسان ادعای این دوست داشتن را می کند.

دوست داشتن از اعمال مربوط به قلب است و نمی توان تمام آنرا تعریف نمود و معیاری برای اندازه گیری آن تعیین نمود.محدوده، الزامات و ثمره آن بنسبت هر انسانی متفاوت است. گاهی عاشق خیلی ادعای دوست داشتن معشوق را می کند

۱. آل عمران، ۳۲-۳۱
۲. تفسیر القران العظیم سوره ال عمران آیه، ۳۲-۳۱
۳. اضوان البیان

تا جائی که قصد کشتن معشوق را می کند، و دوست داشتن فراوان معشوق و ترس ازدست دادن معشوق را علت این علت کارخود (کشتن معشوق) بیان می کند وبهمین خاطر عشق خود را با کشتن معشوق اظهار میدارد.

گاهی هم عاشق خود را می کشد. وبا بجاگذاشتن نامه یا پیامی بعد از خود ادعا می کند بخاطر عشق، خودش را کشته است.

گاهی پدر و مادر بیش از اندازه به کودکان فشار می آورند واگر از علت این کار آنها بپرسی جواب میدهند که بخاطر دوست داشتن آنها و انجام کار خوب چنین می کنیم.

به همان شکل نیز گاهی فرزندان را بیش از اندازه آزاد می گذارند واگر از علت آن سوال کنید بازهم می گویند بخاطر این است که بچه ها را دوست دارند.

گاهی افرادی پیش دوستانشان خیلی راحت و آسوده هستند و باهم شوخی می کنند و اگر از علت آن بپرسید می گویند: که دوستانش را خیلی دوست دارد. برخی اوقات نیز فرد خیلی محتاطانه با دوستانش رفتار می کند و خیلی جدّی است و علت آنرا دوست داشتن دوستانش بیان میدارد.

با این نمونه های متضاد می فهمیم که در دنیا معیاری برای اندازه گیری دوست داشتن و عشق وجود ندارد. وبرحسب شخصیت هر فردی تغیر می کند. در اصل مشکل ما، معشوق زمینی نیست. بلکه از معشوقی بحث می کنیم که بودنش ایمان را زیاد و نبودنش انسان را به کفر می اندازد.

رفع مشکلات ومطابقت دادن عشق دنیوی خیلی آسان است. کسانی که دوست داشتن آنها شبیه به هم است ارتباط و درک آنها با هم امکان پذیر است.

اما وقتی که پای عشقی که تکمیل کننده ایمان است به میان می آید. در این حالت معیار و حدودی برای آن نیست. بلکه به معنای آن است که بندگان ضلالت و گمراهی را ترک کنند. والله با صفت (الهادی) خود، بندگان رادر هر مقطع و موضوعی تنها بحال خود رها ننموده است خصوصا در قضیه دوست داشتن الله ما را بدون معیار و راه حل رها نساخته بلکه راه را به ما نشان داده است. واز اساس و قواعد این دوست داشتن تبعیت و اطاعت را تعیین نموده است که این از نشانه های دوست داشتن واقعی است که الله بوسیله قران آنرا برای ما روشن ساخته است.

آ- از اوامر پیامبر اطاعت نمودن و دوری جستن از کارهائی که ما را برحذر داشته اند:

اگر در قلبی عشق حقیقی باشد آن قلب صاحبش را به حرکت صحیح در راستای آن عشق حقیقی وا میدارد، تا جائی که معشوق را راضی نموده وکارهائی را که مورد خشنودی معشوق است را انجام خواهد دادو در این میان عشق شرعی آن است که از اوامر اطاعت نموده واز چیزهائی که ما را برحذر داشته اند، پرهیز نمود.

واز علامتهای عشق شرعی ودوست داشتن پیامبر اطاعت و پیروی از ایشان را بیان نموده اند.

"بگو: اگر الله را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا الله هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را بیامرزد؛ و الله بسیار آمرزنده و مهربان است. بگو: از الله و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً الله کافران را دوست ندارد."[1]

در باره شهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) درادامه بحث به تفصیلات آن میپردازیم. ودر مورد اعمالی که ما را بر انجام آن امر فرموده و یا اعمالی که ما را از انجام آن برحذر داشته نمونه هائی می آوریم.

میان کعب بن مالک و ابن ابی حضرت (رضی الله عنهم) بر سر قضیه بدهی مساله ای وجود دارد. در مسجد شروع به جر و بحث نمودند و صدای آنها بلند شد. "پیامبر وقتی که صدای آنها را شنید، پرده اتاقش را کنار زد و آنها را صدازد."

ای کعب!

بفرمائید، ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)!

از نیمی از بدهیت چشم پوشی کن!

چشم پوشی نمودم ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)!

ای ابن ابی حضرت،شما هم بدهیت را بپرداز!"[2]

باوجود اینکه آنها خشمگین شده بودند، صدای خود را هم بلند کرده بودند، در این وضعیت بسر میبردند و با وجود دوست داشتن بی اندازه ثروت بازهم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با گفتن یک کلمه قلب آنها را نرم نمود و مشکل را حل وفصل نمود وآنها هم به چشم پوشی قسمتی ازبدهی و به دادن بدهی اعتراض نکردند. وبا وجود کدورت و جرو بحث و دوست داشتن ثروت باز هم دوست داشتن و محبت پیامبر را بر آرزوی خود ترجیح دادند.

زمانی که طلا حرام گشت پیامبر درانگشت یکی از اصحاب انگشتر طلا دیدند، "پیامبر فرمود: یکی از شما چیزی که او را به آتش بیندازد بدست می کند؟ آدم سریع انگشتر را درآورد و آنرا بر زمین انداخت. مدتی بعد انسانها به او گفتند که انگشتر را بردار و بفروش تا منفعتی به توبرسد. آدم گفت: من چیزی را که پیامبر در مورد آن چنین فرموده است را بر نخواهم داشت!"[3]

همچنان زمانی که شراب حرام شد همه ما نگرش آنها را می دانیم که با نازل شدن آیه حرام بودن شراب، شراب از زندگی آنها بیرون رفت. در حالی که در این عصر

۱. آل عمران، ۳۲-۳۱
۲. بخاری، ۴۵۷؛ مسلم، ۱۵۵۸
۳. مسلم، ۲۰۹۰

سالیان متمادی آنرا بعنوان یک نوع درمان بکار میبرند و به آن معتاد شده اند واز آن بعنوان یک نوشیدنی اجتماعی نام می برند.

وبرای ما که ادعای دوست داشتن پیامبر را می کنیم این سخت ترین امتحان است؛ ما چگونه با اعمالی که پیامبر ما را از آن برحذر داشته اند رفتار می کنیم؟ آیا بدون تردید وفکر کردن می توانیم بگوییم: شنیدیم و اطاعت نمودیم؟ عمل به جواب این سوالها درستی یا دروغین بودن ادعای دوست داشتن ما را معلوم میسازد.

ب- ایشان را سرمشق قرار دادن:

تقلید نمودن از کسی که دوستش دارید و در سخن و اخلاق خود را شبیه او نمودن از نشانه ومستلزمات دوست داشتن حقیقی است.

"یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر الله الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ و الله را بسیار یاد می کند."[1]

الله در این آیه (یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر الله الگوی نیکویی است...) منزلت والای پیامبر را نزد خود و پیش مومنان روشن و بیان میسازد. واین تعبیرو معنا عمومیّت دارد و هیچ استثنائی قرار نداده است. الله می فرمایند: در هر زمینه و عرصه ای از زندگی می توانید به پیامبر اقتدا نموده و ایشان را سرمشق خود قرار دهیدواین بدان معناست که الله در هر حال از پیامبر راضی هستند. و آنقدر الله به پیامبر اطمینان دارد که فرموده: حتی در حالتهائی که برقلب پیامبر می گذرد می توانید به ایشان اقتدا نموده و هیچ مشکلی ندارد.

این آیه سوره احزاب در روز نازل شد. نترسیدن پیامبر و اطمینان قلبی پیامبر به الله در هنگام انتظارکشیدن برای نازل شدن همکاری از جانب الله نیز بخاطر این است که پیامبر را سرمشق قرار دهند. و الله دراین آیه چنین نفرموده که: در اثنای جنگ برای شما سرمشق است بلکه الله فرموده: در رفتار و روش پیامبر برای شما الگوی خوبی هست... بدان معناست که بدون استثنا در همه مراحل و عرصه های زندگی می توانید پیامبر را بعنوان الگوی خود قرار دهید.

بهمین خاطر اصحاب پیامبر در هر زمان و مقطعی سرور ومحترم بوده اند!

آنها هنوز در قید حیات بودند الله از آنها راضی گشت وآنها هم از الله راضی گشتند و به این پاداش نائل گشتند. مدت چهارده قرن است که اصحاب به این پاداش نائل شده اند بازهم امروزه مومنان این شرف والای آنها را ارج می نهند. چونکه آنها صحیحترین راه را پیمودند، که الله از آن راضی و خشنود است. زیرا که آنها در هر حال سعی در خشنود ساختن الله نمودند و از بهترین سرمشق (پیامبر) اطاعت و پیروی نمودند.

پیامبر در زمان نماز خواندن کفش خود را درآوردند واصحاب هم بدون اینکه علت

۱. احزاب، ۲۱

آنرا بدانند کفشهای خود را درآوردند. وقتی پیامبر از آنها علت را می پپرسند می گویند: شما در آوردید ما هم تبعیت نموده و درآوردیم. وسبب آنرا هم نمی دانستند. برای آنها کافی بود که پیامبر عملی را انجام دهد وآنها هم انجام میدادند. "جبرئیل (علیه السلام) پیامبر را از بودن نجاست برکفش آگاه ساخته بود."[1] اما اصحاب با استناد به آیه (یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر الله الگوی نیکویی است...) بدون دانستن سبب چیزی، تنها عمل پیامبر، برای آنها کافی بود.

پیامبر شروع به گذاشتن یک انگشترطلا نمودندو اصحاب نیز زود شروع به گذاشتن انگشترطلا نمودند. "پیامبر فرمودند من: یک انگشتر طلا بدست گذاشتم، حالا من آنرا در خواهم آورد وآنرا در آورد و انسانها هم سریعا انگشترها را درآوردند."[2]

اگر ما میخواهیم بفهمیم که اصحاب چطور با دقت پیامبر را نگاه کرده اند و ایشان را الگو گرفته اندتنها کافیست که به کتاب حدیث مثلا؛ بخش نماز نگاه کنید، خواهیم فهمید که هیچ رفتار ایشان را فراموش نکرده اند وبه کوچکترین جزئیات نیز دقت نموده اند وآنرا تبعیت و اطاعت نموده و به امت نیز انتقال داده اند.

این وضعیت با عصر ماهیچ فرقی ندارد. اگر کسی خواهان خشنودی الله است بهترین و کوتاهترین راه نجات این است که پیامبر را الگو وسرمشق خود قرار بدهد و برای این منظور لازم است که درگام نخست ایشان را بشناسد! پس ما با تعلیم اخلاق، رفتار و منهج ایشان به مردم کارمان را شروع می کنیم. ان شاءالله

ج- پیامبررا برنفس خویش ترجیح بداریم:

"پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است، و همسرانش [حرمت ازدواج به منزله] مادران آنانند، و بر طبق کتاب الله دارندگان قرابت نسبی [در میراث بردنِ] از یکدیگر از مؤمنان و مهاجران [که پیش از این بر پایه ایمان و هجرت میراث می برند] سزاوارترند، مگر اینکه بخواهید [در وصیت کردن به پرداخت ارث] درباره دوستانتان احسان کنید که این امری ثبت شده در کتاب [پروردگار] ست."[3]

"پس که چنین است ایشان بطریق اولی تر بر دیگران مقدمترهستند. ترجیح دادن خواسته های پیامبر بر خواسته های خویش امری ضروریست. دوست داشتن پیامبر بیشتر از نفس خویش نیز لازم و ضروریست. وحکم وقرار پیامبر را برقرار و آرزوهای خویش ترجیح دادن نیز ضروریست. نتیجه چنان خواهد بود که اگر پیامبر آنها را برای چیزی مخالف هوی و هوس آنها دعوت نموده بود بایستی دعوت پیامبر را اجابت نمایند و دعوت پیامبر را بر آرزوی خویش ترجیح بدهند وبر دعوت پیامبر پیشی نگیرند."[4]

---

۱. ابو داوود، ۶۵۰
۲. بخاری، ۷۲۹۸؛ مسلم، ۲۰۹۱
۳. احزاب، ۶
۴. شوکانی تفسیر فتح القادر

در تاریخ، اصحاب بهترین و زیباترین مصداق این گفته ها هستتند. آنها در هر موضوعی پیامبر را برنفس خویش مقدم داشته اند.

وقتی که خود را برای جنگ بدر حاضر میکردند، سعد بن معاذ (رضی الله عنه) در حق پیامبر که چقدروچرا پیامبر را دوست دارند وپیامبر را چه اندازه بر نفس خود ترجیح میدهد چنین گفت:

"ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اگر شما یک کلبه را درست کنید و در آن بنشینید زمانی که با دشمن روبرو شویم الله ما را عزّت نسیب خواهد نمود و پیروز خواهیم شد و چنان خواهد بود که خواسته ایم. شاید اگر پیروز نشویم وشما به آنهائی که در مدینه مانده اند مراجعت نمائید محفوظ خواهیدشد زیرا در آنجا کسانی هستند که از ما بیشتر شما را دوست دارند."[1]

سعد بیشتر از حفظ جان خویش به امنیت پیامبر فکر می کند وبه پیامبر چنین می فرماید: اگر ما کشته شویم باز شما زنده خواهید ماند.

"مردم به پیشواز وملاقات با کسانی که ازجنگ اُحُد برگشته بودن رفته بودند، زنی از قبیله بنی دینار نیز در میان جمع بود که برای پیشوازی رفته بودند، انسانها خبر شهید شدن شوهر، برادر وپسرش را به او دادند اما او با این حال از اوضاع پیامبر پرسید و گفت: پیامبر چطور است. هرچند که مردم به او گفتند که وضع پیامبر خوب است! اما باز هم دلش آرام نشد و گفت: پیامبر را به من نشان دهید. و وقتی که پیامبر را دیدند چنین گفت: بعد از سلامتی شما پیامبر هر مصیبتی آسان است!"[2]

امروزه در زندگی کسانی که ادّعا می کنند پیامبر را دوست دارند از این نوع از الگو و نمونه ها وجود ندارد، دراین عصر برای اولویت و ترجیح دادن پیامبر بر نفس خویش بایستی که دعوت و سنّت ایشان را زنده کنیم. اگر میخواهیم به اسلام خدمت کنیم بایستی که خدمت به اسلام را بر همسر، خانه، زندگی و عادتهایمان ترجیح بدهیم. برای ترجیح دادن پیامبر بر نفس خویش محدودیت زمانی و مکانی وجود ندارد. امروزه دعوت پیامبر را اجابت ننموده و برای این اجابت ننمودن موانع و بهانه هائی را می آورند بصورتی که دوست داشتن چیزهای دیگر مانعی بر اجابت این دعوت شده است. چرا فضایل و صفات باور به دوست داشتن پیامبر و ترجیح دادن پیامبر برنفس خویش را فراموش کرده اند؟

در موارد بیان شده و امثال آنها یا درهر امردیگری الله و پیامبرش را دوست نداشته باشید بمنزله آن است که دنیا را بر پروردگار، رسول ودعوتش ترجیح داده اید.[3] آیه زیر تهدیدی است برای کسانی که نفس وآرزوی خویش را برپروردگار، پیامبر و دعوتش ترجیح می دهند؛

"بگو: اگر پدرانتان، فرزندانتان، برادرانتان، همسرانتان، خویشانتان و اموالی که

---

۱. البدایه والنهایه، ۳/۲۶۸

۲. ابن هشام، ۳/۴۳

۳. آیه در خصوص جهاد نازل شده اما شامل همه اوامر پروردگار میشود

فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادی اش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا الله فرمان عذابش را بیاورد؛ و الله گروه فاسقان را هدایت نمی کند"[۱]

د- پیامبر را محترم و گرامی بداریم:

دوست داشتن شرعی آن است که؛ همراه با دوست داشتن، احترام هم باشد.

"ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم؛ تا [همه شما مردم] به الله و پیامبرش ایمان آورید و او را یاری دهید و بزرگش بشمارید و بامداد و شام گاه تسبیحش گویید."[۲]

الله مسئولیّت ما را با استعمال دو کلمه (وقار/توقیر) بیان نموده است. در زبان عربی کلمه (و-ق-ر) به معنای سنگین بودن چیزی استعمال می شود.[۳]

می توانید بگوئید که: دوست داشتن قلب شخص را سنگین تر می کند. ارزش آنرا افزایش میدهد و عاشق را به ادای ادب، احترام و نجابت در مقابل معشوق وامیدارد.

طبری (رحمه الله) می گوید: "دراین آیه توقیر به معنای بالابردن، احترام گذاشتن و ستایش کردن است."[۴]

ابن کثیر (رحمه الله) می گوید: "به معنای احترام و تعظیم است."[۵]

ابن تیمیّه (رحمه الله) می گوید: "کلمه ای است که به معنای ادای احترام وتکریم نمودن است. وشخصی که دارای شخصیت با وقار است نمی توان با وی خارج از شخصیت وقار او رفتار نمود بلکه با او با احترام، ادب و نجابت رفتار خواهد شد."[۶]

الله همچنین این مسئولیت را بر عهده مومنان گذاشته وجزئیات و معلومات روش تعامل با این مسئولیت را نیز برای مومنان روشن ساخته است.

"ای اهل ایمان! بر الله و پیامبرش [در هیچ امری از امور دین و دنیا و آخرت] پیشی مگیرید و از الله پروا کنید که الله شنوا و داناست. ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و آن گونه که با یکدیگر بلند سخن می گویید با او بلند سخن نگویید، مبادا آنکه اعمالتان تباه و بی اثر شود و شما تباهی آن را درک نکنید بی تردید کسانی که صدایشان را نزد رسول الله پایین می آورند، همانان هستند که الله دل هایشان را برای پرهیزکاری امتحان کرده، آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است یقیناً کسانی که تو را از پشت اطاق ها صدا می کنند، بیشترشان معرفت و آگاهی

۱. توبه، ۲۴
۲. فتح، ۹-۸
۳. معجم مقایس اللغه
۴. جامع البیان
۵. تفسیر قران العظیم
۶. صارم المسلول

[به حرمت و عظمت تو] ندارند و اگر آنان صبر می کردند تا به سویشان بیرون آیی، یقیناً برای آنان بهتر بود، و الله بسیار آمرزنده و مهربان است."[1]

"دعوت پیامبر را [به ایمان، عمل صالح و امور اجتماعی] در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، الله کسانی از شما را که برای [بی اعتنایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می روند می شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد."[2]

"ای مؤمنان! به خانه های پیامبر جز آنکه برای خوردن غذایی به شما اجازه دهند وارد نشوید، چشم انتظار فرا رسیدن وقت خوردن آن هم نباشید [که پی در پی آوردنش را بخواهید و از این جهت اسائه ادب کنید]؛ ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، و چون غذا خوردید و بی آنکه [پس از صرف غذا] سرگرم سخن گردید، پراکنده شوید، این [کار که بنشینید و سرگرم سخن گردید] پیامبر را آزار می دهد و از شما حیا می کند [که بیرونتان کند] ولی الله از حق حیا نمی کند. و زمانی که از همسرانش متاعی خواستید از پشت پرده و حجابی از آنان بخواهید، که این برای قلب شما و قلب های آنان پاکیزه تر است. و شما را نسزد [و جایز نباشد] که پیامبر الله را آزار دهید. و بر شما هرگز جایز نیست که پس از او با همسرانش ازدواج کنید؛ که این [کار] نزد الله گنهایی بزرگ است."[3]

اصحاب این آیات را خواندند و بدان آیات در زندگی خود عمل نمودند. بعد از وفات پیامبر مانند زمان حیاتش، پیامبر را دوست داشتند و به پیامبر احترام میگذاشتند.

آنچنان الله و پیامبر را دوست داشتند که بعدازجواب سوالها و برخی قضیه ها که آگاهی تمام هم داشتند می گفتند: الله و رسولش میدانند (الله اعلم) می گفتند.

"درحجه الوداع پیامبر از آنها پرسید:

– این ماه کدام ماه است؟

– گفتند: الله و پیامبرش بهتر می دانند...

– مگر این ماه، ماه ذی الحجه نیست؟

– گفتند: بله، ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)!

– این شهر نامش چیست؟

– گفتند: الله و پیامبرش بهتر می دانند...

– مگر این شهر مکه الحرام نیست؟

– گفتند: بله، ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)!

---

۱. حجرات، ۵-۱
۲. نور، ۶۳
۳. احزاب، ۵۳

– امروز چه روزی است؟

– گفتند: الله و پیامبرش بهتر می دانند...

– مگر امروز روز قربان نیست؟

– گفتند: بله، ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)!

پیامبر فرمودند: مثل این روز و ماه و شهر چطور حرام است جانتان، مالتان و ناموستان برای همدیگر حرام است."[1]

دقّت نمائید: افرادی که سالهای متمادی در یک منطقه بزرگ شده اند وباهم زندگی نموده اند و آگاهی تمام دارند بازهم بخاطر رعایت ادب و پیشی نگرفتن از پیامبر، جواب سوالهای پیامبر را نداده و جوابش را به پیامبر حواله می کنند.

"وقتی که آیه "صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید." نازل شد ثابت بن قیس (رضی الله عنه) در خانه ماندند و بیرون نرفتند وپریشان گشت. زیرا ایشان از جمله انسانهائی بود که از نظر فطری دارای تُن صدای بالائی بودند. و تصور می کرد ممکن است که این آیه شامل ایشان هم بشود و همه اعمال وی ضائع گرددو دچار آتش دوزخ شود. یکی از همسایگان ثابت، بنام سعدبن عبیده (رضی الله عنه) وضع ایشان را به پیامبر رساندند و پیامبر برای ایشان خبر فرستادند و فرمودند:مژده باد بر تو که تو از اهل بهشت هستی."[2]

از آن روز به بعد صدای خود را چنان نمود که هرگاه با پیامبر می نشستند و صحبت میکردند کسانی که اطراف آنها نشسته بودند، بسختی صدای ایشان را می شنیدند.

یکی از افرادی که قبلا مشرک بود و هدایت نصیبش شد شخصی است بنام عروه بن مسعود (رضی الله عنه) که در روز حدیبیه بعنوان نماینده مشرکان پیش پیامبر رفته بود و احترام و دوست داشتن اصحاب نسبت به پیامبر را چنان که دیده بود در بازگشت به مکه برای اهل مکه چنین تعریف می کند:

"سوگند به الله ای قریشیان، من نزد پادشاهان قیصر و نجاشی رفته ام اما نزدهیچ کدام آن احترامی را که اصحاب به پیامبر می گذاشتند نزد آنها ندیده ام. بصورتی که: اگر آب دهانش را بریزد بخاطر دست اصحاب به زمین نخواهد افتاد تا آنرا گرفته و به صورت و جسم خود بمالند. واگر چیزی را بطلبد برای آوردن آن اصحاب از همدیگر پیشی می گیرند و مسابقه میدهند. وزمانی که وضو میگیرند دور ایشان خیلی شلوغ و پرازدحام خواهد شد تا آب افتاده شده از وضوی ایشان را بگیرند. هروقت ایشان صحبت کنند همه صدای خود را پایین آورده و صحبت نمی کنند. وبه نشانه احترام هیچکدام مستقیم در چشمان ایشان نگاه نمی کنند. ودر مجلس ایشان چنان بی حرکت می نشینند که گوئی گنجشک بر سر آنها نشسته است."[3]

---

۱. بخاری، ۴۴۰۶

۲. بخاری، ۴۸۴۶؛ مسلم، ۱۱۹

۳. بخاری، ۲۷۳۲-۲۷۳۱

این بدان معناست که اصحاب به بهترین مرتبه دوست داشتن رسیده اند. وبعد از وفات پیامبر نیز به همان شکل پیامبر را دوست داشتند.

"دو شخص در مسجد پیامبر صحبت می کردند و صدای خود را بلند کردند. عمر (رضی الله عنه) زمانی که می خواست خارج شود بدانها نزدیک شد و گفت: شما می دانید کجا هستید؟ و از آنها پرسید: شما از کدام منطقه هستید؟ جواب دادند: از طائف هستیم. عمر (رضی الله عنه) فرمودند: اگر از مدینه می بودید شما را تنبیه می کردم."[1]

امروزه نیز مسلمانان بایستی از این نجابت و ادب بهره مند باشند. وقتی از پیامبر صحبت می کنیم یا احادیث ایشان را روایت می کنیم بایستی رعایت ادب و نجابت را بکنیم. ومحترمانه رفتار نمودن از دوست داشتن ایشان است. واز مهمترین و بزرگترین نشانه های دوست نداشتن و بی ادب بودن نسبت به پیامبر این است که هنگام نام بردن ایشان بر ایشان صلوات نفرستند.[2] یا به احادیثی که از پیامبر روایت میشود بی علاقگی نشان دهند.

برای مسلمانانی که مشغول دعوت به توحید و سنت هستند بایستی خیلی بیشتر نسبت به پیامبر ادب و نجابت را رعایت نمایند.

احترام و دوست داشتن بی اندازه:

علامت و نشانه های دوست داشتن و احترام گذاشتن به پیامبر را گفتیم. دوست داشتن، با توجه به درک و فهم انسانها نیست، بلکه بایستی بر مبنای شریعت باشد. در این موضوع بار دیگر گفته هایمان را جهت تذکیرتکرارمی کنیم.

دوست داشتن (عشق)، از اعمال مربوط به قلب است و نمی توان تمام آنرا تعریف نمود و معیاری برای اندازه گیری آن تعیین نمود. محدوده، الزامات و ثمره آن بنسبت هر انسانی متفاوت است. گاهی عاشق خیلی ادعای دوست داشتن معشوق را می کند تا جائی که بخاطر دوست داشتن فراوان معشوق، قصد کشتن معشوق را می کند.

گاهی هم فرد عاشق خود را می کشد. وبا بجاگذاشتن نامه یا پیامی بعد از خود ادعا می کند بخاطر دوست داشتن معشوق خودش را کشته است.

گاهی پدر و مادر بیش از اندازه به کودکان فشار می آورند واگر از علت این کار آنها بپرسی جواب میدهند که بخاطر دوست داشتن آنها چنین می کنیم.

به همان شکل نیزبرخیها فرزندان را بیش از اندازه آزاد می گذارند واگر از علت آن سوال کنید بازهم می گویند بخاطر این است که بچه ها را دوست دارند.

گاهی افرادی پیش دوستانشان خیلی راحت و آسوده هستند و باهم شوخی می کنند و اگر از علت آن بپرسید می گویند: که دوستانش را خیلی دوست دارد. برخی اوقات

---

۱. بخاری، ۴۸۰

۲. این موضوع بعنوان یک موضوع جدا و مستقل آمده است، ۱۱

نیز فرد خیلی محتاطانه با دوستانش رفتار می کند و خیلی جدّی است و علت آنرا دوست داشتن دوستانش بیان میدارد.

با این نمونه های متضاد می فهمیم که در دنیا معیاری برای اندازه گیری دوست داشتن و عشق وجود ندارد. وبرحسب شخصیت هر فردی تغیر می کند. در اصل مشکل ما، معشوق زمینی نیست. بلکه از معشوقی بحث می کنیم که بودنش ایمان را زیاد و نبودنش انسان را به کفر می اندازد.

احترام گذاشتن نیز چنین است. وقتی به انسانها مسئولیتهائی میدهید خیلی تصورهای متضاد و متناقض با احترام، تحت نام احترام می بینیم. بجز احترامی که در اسلام بیان شده همه احترامهای دیگر دارای حالت افراط و تفریط هستند.

واین احترام گذاشتن انسانهای صادق نیست بلکه احترام گذاشتن انسانهای دروغگو است. پیامبر در زمان حیاتشان به این نوع از افراط و تفریط بیان شده میدان ندادند، همچنان بعد از وفاتشان بصورت عمومی درباره این مسائل هشدار داده است.

اسلام برای شرعی بودن احترام به پیامبر این احترام را به سه معیار محدود و ملزوم ساخته است:

* تحت عنوان و بنام احترام و دوست صفات وچیزهائی را که متعلق به پروردگارست نباید به پیامبر نسبت داده شوند.

* تحت عنوان و بنام احترام و دوست داشتن چیزهائی را که پیامبر، ما را از انجام آن نهی نموده است را انجام ندهیم.

* تحت عنوان و بنام احترام و دوست داشتنِ پیامبر، چیزهائی را که به پیامبر تعلق ندارد بدیشان نسبت ندهیم.

از این سه معیار، معیار اول از همه خطرناکتر است. بایستی که؛ شهادت دادن محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) به شهادت اول و الوهیّت ضرری نرساند.

توحید: یعنی صفاتی را که مخصوص الله است را از نظر اعتقادی، زبانی و عملی بغیر الله ندهیم.

بزبان آوردن (شفاعت یا رسول الله) (صلی الله علیه وسلم) این خطر و تهدید را بهمراه دارد. چونکه شفاعت تنها ازآنِ پروردگارست. ودر صورتی که الله اجازه بدهد پیامبر می تواند شفاعت نماید. چرا به جای اینکه بصورت درست و شرعی دعا کنید و بگویید: پروردگارا، مرا از شفاعت پیامبر بی نصیب نفرما، بصورت نادرست می گویید: (شفاعت یا رسول الله) (صلی الله علیه وسلم).

با این حال چیزی را که به الله تعلق دارد به دیگری نسبت داده اید. درحالی که الله راضی به این عمل نیست و صفات الله را به دیگری دادن بدان معناست که در دنیا پروردگاری دیگر را برای خود درست نموده اید.

هیچ فرقی بین دادن این صفات، به یک پیامبر، فرشته و یا انسان معمولی وجود ندارد.

همچنان یکی از ناپسندترینِ این نمونه ها این است که فرد دعا را که مغز عبادت است، از پیامبر طلب می کنند. ومشکل اینجاست که الله را رها نموده و چیزی مانند طلب کمک که پیامبر آنرا نخواسته، از پیامبر طلب می کنند. در حالی که دعوت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وهمه پیامبران این بوده که از عبادت طاغوتان دوری گزینید و تنها پروردگاری یکتا را عبادت کنید.

"و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید"[1]

"و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم که الله یکتا را پرستش نموده و از بتان و فرعونان دوری کنید، پس بعضی مردم را الله هدایت کرد و بعضی دیگر ضلالت و گمراهی بر آنان حتمی شد، اکنون در روی زمین گردش کنید تا بنگرید عاقبت آنان که (انبیاء را) تکذیب کردند به کجا رسید و آنها چگونه هلاک ابدی شدند."[2]

پیامبر فرموده است: "الدّعا مُخّ العباده؛ دعا مغز عبادت است." یک انسان درحالی که شب و روز بالغ برچند دفعه به الله پیمان میدهد که: تنها تو را می پرستم و تنها از تو جاری می جویم! چطور امکان دارد این انسان در گرفتاریها الله را رها نموده و از دیگران طلب دعا و همکاری می کند؟! حتی اگر پیامبر هم باشد اجازه ندارد از غیر الله طلب دعا نماید. ٤.

"یا آن کس که دعای بیچاره مضطر را به اجابت می‌رساند و رنج و غم آنان را بر طرف می‌سازد و شما (مسلمین) را جانشینان اهل زمین قرار می‌دهد؟ آیا با وجود پروردگاری یکتا پروردگاریی هست؟ (هرگز نیست لیکن) اندکی متذکر (این حقیقت) هستند"[3]

الله به انسانهائی هشدار می دهد که در وقت سختی و گرفتاری بجز الله از دیگری طلب دعا می کنند. با اندیشیدن دراین آیه که میفرماید: آیا با وجود الله یکتا پروردگاردیگری هست؟ این معنا را میرساند که کسانی را که از آنها دعا می طلبند را الله قرار داده اند! واز ظالمانه ترین اعمال این است که پیامبر را بعنوان واسطه قرار میدهند واز ایشان طلب می کنند، در حالی که پیامبر در زمان حیاتشان به مبارزه و مجادله جدّی با این اعمال تلاش نموده است.

"هیچ بشری را نرسد که الله وی را به رسالت برگزیند و به او کتاب و حکمت و نبوت بخشد آن گاه به مردم گوید: مرا به جای الله بپرستید، بلکه (پیغمبران بر حسب وظیفه خود به مردم گویند) الله شناس و الله پرست باشید چنانکه این حقیقت را از

۱. انبیا، ۲۵
۲. نحل، ۳۶
۳. نمل، ۶۲

کتاب به دیگران می‌آموزید و خود نیز می‌خوانید. و هرگز الله به شما امر نکند که فرشتگان و پیامبران را پروردگاریان خود گیرید؛ چگونه ممکن است شما را به کفر خواند پس از آنکه (به پروردگاری یگانه) اسلام آورده باشید؟"[۱]

دوّمی آن است که تحت مسمّای احترام و دوست داشتن چیزهائی را که پیامبرما را از انجام آن نهی نموده است را انجام ندهیم؛ برخی از چیزها ممکن است با توجه به درک واندیشه ما احترام بنظر برسد. در حالی که احترام حقیقی آن است که اگرپیامبر ما را از انجام عملی برحذر داشته به فرمان ایشان گوش کردن و اطاعت و الگو نمودن احترام ایشان را میرساند.

برخواستن در مقابل کسی که وارد میشود در برخی جوامع نشانه احترام است و در داخل اعراب نیز چنین است. پیامبر فرمودند "مانند عجم که به نشانه احترام به همدیگر در مقابل هم بلند میشوند شما در مقابل همدیگر چنین نکنید"[۲]

انس (رضی الله عنه) چنین می گوید: "هیچ کس به اندازه اصحاب پیامبر را دوست ندارد.درحالی که چون پیامبر دوست نداشت وقتی که پیامبر را می دیدند در مقابل ایشان بلند نمی شدند."[۳]

از جمله نمونه های روشن آن است که چندین بار در مدت حیاتشان آنرا به دیگران هشدار داده همچنین از الله خواسته که بعد از وفاتشان قبرش را مسجد نکنند و از نشانه های احترام و دوست داشتن آن است که آنچه را که در مورد قبرش دستور داده است را انجام دهند.

تا جائی که در مورد کسانی که قبر انسانهای صالح را تبدیل به مسجد می کنند چنین می فرماید:

"از جمله مشرورترین مخلوقات الله کسانی هستند که؛ هرزمان یکی از انسانهای صالح وفات کرد قبرش را تبدیل به مسجد می کنند."[۴]

"الله یهودی و مسیحیها را لعنت کند. آنها قبر پیامبرانشان را تبدیل به مسجد نمودند."[۵]

پیامبر اینچنین از الله دعا طلب نمودند که:

"پروردگارا، قبرم را بسان بُتی نساز که آنرا عبادت نمایند، عذاب دردناک الله برکسانی است که قبر پیامبرانشان را تبدیل به مسجد نموده اند"[۶]

"قبر من را مانند مکان عید و سرور قرار ندهید"[۷]

۱. آل عمران، ۸۰-۷۹
۲. ابوداود، ۵۲۳۰
۳. ترمزی، ۲۷۵۴
۴. بخاری، ۴۳۴؛ مسلم، ۵۲۸
۵. بخاری، ۴۳۵؛ مسلم، ۵۳۱
۶. موطاء، ۱۴۱
۷. ابو داوود، ۲۰۴۲

پیامبربرای این منظور دعوت و تلاش می نمودوهیچگاه نفس خویش را معادل با ذات الله برابر نمی نمود.

"و اگر آنان به آنچه الله و پیامبرش به ایشان عطا کرده اند، خشنود می شدند و می گفتند: الله ما را بس است؛ الله و پیامبرش به زودی از فضل و احسان خود به ما عطا می کنند [و] ما فقط به سوی الله مایل و علاقمندیم برای آنان بهتر بود."[1]

اگر به این آیه دقت نمائید:

– راضی و خشنود گشتن به آنچه که الله و پیامبرش دستور میدهند.

– تنها الله برای ما بس است.

– آنچه را که الله و رسولش به ما میدهند...

– ما تنها از الله درخواست می کنیم.

در قالب چهار جمله متفاوت بیان شده است.یکی از اینها "عطا نمودن" است که هم از صفات الله و هم از صفات انسانهاست را بیان نموده است. اما "پروردگاربرای بنده بس است" و "تقاضا نمودن" حتی به پیامبر هم نسبت نداده شده است و تنها برای پروردگارست. توحید که می گوئیم این است.

دوجاریه در حضوررسول الله (صلی الله علیه وسلم) شعر زمزمه می کردند، یکی از آنها گفت: "ما درمیانمان چنان پیامبری داریم که فردا چه میشود را میداند." پیامبر مداخله نمود و فرمود: آنچه را که حالا بر زبان آوردی دفعه دیگر بر زبان نیاور منظور پیامبر این بود که گفت: "ما درمیانمان چنان پیامبری داریم که فردا چه میشود را میداند."

شخصی چنین گفت: "اگر الله و رسولش بخواهند" پیامبر ناراحت شد و فرمود: "من را همتراز و برابر با الله می گیرید؟" تنها بگو: "اگر الله بخواهد..."[2]

با وجود اینکه پیامبر به برخی از مسائل و موضوعات حسّاس هستند اما برخی از امت تحت عنوان احترام ودوست داشتن پیامبر این کارها را انجام می دهند، وکوچکترین نمونه آن این است که برخیها در ستایش پیامبر چنین شعر سروده اند:

"پیامبر در قبرش چنان زندگی می کند که، همه جانداران حیات خود را از حیات ایشان می گیرند."

یا شخصی دیگر چنین می گوید:

"هر چیزی در قبضه علم پیامبر است، حتی آنچه که قلم در لوح المحفوظ می نویسد."

یا دیگری چنین می گوید:

---

۱. توبه، ۵۹

۲. ادب المفرد، ۷۸۳

"ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اگر برسر من چیزی بیاید بجز شما به کس دیگری پناه نخواهم برد..."

تنها به الله پناه می گیریم از این شرک و کننده آنها. حتی بایستی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز به الله پناه بگیرد. هنگامی که پیامبر را سحر نمودند الله سوره معوذتین (ناس وفلق) را نازل فرمود و به پیامبر دستور دادند که به پروردگاری عالمیان پناه بگیرد. کسی که محتاج به پناه بردن به پروردگارست چطور دیگران به ایشان پناه می برند.

علم مطلق بر هر چیز تنها از آن الله است و هر چیزی در قبضه علم الله است الله که نسبت به پیامبرش چنین فرموده چگونه ممکن است که پیامبر را صاحب علم مطلق دانست؟!

"بگو: من قدرتِ [جلبِ] سودی و [دفع] زیانی را از خود ندارم جز آنچه الله بخواهد، و غیب هم نمی دانم اگر غیب می دانستم، یقیناً برای خود ازهر خیری فراوان و بسیار فراهم می کردم وهیچ گزند وآسیبی به من نمی رسید؛ من فقط برای گروهی که ایمان می آورند، بیم دهنده و مژده رسانم."[1]

چنانچه الله نسبت به پیامبر چنین می فرماید چطور امکان دارد که زندگی دیگر جانداران را از حیات پیامبر دانست؟!

"و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم؛ پس آیا اگر تو بمیری آنان جاویدان خواهند ماند؟! هر کسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم، و به سوی ما بازگردانده می شوید."[2]

"بی تردید تو می میری و قطعاً آنان هم می میرند. سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان [در امر دین] مجادله خواهید کرد که ما موحدان در دنیا حقّانیّت توحید را ثابت کردیم و بطلان بت پرستی را روشن نمودیم، ولی کبرِ شما مانع از هدایت شما شد."[3]

سوّمین: تحت مسمای احترام و دوست داشتنِ پیامبر،چیزهائی را که به پیامبر تعلق ندارد بدیشان نسبت ندهیم:

پیامبر به افراط گرائی هیچ کسی نیاز ندارد، پیامبر از جانب الله بسیار ستایش و تمجید شده است به همین خاطر اسم ایشان را محمد (صلی الله علیه وسلم) نهاده است. بخاطر ستایش همه انسانها، در روز قیامت ایشان صاحب مقام محمود هستند.

پیامبر چنین می فرمایند: "چنان که مسیحیها عیسی (علیه السلام) رابیش از اندازه ستایش می کنند شما مرا ستایش نکنید. بگوئید: بنده و فرستاده پروردگار"[4]

۱. اعراف، ۱۸۸
۲. انبیاء، ۳۵-۳۴
۳. زمر، ۳۱-۳۰
۴. بخاری، ۳۴۴۵

ستایش وتمجید پیامبر با صفاتی که ایشان صاحب آنها نبوده در حقیقت توهین و خوار شمردن ایشان را میرساند. درحالی که آنها ادعا می کنند که تنها با زبان حال ستایش پیامبر کافی نیست و با این حرفهائی که کاستن از کمال شخصیت پیامبر را میرساند آنها ادعای ستایش پیامبر را می کنند.

برای مثال ادعا می کنند که؛ "پیامبریک نور است و هر چیزی از تاثیر این نور است."[1]

در حالی که پیامبر نور نبوده است، بلکه مانند هر انسان دیگری دارای جسم بوده است ومریض و زخمی هم شده و احساس درد نموده است و در این باره روایتهای صحیح زیادی هست.

در این باره خطر دیگری هست و آنهم این است که الله دارای اسم (النّور) است که آنرا به پیامبر داده اند که این خیلی خطرناک است.

همچنین ادعای اینکه خلقت هر چیزی بخاطرپیامبر است نیز چنین خطرناک است. درحالی که هدف از خلقت هر چیز حتی خلقت پیامبر نیز بخاطر عبادت الله است.

"و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدیم؛"[2]

همچنان که انسانها میدانند الله آفریننده است بدان شکل هم میدانند که الله چرا انسانها را آفریده است در غیر اینصورت با این سخنان واهي قصه گوی خوبی نخواهند بود.

اینها و نمونه هائی از این ستایش بیش ازحد واساس شهادت وچگونگی عبادت نمودن را، پروردگاربه ما نشان داده است ما نیز در مباحث آینده روشن خواهیم ساخت.

چکیده بحث این است که: بایستی ستایش و دوست داشتن ما، نسبت به پیامبر براساس معیارهای شرعی بیان شده باشد. چونکه دوست داشتن و احترام نیز از اعمال مربوط به قلب است ونسبت به آدمها هم فرق و تغیر می کند. وبرخی متضاد با احترام و دوست داشتن عمل می کنند، بحث ما درمورد ایمان و دوست داشتنی است که از ایمان سرچشمه می گیرد و نبود آن هم انسان را به کفر می اندازد. برای همین منظور نیز، معیارهای مربوط بدان از جانب الله وپیامبر بوضوح و روشنی بیان شده است. واگر شرعی نباشد و مطابق با معیارهای بیان شده نباشد دست کم برای صاحب و کننده آن، بدعت خواهد بود وبرخی اوقات نیز شخص را به شرک خواهد انداخت. واز همه بدتر آن است که شخصی که ادعای دوست داشتن و احترام به پیامبر را می کند در حقیقت در حق پیامبر بی ادبی و حقارت نموده است.

---

۱. بخاری، ۴۳۴؛ مسلم، ۵۲۸

۲. ذاریات، ۵۶

۵- توصیه نمودن به سنتهای پیامبر:

تمیم الضراری (رضی الله عنه) روایت می کند: "پیامبر چنین فرمودند: دین نصیحت است، ما گفتیم: برای چه کسی؟

پیامبر فرمودند:برای پروردگار، کتابش، پیامبر، مسلمانان، مدیران و عموم نصیحت است!"[۱]

دین نصیحت است. گفته اند که با وجود کوچک بودن این کلمه، کلمه ای دیگر برابربا این کلمه، که چنان معنای وسیع و پرمحتوا را برساند در زبان عربی وجود ندارد...

عربها این کلمه را درصورت داشتن خلوص بکار می برند. نصیحت نمودن، نصیحت کردن، تنها به او فکر نمودن و تنها خوبی ویرا خواستن بهمین خاطر چنین اسمی را انتخاب نمود اند. حرفها و رفتار او پاک و صادق است.

"پاره پاره شدن و جِر خوردن را نیز نصیحت می گویند زیرا که با نصیحت کردن و نصیحت نمودن کاستی شخص از بین می رود."[۲]

در زبان ترکی معنای نصیحت خیلی کوتاه و کم دامنه است. وآنرا به معنای مشورت نمودن و بیادآوردن می بینیم.

بهمین خاطر اگر این حدیث را شنیدیم هیچ جای تعجب نیست. یعنی چطور؟ "مگر میشود الله را نصیحت نمود؟" معمولا زبان و یا حالت ما چنین واکنش نشان میدهد.

چنانکه امام نووی (رحمه الله) اظهار داشته است در زبان عربی کلمه نصیحت دارای معنای گسترده ای است.

نصیحت از اعمال مربوط به زبان، قلب و اعضای بدن است. توصیه به نصیحت درباره چیزی همه این موارد را شامل میشود: دوست داشتن قلبی، ستایش نمودن، زبانی انسانها را بدان دعوت نمودن، عملی ضرر وزیان آنرا دفع نمودن و برای شناخت آن تلاش و کوشش نمودن را معنا میدهد.

امام نووی (رحمه الله) در ادامه بحث در همین موضوع چنین اظهار میدارد: "منظور از نصیحت برای پیامبر؛ یعنی رسالت ایشان را تصدیق نموده و ایمان آوردن به هرچیزی که ایشان بیان نموده است ودر امر ونهی نمودن از ایشان اطاعت کردن ودر زمان حیات و بعد از وفاتشان ایشان را یاری نمودن، چیزهائی را که ایشان دوست دارند دوست بداریم وبا چیرهائی که ایشان دشمنی نموده مانیز دشمنی نمائیم. پیامبر را ستایش نموده و به پیامبر احترام بگذاریم و راه وسنّت ایشان را زنده نمائیم. دعوت پیامبر را تبلیغ وتوسعه دهیم و شریعت را نشر نمائیم وشبهه و گمانهائی را که می آورند را دفع نموده وبجای آن علم و آگاهی ایشان (علم شرعی) را بر دیگر علمها

۱. مسلم، ۵۵
۲. المنهاج، ۲/۳۷

ترجیح دهیم وبرای بدست آوردن علم شرعی تلاش وکوشش نموده و دیگران را به یادآوری آن دعوت نمائیم وبه کسانی که این علم را می آموزند و به دیگران هم یاد میدهند با احترام رفتار نمائیم. درهنگام خواندن بایستی با آدب و حیا باشیم وبدون علم درمورد مسائلی که آگاهی نداریم صحبت نکنیم. وبا کسانی که اهل علم شرعی هستند آنها را دوست بداریم وبا احترام با آنها رفتار نمائیم. وخود را متخلّق به اخلاق و ادب ایشان نمائیم. اهل بیت (خانواده) ایشان را دوست بداریم واز بدعتهائی که به جای سنت پدید می آیند یا کسانی که در حق اصحاب بخوبی سخن نمی گویند خود را بدور بگیریم."[1]

محمد بن ناصر المرزوی چنین گفته: "نصیحت برای پیامبر دونوع است:

* درزمان حیاتشان؛ تلاش نمودن برای اطاعت از ایشان، ایشان را کمک نمودن و در زمینه مادّی هرچه خواستند، نیاز ایشان را برآورده نمودن وکوشش برای دوست داشتن پیامبر.

* بعد از وفاتشان؛ سنتهای ایشان را درست و تمام انجام دادن، بررسی و مطابقت اخلاق و ادب پیامبر در حیاتمان وعمل نمودن به اوامر ایشان با احترام. وخشمگین شدن ازکسانی که از سنّت پیامبر رویگردان هستند و زندگی دنیا را بر سنتهای پیامبر ترجیح میدهند."[2]

مخصوصا برای ما مسلمانان لازم و ضروریست که در موردقسمت دوم (بعداز حیاتشان) بیشتر دقت و توجه نمائیم. واگر میخواهیم که شرف دیدن پیامبر نصیبمان شود بایستی؛ متخلّق به اخلاق پیامبرشده وآنرا توسعه داده و انسانها را بدان دعوت نمائیم وایشان را سرمشق و الگوی خود ساخته وبا برطرف نمودن شبهه و گمانهائی که به ایشان می زنند می توان شرف دیدن پیامبر را بیابیم. واین علاوه برآنکه میرساند ما پیامبر را دوست داریم بدان معناست که ما خواهان نصیحتهای پیامبر هستیم.

امروزه برای کسانی که می خواهند پیامبر را بشناسند، امکانات بیشماری وجود دارد. ازجمله؛ کتابهائی که در مورد سیره پیامبر هستند ویا نوارهای صوتی ارائه شده درمورد سیره وسیمینارها و مجالسی که درباره شناخت پیامبر برگزار میشود، در حالی که شرق شناسان غربی وکافران برای مبارزه با اسلام در مدت یک سال بالغ بر سه هزار کنفرانس وکار انجام داده اند.

اما مشکل اینجاست که؛ کسانی که سنتهای پیامبر را تبلیغ و به دیگران توصیه می کنند نه متخلق به اخلاق پیامبر هستند و نه چنان که بایسته است پیامبر را دوست دارند بلکه تنها بازتاب کمی از اسلام بر رفتار آنها دیده میشود. درحالی که مسئولیت ما در قبال نصیحت پیامبر ضروریست که؛ ما بصورت کمال و تمام ایشان را بشناسیم. اما بسیاری از ما بخاطر آسان بودن کار فرار می کنیم، فقط در قالب نوشته و یا گفته است. ونمی دانیم که توصیف نمودن شخصیتی بدان والائی در قالب کلمات و

---

۱. منهاج شرح حدیث شماره، ۵۵؛ ویا ۲/۳۸ وبعداز آن

۲. تعظیم القدری صلات، ۲/۶۹۳؛ (شبیه به این را قاضی عیاض از امام اجوری نقل می کند) الشفاء، ۲/۵۸۴

گفته ها نمی گنجد. شاید که اگر تنها با نوشتن یا گفتن می توانستیم که این را درک نمائیم الله پیامبران زنده را نمی فرستاد تا که دوستداشتنی ترین پیامبران، انواع آزار و اذیت را متحمّل شوند. شناخت پیامبر تها با نمونه های عملی امکان پذیر است. حتی اصحاب از جمله انسانهائی بودند که غبطه می بردند. آنها از نظر اخلاق مثل پیامبر شده بودند و پیامبر را چنان که می باید شناختند. یکی از این تابعین؛ ربیع بن هُثَیم بود.ابن مسعود (رضی الله عنه) چنین گفته است: ای ابو یزید اگر پیامبر شما را میدیدند شما را خیلی دوست میداشتند.هروقت شما را میبینم (مهبتین)[1] را بخاطر می آورم.[2]

مقصود از این گفته ابن مسعود (رضی الله عنه) این است که این شخص متخلّق به اخلاقیست که الله و پیامبرش برآن تاکید نموده اند. وقتی که خصوصیات وزندگی نامه تابعین؛ربیع بن هیثم را بیان می کنیم آنچه را که می خواهیم بخوبی درک خواهیم نمود.

بسیارکم حرف زده و تا چیزی را از ایشان نپرسیده باشند حرف نزده است.

بدون آنکه انسانها را ببیند سعی در اصلاح و تربیت آنها نموده است.شب زنده داری نموده وکسانی را که برای نصیحت پیش ایشان میرفتند به خصوصیات اخلاقی بیان شده بالا امر می نمود.

متواضع وفروتن بوده اند واگر کسی از تو پرسیده حالت چطور است؟گفته:من یک مسکینم که رزقم را می خورم و منتظر اجلم هستم.

خیلی مودب بوده اند.کسانی بمدت ۵۲ سال با ایشان دوست بودندگفته اند:در این مدت چیز ناپسندی از زبان ایشان نشنیده اند.

خیلی مخلص بوده اند وهنگامی که قران خوانده است برای پنهان نمودن عمل خود اگر کسی آمده باشد قران را مخفی نموده است.

آنچه را که در زندگی بسیار بدان نیاز داشته نگه داشته و بقیه را انفاق نموده است.آ

این خصوصیات از اخلاق رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است. ایشان خیلی بی پرده و روشن نصیحت می نمودند و مردم را بدان دعوت می نمود و بهترین شاهد بر نصیحتهایش اعمال خودش بود زیرا آنچه می گفت بدان عمل نموده بود. ازیرا عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) در حق ایشان گفته است که؛ " اگر پیامبر شما را میدیدند شما را خیلی دوست میداشتند."

واز مهمترین راههای تبلیغ، گسترش و توسعه سنّت پیامبر این است که بصورت عملی سنتهای پیامبر را به انسانها نشان دهیم. تجربه نشان داده که تنها نوشته و سخن نمی تواند اخلاق و سنت را به این امت بشناساند، همچنان این کتاب و نوشته ها سبب میشود در صورت قابل فهم نبودن، انسانها برای درک بیشتر و حقیقی

۱. در مورد مهبتین در آیه ۳۴و۳۵ سوره حج تفصیلات آمده است
۲. این را امام ذهبی در کتاب سیره پیامبر بحث می کند.

مطلب به منابع دیگری مراجعه نمایند. پس که اینطور است تنها نیاز ما این است که؛ کسانی بایستی ما را توصیه به سنت نمایند که خود نمونه زنده ای از این سنتها و اخلاقیات باشند.

یکی دیگر از نصیحتهای بعد از وفات پیامبرآن است که بایستی شبهه و گمانهائی را که نسبت به پیامبر می آورند دفع و جواب داده و با آنها مجادله نمائیم. حالا چه این باشد که یک سنت ایشان را فراموش نموده و بدعتی را بنام پیامبر در دین بوجود آوردن باشد. یا اینکه شبهه هائی باشد که نسبت به سنتهای ایشان بوجود آورده و بجز پیامبر در زندگی چیزهای دیگر را الگو وسرمشق خود نمودن است بایستی به مجادله و مقابله با همه اینها همّت کنیم و نمونه روشن این گونه را در اصحاب به زیباترین شیوه خواهیم دید.

یکی از اصحاب بنام ضِحیّه بن حلیف (رضی الله عنه) در ماه رمضان عازم سفر شدند و دید که تعدادی از همسفرانش روزه هستند. وقتی که از سفر برگشت گفت: "به الله سوگند که من امروز شاهد چیزی بودم، یکعده از سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رویگرداندند،پروردگاریا امروز جانم را بگیر."[1]

"عمران بن حسین (رضی الله عنه) می گوید که: شنیدم که پیامبر فرموده: حیا و شرم من همه اش خیر است. یک شخص بنام بشیر گفت که؛ دربرخی از کتابها نوشته اند که حیا نشانه کم و کاستی است. وعمران باردیگر حدیث را در جواب سخن او تکرار نمود وبشیر نیز بار دیگر بعنوان پافشاری برسخن خود، آنرا تکرار نمود و عمران خشمگین شد و به بشیر یورش برد."[2]

"عده ای در مسجد بصورت دسته جمعی نشسته بودند و ذکر میکردند. یکی از آنها دستور میدهد که؛ (صد دفعه سبحان الله) بگوئید. وآنهائی که نشسته بودند نیز چنین نمودند. در این اوضاع ابوموسی اشعری (رضی الله عنه) آگاه شد وفرصت را از دست نداد و ابن مسعود (رضی الله عنه) نیز همچنان آمد و پرسید:

– شما دارید چکار می کنید؟

– ما خواهان خیرو خوبی هستیم!

– به شما خیری نخواهد رسید. به الله سوگند یا شما در راهی بهتر ازراه پیامبرهستید یا شما دری از گمراهی را بسوی خود گشوده اید."[3]

"سبیغ العراقی داشت برخی از آیات متشابه قران را برای مردم بروز و تغیر میداد که عمر (رضی الله عنه) به او گفت: شما از بدعت هم جلوتر هستی!"[4] عمر (رضی الله عنه) ویرا به منطقه دیگری فرستاد و ممنوع نمود که برای مسلمانان صحبت نماید.

۱. ابوداود، ۴۱۳۲
۲. بخاری، ۶۱۱۷؛ مسلم، ۳۷
۳. دارمی مقدمه، ۲۳
۴. در مقدمه دارمی، ۱۹

چنین واکنشهائی را اصحاب نسبت به سنّت انجام داده اند... تازمانی که پیامبر در حیات بودند اصحاب برجسته، پیامبر را در هر راهی کمک و همکاری نمودند. وبعد از وفاتشان با بدعتها و شبهه هائی که نسبت به پیامبر می آوردند، به مجادله و مبارزه بر خواستند.

امروزه مسلمانان نسبت به این مسائل حساسیت و واکنش نشان نمیدهند. وقتی که سخن از سنّت است همه منتظر مشروعیت اختلاف در این زمینه میشوند. چنین که باشد در اعتقاد به سنت و عمل بدان نیز منتظر مشروعیّت اختلاف میشوند.

سنتّهای پیامبر را سبک میشمارند و معیار درستی یا نادرستی سنت را بر مبنای عقل خود می سنجند و اذعان می کنند که این سنت در قران وجود ندارد و برای نابود ساختن سنّت دریغ نمی ورزند و غالبا مردم نیز از این نوع ایدئولوژی خوششان می آید. واظهار می کند که از ترس ضائع شدن حقوق برادرم، حق و سنّت پیامبر را ضائع نموده ام.

کسانی که در تشریع و احکام، سنّت پیامبر را بها و ارج نمی نهند، نمی توان با آنها پیمان برادری و دوستی بنا نهاد زیرا که برادری را بر اساس کدام آیین بنانهاده اید، برادری نیز بنا نهاده میشود!

مسلمانان اهل توحید و سنت لازم است که در این خصوص اصحاب را الگو وسرمشق خود قرار داده و به نحو احسن تبعیت نمودن از آنها الزامیست. درعصر حاضر این الگو معلوم نیست و وحدت را در تعداد و سیاهی لشکر می بینند و چه بسا برای رسیدن به این وحدت، سنّت پیامبر را قربانی نموده اند.

ی- آنچه را که پیامبر دوست دارد دوست بداریم وآنچه را که دوست ندارند از آن بغض و نفرت داشته باشیم:

دوست داشتن بدان معنا که؛ آنچه را که پیامبر دوست دارند، دوست داشته باشیم و با دشمنانش دشمنی بورزیم. در حقیقت دوست داشتن تنها چنین امکان پذیراست؛ پیامبررا از صمیم قلب دوست داشتن، سنت و اهل سنت را دوست بداریم و از بدعت و اهل آن کینه و نفرت داشته باشیم. در دوست داشتنی که کینه ونفرت نباشد خیرو خوبی نیست[۱]، بهمان شکل که در کینه و نفرت اگر دوست داشتن نباشد[۲] نیز خیرو خوبی نیست.

پیامبر خیلی به این قضیه دقت نموده اند و از دوست داشتن چیزهائی که دوست دارد خبر داده است:

"ازعلامتهای ایمان دوست داشتن انصار است واز نشانه های نفاق نیز این است که از انصار کینه و بغض داشته باشید."[۳]

---

۱. تنها پیامبر را دوست داشته و از دشمنانش نفرت نداشته باشید

۲. از دشمنان پیامبر نفرت و بغض دارید اما پیامبر را دوست نداشته باشید

۳. بخاری، ۳۷۸۴

"نسبت به اصحاب من از الله بترسید. بعد ازمن حال و اوضاع آنها را مورد هدف وآزار قرار ندهید. دوست داشتن آنها مثل آن است که مرا دوست داشته اید. وکینه وبغض داشتن آنها مثل این است که مرا کینه و نفرت داشته اید."[1]

همچنان فرموده است:

"...اگر مرا دوست دارید اسامه را دوست بدارید..."[2]

این مختصری از یک حدیث طولانیست، فاطمه دختر قیس (رضی الله عنها) خواستگاران زیادی داشت اما در میان همه اسامه بن زید (رضی الله عنه) را انتخاب نمودند. ودر حقیقت فاطمه این فرموده پیامبر را شنیده بود که دوست داشتن آنچه که پیامبر دوست دارند.

یک روز عباس (رضی الله عنه) پیش پیامبر آمد و شکایت نمودکه؛ قریشیان با همدیگر مشغول سرگرمی بودند اما وقتی که منرا دیدند موضوع را تغیر دادند. پیامبر ناراحت شد و فرمودند:

"سوگند به الله، تا زمانی که شما، خویشاوندان و دوستداران منرا دوست نداشته باشند ایمان نیاورده اند."[3]

در اینجا یک واقعه تاریخی که کمتر در تاریخ نمونه آن تکرار شده است را بیان می کنیم؛ "برای غزوه بنی مستلق بیرون رفته بودیم که در راه جرو بحثی میان انصار و مهاجرین رویداد وسبب جر وبحث بخاطر آب بود. هر کدام قوم خود رابدین گونه صدا میزد. ای مهاجرین! کمک کنید. ای انصار! کمک کنید. شخصی از آنهائی که درقلبش مرض نفاق بود بنام عبدالله بن ابی السلولی فرصت را غنیمت شمرد وآنچه را از نفاق در قلبش بود نسبت به افرادی که جرو بحث نمودند رابیرون زد... این افراد منافق مانند مگس هستند که هیچوقت بر چیزهای خوب نمی نشینند بلکه بر چیزهای بد می نشیند همچنانکه مگس هرگاه بدنی زخمی شد بر زخم می نشیند. وعبدالله بن ابی نیز برقسمت حساس موضوع طعنه زد و گفت:

این مهاجرین مانند ضرب المثل ما عربها هستند که هرچند به کلاغ نان و خوراک بدهید در آخرکلاغ، کار خوب تو را با چشم در آوردنت جبران می کند، که ما هم مهاجرین را در سرزمین خود مسکن دادیم وبدانها خوبی نمودیم حالا عکس العمل آنها را نگاه کنید! بالله سوگند به مدینه برگشتیم عزیزترین آنها را خوارترین می کنیم."[4]

در اینباره این آیات نازل شدند:

"و چون به آنان گویند: بیایید تا پیامبر الله برای شما آمرزش بخواهد [از روی کبر و غرور] سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که متکبرانه. برای آنان

۵.

۱. ترمزی، ۳۸۶۲
۲. مسلم، ۲۹۴۲
۳. احمد، ترمزی
۴. بخاری، ۴۹۰۵؛ مسلم، ۲۵۸۳

یکسان است چه برای آنان آمرزش بخواهی چه نخواهی، الله هرگز آنان را نمی آمرزد. مسلماً الله مردم فاسق را هدایت نمی کند فقط آنانند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر پروردگارند، انفاق مکنید تا [از پیرامون او] پراکنده شوند. در حالی که خزانه های آسمان ها و زمین در سیطره پروردگارست، ولی منافقان نمی فهمند می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، مسلماً آنکه عزیزتر است [یعنی عبدالله بن ابی سلول، رئیس منافقان] آن را که خوارتر است [یعنی پیامبر که هنوز به پندار آنان تمکن لازم را به دست نیاورده] از آنجا بیرون می کند. در حالی که عزت و اقتدار برای الله و پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان [به این حقیقت] معرفت و آگاهی ندارند.'"[1]

پیامبر بخاطر این قضیه خیلی ناراحت گشتند چنان که بدون استراحت راه را ادامه دادند. فرزند سردسته منافقان تحت تاثیر این وضع قرار گرفتند. واز اینکه پدرشان سبب ناراحتی پیامبر بوده است، ناراحت گشت وتصدیق نمودند که آیات نازل شده نسبت به پدرشان است. وتا مدینه صبر نمود. مدینه که رسیدند بر در خانه ایستادند و به پدرش گفت: بالله سوگند خواهید دید که چه کسی خوار و ذلیل و چه کسی عزیز و دوست داشتنی خواهد گشت.تا پیامبر دستورندهند تو از این در نخواهید گذشت. هر چند انسانها به او هشداری دادند اما او از قرار خود بازنگشت. وگذشتن پدرش از در را، مشروط به اجازه پیامبر نمودند...

حتی با وجود اینکه پدرش بوده اما چون پیامبر را ناراحت نموده و مسبب ناراحتی پیامبر شده، این چنین با پدرش

رفتار نموده است، این است دوست داشتن حقیقی، آنچه را که پیامبر دوست دارد، دوست میدارد و آنچه را که از آن بغض ونفرت دارد، ایشان هم ازآن نفرت دارد.

اما انسانهای این عصر در وضعیت عجیبی زندگی می کنند. بصورتی که منافقان این عصرسروگردنی بالاتر از عبدالله بن ابی هستند. ادّعا می کنند که پیامبر را دوست دارند اما با زبان ایشان را تحقیر می کنند. به آواز، فیلم وسریال کسانی که با پیامبر دشمن هستند نگاه می کنند! وازانسانهائی تقلید و پیروی می کنند که قرنها پیش پیامبر نسبت به آنها بغض داشته و آنها را لعنت نموده است. وهفته ها با اشتیاق در نوبت دیدار آنها بانتظار می نشینند. نصیحت و سنت پیامبر را سبک شماره ومانند یک انسان بادیه نشین به پیامبر نگاه کرده یا بعنوان یک انسان عیّاش و خوشگذران به پیامبر می نگرند.

امروزه کنفرانسهای سیره و حیات پیامبر را برگزار می کنند و منافقانی بر تریبون این کنفرانسها چنان که شایسته و بایسته است سیره و سنت پیامبر را بحث نمی کنند. اگرعمر (رضی الله عنه) زنده می بود و می گفت: ای پیامبر بگذار که گردن این منافقان را بزنم دیگر کسی جرات نمی کرد که کتابها و سیمینارهای واهی در حق پیامبراجرا نماید.

---

۱. منافقون، ۸-۵

بایستی از این نفاق و اختلاف نجات یافت و به اصل واساس برگردیم. وبایستی روابط، دوستی وبرادری ما را دوست داشتن الله و پیامبر تعیین نماید. دوست داشتن آنچه که الله وپیامبر آنرا دوست دارند،نفرت داشتن و اجتناب از کسانی که الله و پیامبر ازآنها بغض دارند.

ر- درود و سلام فرستادن به پیامبر:

عاشق، معشوق را در قلب خود محافظت ونگهداری می کند. وقلب خود را بسان محفظه ای برای نگهداری معشوق می سازد. دوست داشتن در زبان عربی به (حبّ) نام برده شده است. مقصود از دوست داشتن پیامبر یعنی در قلب خود به ایشان جایگاه دادن است. واین دوست داشتن صاحب قلب را با وقار میسازد و ارزش آنرا بالا میبرد. ازیرا الله کسی را دارای این دوست داشتن باشد با عنوان (وقار) بیان میدارد.

عشق در قلب انسان را به حرکت و تکاپو وا میدارد وچنان می کند که طالب دیدن معشوق باشد و به وی نزدیک شود.

درصورت نبودن این موارد نمی توان معنای آنرا درک نمود و قدم در راه عشق گذاشت. زبان، آینه قلب است...

کلمات خورجین قلب هستند... زبان مشغول چه چیزی باشد، همانچیز برقلب چیره و استیلا خواهد شدوهرجائی را احاطه می کند. درود و رحمت از چنان قلبی بر پیامبر که تجلی عشق و دوست داشتن است.

"همانا الله و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می فرستند. ای اهل ایمان! بر او درود فرستید و آن گونه که شایسته است، تسلیم او باشید."[1]

ابن کثیر (رحمه الله) چنین گفته: "الله پیامبر را در ملا الاعلی (نزد خودش) ارج و منزلت بخشیده است. وبیان داشته که الله و فرشته ها بر پیامبر درود و رحمت می فرستند. سپس فرمان داده که اهل زمین نیز بر پیامبر درود و رحمت بفرستند. تا آنچه که در آسمانها و زمین هست باهم برپیامبر درود و رحمت بفرستند...

سینه مسلمانان حقیقی مشتعل و فروزان به دوست داشتن الله وپیامبرش است. وبرای بجا آوردن این فرمان با یکدیگر به رقابت میپردازند. پیامبر آمد واصحاب گفتند: ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)! الله به ما فرمان داده تا برشما صلوات وسلام بفرستیم[2] میدانیم که چطور برشما سلام بفرستیم اما چطور بایستی برشما صلوات فرستاد؟

۱. احزاب، ۵۶

۲. صلوات وسلام بر پیامبر بدین معناست سلام بدین معناست؛ آسوده خاطر، صلح، امنیّت واز مشکلات دنیوی و أخروی بدور ماندن معنا میدهد. یکی از اسمهای پروردگار السلام است که به معنای آسوده خاطر بخشیدن معنا میدهد. صلاة بدین معناست؛ ازنظر لغوی بدان معناست که؛ وسطِ پشت، آتش، دعا وازنظر شرعی بدان معناست؛ ابن عباس در فتح الباری ۱۱/۱۵۶ نقل نموده به معنای رحمت است، امام ترمزی در سنتش از صفیان الثوری نقل می کند که بیشتر اهل علم می گویند. (صلاة به معنای رحمت است. سنن، ۴۸۵؛ بنابر این منظور از صلوات و سلام بر پیامبر بدان معناست که؛ سلام و رحمت پروردگار بر شما باد ای پیامبر. معمولا در بیشترکتابها صلوات به

پیامبر فرمودند که: "بگویید:پروردگارا! بر محمد وپیروان محمد رحمت بفرست، ومنزلت ایشان را والا بفرما همچنان که بر ابراهیم وپیروان ابراهیم رحمت فرستادی. بدون تردید که شایسته ستایش شما هستیدو صاحب منزلت و مقام هم شما هستید."[۱]

"پروردگارا! برمحمد وپیروان محمد خیرو برکت عطا بفرما همچنان که بر ابراهیم و پیروان ابراهیم عطا فرمودی. بدون تردید که شایسته ستایش شما هستیدو صاحب منزلت و مقام هم شما هستید."[۲]

باوجود این کسانی هستند که ادعای دوست داشتن پیامبر را می کنند و درهمان حال هم خیلی بخیل هستندوبخاطر این بخالت، پیامبر را ناسزا می گویند. در حالی که پیامبر بعنوان رحمت برای عالمیان فرستاده شده است. با وجود اینکه پیامبر فرموده: "مومن ناسزاگو و لعنت کننده نیست." ودر حق امتّش دعا و شفعت می کند. درحالی که برخیها در مقابل پیامبر رحمت و مهربانی، زبان به ناسزاگوئی می گشایند! با این حال وضعیت خیلی جدی و تاسف برانگیزخواهد بود.

"اگر پیش کسی اسم من برده شد و صلوات نفرستاد بینیش را بر زمین بمالد."[۳]

"بخیلترین انسانها کسی است که اسم من را میشنود و صلوات نمی فرستد."[۴]

معنای رحمت آمده است. همانطور که محققان اشارت نموده اند این نظریه یک نظریه کاملا دقیق نیست، از اینرو چند دلیل را بیان می داریم؛

آ: درآیه، ۱۵۷ سوره بقره خطاب به بندگانی که صبر پیشه می کنند چنین مژده داده اند: "آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند." براساس این آیه رحمت و درود پروردگار بر آنهاست واگر صلوات به معنای رحمت باشد دودفعه پروردگار این صفت را پشت سرهم تکرار نموده واین با بلاغت وفصاحت قران سازگار نخواهد بود.

ب: می توان یک کلمه را بجای کلمه دیگر بکار برد.وکلمه صلوات و رحمت را می توان بجای همدیگر، از این جهت که دارای معنای همسو و مناسب با هم هستند را بکار برد.

در دعای مشهور که می گوییم: پروردگاریا منرا رحمت بفرما! از آن نمونه اند. زمانی که این دعا را چنان می گوییم: پروردگاریا بر من صلوات بفرست! ابن قیم (رحمه الله) می گوید این از حد یک دعا فراتر می رود.

پروردگار درآیه ۱۵۶ سوره اعراف میفرمایند: "و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است." واگر بجای این رحمت، کلمه صلاة می بود در اینصورت معنای آن می تواند موجب افزایش سردرگمی و ابهام گردد.یا اینکه پروردگار نسبت به مومنان مهربان است، الرحیم است نمی توان بجای الرحیم کلمه صلاة را بکاربرد و معنا نمود.

ج: اصحاب رحت و صلوات را به معنای مجرّا درک نموده اند. چونکه پروردگار فرمان داده که بر پیامبر صلوات وسلام بفرستیم.همچنان که اصحاب کفته اند: ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) میدانیم که چطور برشما سلام بفرستیم اما چطور بایستی برشما صلوات فرستاد؟ سلام، رحمت و برکت پروردگار برشما باد! میدانیم که چنین سلام و رحمت بفرستیم چونکه کلمه سلام و رحمت موجود است. شاید اگر صلوات، رحمت معنا میداد، بنا به آیه در یک آیه این دو کلمه هم معنا را بیان نمی داشتند. بطور عمومی اصحاب صلوات و رحمت را به یک معنا درک ننموده اند برای همین هم از پیامبر از شیوه صلوات فرستادن سوال نموده اند. (جهت آگاهی بیشتر می توان به کتاب تحقیق ابن قیّم جلال الافهم درصفحات ۸۲-۷۵ مراجعه نمود)

۲) صلوات به معنای مغفرت است: ازمقاتل بن حیّان در فتح الباری، ۱۱/۱۵۶ نقل کرده اند: وقتی که برپیامبر صلوات میفرستیم بدان معناست که پروردگاریا! پیامبر را مغفرت و عفو کن.

۳) صلوات به معنای این است: که ازپروردگار می خواهیم که پیامبر را ستایش و مقام ایشان را والا نماید.

ابو عالیه: صلوات پروردگار بدان معناست که فرشته ها پیامبر را نزد پروردگار ستایش و می کنند. (بخاری، درشماره، ۴۷۹۷ روایت شده)

اهل علم بیشتر این نگرش را ترجیح میدهند. واین بدان معناست که پروردگار و فرشته ها ستایش وتمجید پروردگار را می کنند. وستایش پروردگار شامل مغفرت نیز میشود.

۴) صلوات به معنای برکت است: ابن عباس (رضی الله عنه) می گوید که: صلوات بفرست به معنای این است که برکت بفرست است (بخاری، بشماره، ۴۷۹۷ روایت شده است) به همین خاطر بدان معناست که: پروردگاریا پیامبر را برکت عطا بفرما معنی میدهد.

۱. بخاری، ۶۳۵۷؛ مسلم، ۴۷۹۷
۲. بخاری، ۶۳۵۷؛ مسلم، ۴۷۹۷
۳. ترمزی، ۳۵۴۵
۴. ترمزی، ۳۵۴۶

پیامبر نزد الله دارای آنچنان منزلت والائی است که فرمان نموده که؛ بایستی کسانی که پیامبر را دوست دارند، بر پیامبر صلوات بفرستند. پروردگارچنین مژده داده است هر کس یک صلوات بفرستد الله ده دفعه برآن شخص صلوات می فرستد. کسانی که چنین کنند برای مقابله با آنچه در دنیا وآخرت از آن خوششان نمی آیدوبه آنها میرسد،کافی است.

"هرکس که صلواتی بر من بفرستد الله ده دفعه بر وی صلوات خواهد فرستاد."[1]

پیامبر در یک مجلس این مژده را بیان نمودند که هرکس یک صلوات بر پیامبر بفرستد الله مقابلش، ده برابر آنرا به او خواهد بخشید. یکی از اصحاب که این را شنید چنین گفت:

"پس که چنین است یک چهارم دعای خود را به صلوات فرستادن بر شما اختصاص میدهم.

پیامبر فرمودند: چقدر که خواستید انجام بده، چقدر بیشتر باشد برای خودت بهتر است.

صحابی گفت: یک سوم دعای خود را به صلوات فرستادن اختصاص میدهم.

پیامبر فرمودند: چقدر که خواستید انجام بده، چقدر بیشتر باشد برای خودت بهتر است.

پس که چنین است دو سوم دعای خود را به صلوات فرستادن بر شما اختصاص میدهم.

پیامبربازهم فرمودند: چقدر که خواستید انجام بده، چقدر بیشتر باشد برای خودت بهتر است.

پس که چنین است همه دعای خود را به صلوات فرستادن بر شما اختصاص میدهم.

پیامبر فرمودند پس آنچه را که از سختی و گرفتاری در دنیا و آخرت دچارت خواهد شد نجات خواهید یافت و الله گناهان تو را خواهد بخشید."[2]

از جمله عجایبی که در این عصر وجود دارد می توان به اینها اشاره نمود که زمانی که اهل شرک (صوفی و دراویش) اسم شیخهایشان را میبرند با صدای بلند یکعده دعا را می خوانند و آنها را با لقب سرورم نام میبرند! درحالی که اگر اسم پیامبر را بشنوند صلوات نمی فرستند و یا اگر صلوات هم بفرستند فقط به گفتن حرف اول صلوات (صاد) اکتفا می کنند وما می خواهیم این بحث را توضیح دهیم تا کسانی که از روی صداقت پیامبر را دوست دارند با کسانی که از روی نفاق و دوروئی ادعای دوست داشتن پیامبر را می کنند از همدیگر جدا شوند.

۱. مسلم، ۴۰۸

۲. ابن کثیر در تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب از امام احمد و ترمزی روایت می کند.

کسی که براستی پیامبر را دوست دارد و الله دوست داشتن پیامبر از جانب شخص را قبول کرده است به اصحاب نگاه کنید چه می گویند:

"اگر بر پیامبر صلوات فرستادید آنرا بنحو احسن و پسندیده بفرستید زیرا که صلوات شما را به پیامبر عرض خواهند نمود."[۱]

و- خواهان دیدارپیامبر بودن:

از دیگر نشانه های دوست داشتن این است که عاشق، دیدن معشوق را می خواهد و درحسرت دیدار معشوق است.

اشتیاق عاشق به معشوق و دیدن معشوق را برای بار اول پیامبر به ما آموخت. مادرمان عایشه (رضی الله عنها) می فرمایند:

"از پیامبر شنیدم که چنین می فرمودند: الله به همه پیامبران حق انتخاب ماندن در دنیا (زندگی) و یا آخرت (مردن) را داده است. آخرین بار که پیامبر مریض شدند، از ایشان این سخنان را شنیدم: پروردگاریا با همه کسانی که بدانها نعمت عطا نموده اید از پیامبران، راستگویان، شهیدان وصالحان... متوجه شدم که پیامبر انتخاب خود را نموده ومردن و زندگی اُخروی را بر زندگی دنیوی انتخاب نموده است."[۲]

واز میان دو انتخاب دنیا یا دیدار معشوق، دیدار معشوق را ترجیح دادند و در این انتخاب تردد وشکّی نداشتند. این دوست داشتن واشتیاق نیز نزد اصحاب هیچ تغیری نکرده است. "(یکی از آنها بصورت ناراحت در مسجد نشسته بود.پیامبر فرمودند: خیر است ای فلانی! من شما را ناراحت می بینم مشکلی دارید؟ جواب دادند: بله، ای پیامبر، اندیشیدن در یک مساله مرا چنین ناراحت نموده است... ما صبح و شب در کنار تو هستیم، پیش شما می نشینیم و رخسار شما را نگاه می کنیم. شما فردا پیش پیامبران دیگر در بهشت خواهید بود وما دیگر شما را اینجا نخواهیم یافت. پیامبر به ایشان جواب ندادند. بعد از مدتی این آیه نازل گشت:

"و کسانی که از الله و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که الله به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند."[۳] "[۴]

اصحاب (رضی الله عنهم) دیدن پیامبر در آخرت را بر دنیا ترجیح میدادند و برای کسب دیدار پیامبر در آخرت تلاش می نمودند. و میدانستند که چقدر مقام و منزلت پیامبر والا خواهد بود. وخوب اینرا احساس می کردند. هم جهت تشویق برای تلاش جهت کسب دیداروهم برای چشم روشنی و امید برای ما این مژدگانی پیامبر را بیان می کنیم:

۱. ابن ماجه، ۹۰۶؛ از ابن مسعود (رضی الله عنه)
۲. بخاری، ۴۵۸۶؛ مسلم، ۲۴۴۴
۳. نساء، ۶۹
۴. تفسیر طبری، ۵/۱۶۳

هم برای کسب دیدار پیامبر و نائل شدن به دیدن رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، پیامبر چنین اشاره نموده است که:

"از همه امتم دوست داشتنی تر پیشم کسانی هستند که بعد از من زندگی می کنند اما دیدار من برای آنها با ارزشتر و بهاتر از ثروت و فرزندانشان است."[1]

دیدن پیامبر در این دنیا ممکن نیست اما ممکن است الله به کسی لطف نماید که ایشان را در خواب صادقانه ببیند واین تنها راه دیدن پیامبر است. اما ممکن است در آخرت ایشان را ببینیم امااین دیدن هم مشروط به شرط است وآنهم این است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را اطاعت و پیروی نماییم:

"در روز قیامت اول کسی که از شما بر حوض کوثر می ایستند من هستم، انسانها مستقیم پیش من خواهند آمد. من آنها را از روی پیشانی و مکان وضو خواهم شناخت. اصحاب و پیروانم را می گویم و از آن میان عده ای از آمدن به روی حوض ممانعت شده و راه آتش دوزخ را پیش خواهند گرفت. من خواهم گفت: پروردگارا آنها از امت و پیروان من هستند. الله می فرماید: نمی دانی که آنها بعد از شما چه چیزهائی را تغیر دادند. بر آنها عذاب باد آنهائی که بعد از من مسائل را تغییر داده اند."[2]

بله تنها راه نائل شدن به شرف دیدن پیامبر این است که: به سنتهای ایشان دست گرفته واز تمام راههای تحریف و اضافه شده و دارای کم و کاستی دوری گزینیم.

در غیر این صورت فکر دیدن پیامبر خیالی بیش نخواهد بود. وبرای انسانها درست نیست چه از روی اسم یا نیّت سنتی را تغیر دهند همچنان که برخیها تحت عنوان بدعت حسنه یا با عنوان مصلحت و حکمت دعوت ویا بهانه که ما درقرن ۱۲ زندگی می کنیم سعی تغییر سنّت میدهند. وهیچ یک از این بهانه ها راضی کننده وعذر بحساب نخواهند آمد و آنها را از تهدیدی (ممانعت از رفتن روی حوض کوثر) که پیامبر به آنها داده است نجات نخواهد داد.

هستند کسانی که تحت عنوان دوست داشتن پیامبر ودیدن پیامبر آوازهائی در نعت پیامبر گوش میدهند واشک می ریزند و در مراسماتی به یاد پیامبر ادعاهای واهی می کنند و در این مراسمات آوازهای بدون موسیقی در وصف پیامبر می خوانندو اشک می ریزند ویا باگوش دادن به موسیقی غم انگیز و اشک ریختن ادعا می کنند که برای پیامبر اشک ریخته اند. تنها اینها برای دوست داشتن پیامبر کافی نیست. بلکه با دست گرفتن به سنت پیامبر و اطاعت از اوامر ایشان این دوست داشتن تحقق می یابد.

وقتی که علامتهای دوست داشتن را ذکر نمودیم می توانیم بگوییم که: راههای بدست آوردن این دوست داشتن چیستند؟ همچنین راههای افزایش دوست داشتن و محافظت نمودن آن و فایده بردن از این دوست داشتن کدامها هستند؟

---

۱. مسلم، ۲۸۳۲

۲. بخاری، ۶۵۷۶؛ مسلم، ۲۲۹۷

۳- راههای دستیابی به دوست داشتن پیامبرو افزایش آن:

۱- دعانمودن به اسم الودود پروردگار:

مکان دوست داشتن قلب است وقلب نیز ملک الله است الله هر گونه که بخواهد درآن تصرف و تغییر می کند.

"اوضاع قلوب بدست الله است، الله اگر بخواهد آنرا هدایت میدهد و اگر هم بخواهد آنرا گمراه میسازد."[۱]

برای کسب خوراک و تغذیه قلب وشیوه زندگی نمودن یک مسلمان، تنها با تحقق دوست داشتن امکان دارد و خزانه های دوست داشتن نیز تنها نزد الله است. چونکه الودود از اسمهای الله است. یعنی الله بندگانش را دوست دارد و بندگان نیز الله را دوست دارند... تمام خوبیها و آنچه را که به نفع بندگان است وهمه دوست داشتن نزد الله است. بهمین خاطر الله مقبولیت دوست داشتن را مشروط به موافقت خود دانسته است... کسانی که به این دوست داشتن محتاج اند بایستی به الله پناه ببرند... والله عشق و دوست داشتن را در قلب بندگان محبوبش قرار میدهد...

می توانیم بگوییم که؛ مکان دوست داشتن (عشق) قلب است ومهیا نمودن این عشق برای قلب بدست و خواست الله است. خواسته های ما پیش الله است و مرجع همه نیازهایمان نیز الله است... وتنها راه درخواست ان خواسته هایمان دعا نمودن است وکلید همه در دعاهایمان اسمهای پروردگار (اسماء الحسنی) است.

"و نیکوترین نام ها [به لحاظ معانی] ویژه پروردگارست، پس او را با آن نام ها بخوانید؛ و آنان که در نام های الله به انحراف می گرایند [و او را با نام هایی که نشان دهنده کاستی و نقص است، می خوانند] رها کنید؛ آنان به زودی به همان اعمالی که همواره انجام می دادند، جزا داده می شوند."[۲]

کلید دوستداشتن، اسم الودود الله است. از اینرو اگر ما دوست داشتن الله وپیامبرش را خواهان هستیم، بایستی کلید آنرا اسم (الودود) قرار دهیم و به الله پناه می بریم.

کسانی که قبل از ما از انسانهای صالح زندگی نمودن والله را دوست داشتند و الله این دوست داشتن آنها را قبول فرمود. آنها از الله طلب و التماس دوست داشتن نمودند. یکی از اینها ابن عمر (رضی الله عنه) بوده است که چنین از الله خواسته است:

"پروردگارا! مرا از زمره کسانی قرار بده که: شما، پیامبر وانسانهای صالح را دوست دارند."

اینجا بهترین مژدگانی این است که پروردگار (الکریم) است. الله صاحب کَرَم

۱. مسلم، ۲۶۵۵
۲. اعراف، ۱۸۰

وبخشش است... یعنی در مقابل هر خواسته و نیاز بنده اش سخاوتمند است. همچنین بهترین، آسانترین راه خشنودی پروردگار، نیز پیش الله است.

ای پروردگاری الودود! همه دوستداشتن نزد شماست. از شما احتیاجم را که دوست داشتن شما، پیامبر و انسانهای صالح است را از شما میطلبم. من محتاج و نیازمند خیر و خوبی نازل شده از جانب شما هستم. من را از سعادت دو دنیا که دوست داشتن الله و پیامبرش است،محروم نفرما.

۲- شناخت پیامبر و معرفت ایشان:

معرفت و شناخت پیامبر، موجب افزایش دوست داشتن پیامبر میشود. کسانی گفته اند: معرفت، پل محبّت است! این منظور را داشته اند. انسانهای سلف صالح این را میدانستند. بهمین خاطر باوجوداینکه پیامبر را دیده باشند یا موفق به دیدن ایشان شده باشند، همچنان که برای یادگرفتن قران، حدیث و فقه تلاش می نمودند برای دوست داشتن پیامبر نیز تلاش وکوشش مینمودند.

"ابن عباس (رضی الله عنهم) از جمله اینهاست. با وجود سن کم بسیاری از حوادث مهم را ندیده است. اما برای شناخت بهتر پیامبر شبها به خانه عمه اش (مادرمان) میمونه میرفتند و آنجا می خوابیدند."[۱]

اگر بخشی از زندگیشان را نمی دانست از اصحاب (رضی الله عنهم) میپرسیدند واز آنها یاد می گرفت. ابن کثیر (رحمه الله) در بدایه ونهایه اینها را از زبان ایشان بیان می کند: نزد اصحاب سالخورده میرفت و از آنها در مورد جنگهای پیامبر و آیات نازل شده در این رابطه سوال می نمود تا یاد بگیرد. چنان که ما از اصحاب آموخته بودیم برای تعلیم به دانش آموزانش یک روز حلقه درس فقه، یک روز تفسیر و یک روز هم سیره تعیین نموده بود.

"از کسانی که متوجه اهمیت شناخت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شده بود مادرمان عائشه (رضی الله عنها) بود. همچنین خواهر زاده ایشان عروه بن زبیر (رضی الله عنه) برای از بین بردن تنهائی ایشان مادرمان همه جزئیات زندگی پیامبر را به ایشان می گفت. مادرمان عائشه (رضی الله عنها) چنان سیره پیامبر را به عروه بن زبیر (رضی الله عنه) یاد داده بود که تشکیل یک سیره پرحجم و مفصل را داده بود و سپس ایشان را به نوشتن این سیره بعنوان یک منبع تشویق نمودند."[۲]

ازامامان اهل بیت علی پسر حسین (رضی الله عنه) چنین می گوید:

"ما چطور آیات قران را یاد می گرفتیم به همانگونه هم حیات پیامبر را یاد می گرفتیم."[۳]

۱. بخاری، ۱۸۳؛ مسلم، ۷۶۳

۲. عروه بن زبیر، سیره رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اثر پروفسورمصطفی الاعظمی

۳. در مقدمه دارمی

از راههای شناخت پیامبر یک نمونه عجیب آن سُمیرا (رضی الله عنها) مادرمان عفراء دختر عبیده است، هنگامی که پیامبر به مدینه هجرت نمودند چنین نقل می کند:

"چون من درمدینه متولد شده ام ۳۱ سال از زندگی پیامبررانمی دانم. بلکه از خانمهای مکه یاد گرفتم. چقدر پیامبر را بیشتر بشناسم، بیشتر ایشان را دوست دارم. می گوید: زنان مهاجر پیشنهادهای عجیبی میدادند. می گفتند: ما هر روز به خانه شما می آییم و کارهای تو را انجام خواهیم داد، شما هم در مقابل زندگی پیامبر را برای ما بگو."[۱]

شناخت پیامبر وسپس دوست داشتن ایشان، چنان نموده که مادری چنین به قلب کودکانش آتش دوست داشتن پیامبر را بیفکند که تاریخ هرگز چنین نمونه هائی را فراموش نخواهد نمود.

عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) بازگو می کند:

"در روز بدر در داخل صف ایستاده بودم، چپ و راستم را نگاه نمودم دیدم دوتا نوجوان از انصارهستند، من میخواستم که کاش به جای این دو نوجوان دو شخص قوی هیکل می بودند. یکی از آندو ضربه ای به من زد و گفت: ای عمو شما ابوجهل را میشناسید؟ من هم گفتم: بله!اما ای برادرزاده شما با ابوجهل چکار دارید؟ شنیدم که ابوجهل به پیامبر فحش و افترا زده است. یکی از آنها سوگند خورد و گفت: بالله سوگند اگر یکی از ما او را ببیند تا او را نکشد رهایش نمی کنیم. من از این وضع نوجوان تعجب کردم. در این هنگام یکی دیگر از آندو نوجوان ضربه ای به من زدو همان سخنان جوان دیگر را تکرار نمود. مدتی از این گفتگو نگذشت که ابوجهل را دیدم که میان انسانها داشت رفت و آمد میکرد. به دو نوجوان گفتم: این همان شخصی است که شما بدنبالش هستید. شمشیر بدست بطرف ابو جهل یورش بردند واو را کشتند."[۲]

این نوجوانان دیگر کی هستند؟ این فرزندان همان سمیرائی هستند که از ایشان نام بردیم. چقدر درست گفته اند که: دوست داشتن (عشق) مُسری (واگیردار) است!

شناخت پیامبر، موجب افزایش دوست داشتن و دل باختن به پیامبر میشودبا تمسک جستن به اسم الودود الله زبانی از الله طلب کمک نموده و برای شناخت و دوست داشتن پیامبر بصورت عملی قدم برداشته و دردعا آنرا از الله طلب می کنیم. تاآنچنان که اصحاب پیامبر را شناختند و دوست داشتند امروزه نیز انسانها پیامبر را دوست بدارند.

نویسندگان غیر مسلمان نسبت دادن چه اهمیّتی دارد: این سخنان رابه

"حتی شخصیتهای تاریخی مشهور نیزبا وجود شناخت آنها از نزدیک باز هم روزی

۱. درکتاب پیامبر را مانند اصحاب دوست داشتن. نوشته امین بیلدریم صفحه ۱۰۵
۲. بخاری، ۳۱۴۱؛ مسلم، ۱۷۵۲

شخصیت آنها خراب و لکه دار شده است. واحساس نموده ایم که آنها نیز مانند ما دارای ضعفهائی هستند. واز این قاعده مستثنی تنها محمد (صلی الله علیه وسلم) است."

چونکه الله چنین فرموده:

"و در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای."[1]

وقتی این را می شنویم؛ نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای... انسان از نظر فطری خوشحال میشود وبا وجود چنین اخلاقی انسان در هر عرصه از زندگی احساس امنیّت می کند. یک انسان را تصور کنیم که انسانها در هر حال ایشان را دنبال می کنند. وبصورت زبانی آنچه را از ایشان دیده است برای دیگران نقل می کند. از آداب خواب، توالت رفتن، زندگی خانوادگی، غذاخوردن و عبادات... وپیامبر ازاینکه رفتارش را برای دیگران بازگو می کردند ناراحت نشده ودیگران هم هنگام شنیدن اعمال و رفتار پیامبر، به ایشان کنایه وطعنه نزده اند. این صحنه هائی است که عقلها را به حیرت می اندازد. اگر انسانی را در هر حال و مدت زیادی نگاه کنید، ناراحت میشود و گمان بد میبرد ومی خواهد کسی اسرار زندگی ویرا نداند! در حالی که پیامبر چنین نبوده است. آنقدر که شیفته اخلاق پیامبر بودند که اخلاق پیامبر برایشان ملکه ذهنشان شده بود و زمانی که از اخلاق زیبا سخن می گوئی، اخلاق پیامبر را بیاد می آوری. و بخاطر اخلاق و فضیلت برتر پیامبر، الله در حقّش چنین می فرماید:

"یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر الله الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ و الله را بسیار یاد می کند."[2]

همچنان که در صفحات پیش گفتیم، این بدان معناست که الله در هر حال از پیامبر راضی وخشنود بوده اند. بصورتی که الله درهرقضیه ای چنان فرموده که: "مسلّماً برای شما در زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم سرمشق نیکویی بود،" وبرای رئیس دولت، عالم، پدرومادر، کارگر، مدیر، امیر وبازاری... چه کسی هست باشد برای همه شما، پیامبر الگو وسرمشق نیکویی است. همچنان الله در هر حال از ایشان راضی بوده اند. حالا، کسی با این صفات اخلاقی و ادب را بشناسید. می توان ویرا دوست نداشت؟

هنگامی که شما برای اولین بار پیامبر را میشناسید قبل از هر چیز شما او را انسانی کامل خواهید دید. وبه آیه ای که در توصیف پیامبر آمده است: "در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای." شهادت داده و ایمان می آورید. اگر در اطراف شما انسانی باشد که متخلّق به برخی از فضایل اخلاقی ومودّب باشد شمااو را دوست خواهید داشت. وشاهد تعریف و قدردانی از او خواهید بود. حالا، پیامبر چنان انسانی است که همه فضایل اخلاقی در ایشان جمع شده اند. وهر چقدر که پیامبر رابشناسید و از خصوصیات ایشان آگاه شوید به همان اندازه دوست داشتن پیامبر نیز بیشتر میشود.

۱. قلم، ۴
۲. احزاب، ۲۱

یک انسان را حدس بزنید که ۳۱ سال، انسانها هر آزارو اذیتی را در حق ایشان روا داشتند. اجتماع به راستگوترین شخص دروغگو، به متواضعترین رهبر جنزده، وبا وجود وقار ومتانت به او شاعر وکاهن می گفتند و این تهمتها را بدیشان میزدند. واو را از خانه و کاشانه خود اخراج وحقارت نمودند، اموال ایشان را مصادره و غصب نمودند، وبمدت سه سال ایشان را در دره ابی طالب از همه چیز محروم نمودند. وبا وجود بی اعتبار نمودن وتنها نمودنش در نهایت قصد جان ایشان را نمودند.

اما بعد از اینها یک دولت بنا نهاد و امیر ورهبر بی چون وچرای آن گشت. این دفعه آزار منافقان دچار ایشان گشت وفقیری ایشان را مسخره نمودند و اصحاب ایشان را تمسخر میکردند و به همسر ایشان تمهت زنا زدند وسپس نقشه کشتن ایشان را کشیدند. اما با وجود اینها هم انسانها از شهادت دادن و دوست داشتن پیامبر نفسی باز نماندند:

"پیامبر الله بخاطر غرض شخصی و آرزوی خود از کسی انتقام نگرفت مگر کسی که حدود الله را زیرپا نهاده باشد در صورت ضایع نمودن حدود الله حتما انتقام می گرفتند."[۱]

باوجود تنگدستی و نداری اگرکسی چیزی را ازپیامبر خواسته باشند؛ پیامبر دریغ نورزیده اند وایشان را دست خالی برنگردانده اند. ایشان سالها نداری و تنگدستی چشیدند، شما نگویید که مارا راحت بگذارید تا ما خوش باشیم و در راحتی زندگی کنیم.

"پیامبر برای اسلام اگرچیزی خواسته باشند حتما داده است. چنانکه آدمی چیزی از ایشان خواست و پیامبر باندازه میان دو کوه گوسفند (گلّه) به آدم دادند. آدم به داخل قومش برگشت و بدانها گفت: به اسلام درآیید واز فقیری و تنگدستی محمد (صلی الله علیه وسلم) نترسید، که آن شخص (پیامبر) اگر بدهد چنین میدهد."[۲]

ابو زمیل چنین می گوید که: "هرچه را که از پیامبر طلب می کردی، پیامبر بله می گفتند. یعنی حتما خواسته طلب کننده را بجای می آورد."[۳]

"یک زن که بیماری عقلی (دیوانه) داشتند پیش پیامبر آمد و گفت: به تو نیاز دارم، اما با وجود این سخن از او روی برنگرداند بلکه گفت: کجا می خواهید شما را ملاقات می کنم. برای گوش دادن به حرفهای زن مدت زمان زیادی در گوشه ای به سخنان زن گوش دادند تا مشکلش را بازگو نماید."[۴]

تا بخواهید از این نوع نمونه ها زیاداست و تمام نخواهد شد. از همه مهمتر این که: اگر کسی را می شناخت می دیدند که پیامبر چقدر وی را دوست میدارد. هیچ تمایزی قرار نمی دادند و برای هر فرد از امتش در قلبش دوست داشتنی منحصر به

۱. بخاری، ۳۵۶۰؛ مسلم، ۲۳۲۷
۲. مسلم، ۲۳۱۲
۳. مسلم، ۱۰۵۶
۴. مسلم، ۲۳۲۶

آن شخص داشتند. لطف و مهربانی پیامبر نسبت به شما، موجب زیاد شدن دوست داشتن پیامبر درقلب شما میشد.

"همانا رسولی از جنس شما برای (هدایت) شما آمد که فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می‌آید و بر (آسایش و نجات) شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است. پس (ای رسول) هرگاه مردم روگردانیدند بگو: الله مرا کفایت است که جز او پروردگاریی نیست، من بر او توکل کرده‌ام و او رب عرش بزرگ است."[1]

آنچه که بر ما گران و ناخوشایند است، موجب ناراحتی پیامبر خواهد گشت. زندگی مبارکشان بهترین شاهد بر تفسیر این آیه است.چند نمونه را بیان میداریم:

عبدالله بن عمر بن عاص (رضی الله عنه) بازگو می کند:

"پیامبر در مورد ابراهیم و عیسی (علیهم السلام) این آیات را خواندند:

"پروردگارا، این بتان (و بت‌تراشان) بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر کس (در راه توحید و پروردگارپرستی) پیرو من است او از من است و هر که مخالفت من کند (و راه شرک و عصیان پوید اختیارش با توست که) تو پروردگاری بسیار بخشنده و مهربانی."[2]

"با این حال، اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه بی‌حکمتی است، و نه بخشش تو نشانه ضعف!"[3]

پیامبر این آیات را خواندند و گریه کردندوفرمودند: پروردگاریا! امّتم، امّتم. با وجود اینکه الله آگاه بر علّت گریه کردن ایشان است اما بازهم جبرئیل (علیه السلام) را نازل نمودند و فرمودند: برو از محمد (صلی الله علیه وسلم) بپرس چه چیز ایشان را به گریه انداخته است؟ جبرئیل (علیه السلام) نزد پیامبر آمدند واز اینکه چه چیزی پیامبر را به گریه انداخته است از پیامبر سوال نمودند و پیامبر فرمودند: نگرانی از حال و بخشش امتم منرا به گریه انداخته است. و جبرئیل (علیه السلام) این جواب را به خدمت الله رساندند. ما شما را در مورد امّتت راضی خواهیم نمود و نخواهیم گذاشت که ناراحت شوید."[4]

پیامبر چنین می فرمایند:

"هر پیامبر دعائی دارد که الله آنرا قبول می کند. وهر پیامبری در دنیا دعایش را نمود. من این دعا را برای شفاعت نمودن در حق امتم برای قیامت نگه داشته ام."[5]

۱. توبه، ۱۲۹-۱۲۸
۲. ابراهیم، ۳۶
۳. مائده، ۱۱۸
۴. مسلم، ۲۰۲
۵. بخاری، ۶۳۰۴؛ مسلم، ۱۹۹-۱۸۹

ابوذر (رضی الله عنه) می گویند:

"پیامبر یک شب در نماز تا صبح این آیه را در رکوع و سجده تکرار نمودند. ومداوم آیه را می خواندند که: با این حال، اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! صبح که شد پیش پیامبر آمدم وگفتم که مادر و پدرم فدایت شوند دیشب تا صبح این آیه را خواندید و تکرار نمودید! پیامبر فرمودند: من از الله برای امتم شفاعت خواستم واگر خواست الله بر آن باشد هر که را مرتکب شرک نگردد شامل این شفاعت من خواهد گشت."[1]

دوباره یادآوری می کنیم که: شب تا صبح نماز خوانده واشک ریخته تا جایی که پاهایشان ورم کرده است.

پس بدان معناست که آن شب تا سحر نماز خوانده وسبب گریه پیامبر بخاطر من و شماست که امت پیامبر هستیم.

چطور امکان دارد چنین پیامبری را دوست نداشت! که بخاطر آزار و اذیت شما گریه می کند و تا سحر بدعا و نماز می ایستد. و پیامبر برای رسیدن خوبی و فایده بردن شما، به سجده می افتد.

"الله به پیامبر مژده داده است: "هرکس یکدفعه بر شما صلوات بفرستد من ده بار بر او صلوات خواهم فرستاد" پیامبر همین که این مژده را دریافت نمودند تنها به خارج از مدینه رفتند و در یک مکان شروع به سجده بردن طولانی نمودند واین سجده طولانی پیامبر را از دور عبدارحمن بن عوف دیدند و برای آگاهی از سلامتی پیامبر نزد ایشان رفتنندو اوضاع ایشان را کنترل نمودند پیامبر به او گفت: الله به من مژده داده است "هرکس یکدفعه بر شما صلوات بفرستد من ده بار بر او صلوات خواهم فرستاد" از اینرو من به شکرانه این مژده به سجده افتاده ام."[2]

برای شناخت پیامبر بایستی تلاش و فعالیت نمود تا دوست داشتنی را که نشانه ایمان است را بدست آوریم.

۳- دعوت و کار ما شبیه به پیامبر باشد:

از نظر اعتقاد اسلامی درون و بیرون یک شخص با هم رابطه دارند. اگر انسان عملی ظاهری را انجام بدهد اثرات آن عمل بردرون شخص اثر می گذارد تا جایی که قلب بدان عادت نموده وبراعمال تاثیر می گذارد. ونمونه و شاهد روشن آن این فرومودهٔ پیامبر است که میفرمایند:

"شما را به راستگویی و صداقت فرمان میدهم. چونکه راستگویی انسان را بطرف خوبی و نیکی سوق میدهد. و چنانچه شخص بر راستگویی مداومت نماید الله ایشان را از زمره راستگویان (صدّیقین) بحساب می آورد. شما را از دروغ نهی و برحذر

۱. احمد، ۵/۱۴۹
۲. مسند

می کنم. چونکه دروغ انسان را به فساد می اندازد و فساد نیز انسان را به جهنّم می اندازد. وشخص بر دروغ مداومت می کند تا که از زمره دروغگویان (کذّابین) بشمار می آید."[1]

با توجه به این حدیث، دروغگویی و راستگویی نتیجه تاثیر اعمال بیان شده است. خوب، این چطور است؟

"دقّت نمایید در بدن پارچه گوشتی وجود دارد، که اگر اصلاح شود، همه بدن اصلاح خواهد گشت واگر خراب شود همه بدن خراب خواهد گشت. وآن پارچه گوشت قلب است!"[2]

اعمال ظاهری ما بر قلب تاثیر می گذارد وبا تاثیر آن بر قلب کاری می کند که قلب بر بدن و اعضا امر و دستور دهد و اعمال شخص را تعیین و مشخص می نماید.

اگر عمل و دعوت خویش را با تبعیّت از پیامبر، مانند پیامبر نماییم. اینکار سبب میشود که دوست داشتن پیامبر افزایش یابد. واین مانند نمودن، بر دوست داشتن قلب تاثیر می گذارد و این اثر بر قلب بعدا از شخص میخواهد که خود را مانند پیامبر نماید و نیاز به این مانند بودن فرد را به اطاعت و تبعیّت از پیامبر وا میدارد.

ابن تیمیّه (رحمه الله) می گوید:

"شبیه نمودن سبب شکلگیری محبت در قلب میشود. محبّتی که در باطن وجود دارد باعث میشود که ظاهر هم در محبّت مانند باطن شود. احساس و تجربه بهترین شاهد بر این وضع است."[3]

مسلمان برای دستیابی به اینکه ظاهرش مانند پیامبر شود بایستی تلاش و کوشش نماید. تا جایی که دوست داشتن پیامبر در قلب بدرخشد و این دوست داشتن فرد را به اعمال صالح سَوق دهد...

۴- گرامی داشتن پیامبر با فرستادن صلوات و درود:

الله و فرشته ها به پیامبر زیاد صلوات میفرستند. الله میفرماید: "الله و فرشتگانش بر (روان پاک) پیغمبر صلوات و درود می‌فرستند شما هم ای اهل ایمان، بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گویید و تسلیم فرمان او شوید."[4]

پیامبر میفرمایند: "هر کس بر من یک صلوات بفرستد، الله بر وی ده صلوات خواهد فرستاد."[5]

---

۱. بخاری، ۶۰۹۴؛ مسلم، ۲۶۰۷
۲. بخاری، ۵۲؛ مسلم، ۱۵۹۹
۳. اعتقاد، صراط مستقیم صفحه، ۴۸۸
۴. احزاب، ۵۶
۵. مسلم، ۴۰۸

قلب بیشتر از هر چیزی در بدن انسان بر زبان و اعمال تاثیر میگذارد. پیامبر در حدیثی میفرمایند: "هر صبح اعضای بدن به زبان چنین می گویند: نسبت به حقوق ما از الله بترس! اگرتو بر سختیها پایداری نمایید ما هم استقامت می کنیم واگر تو گمراهی را انتخاب نمایید،ماهم گمراه خواهیم شد."[1]

بهمین خاطر پیامبر فرموده که هر کس که زبان خود را تضمین نماید که مرتکب گناه نشود من داخل شدن به بهشت را برای او تضمین می کنم. پیامبر به یکی از اصحاب زبانش را نشان دادو فرمود: این را کنترل کن. "پیامبر معاذ (رضی الله عنه) را نصیحت می نمود به آنچه که انسان را به بهشت می اندازد و به توحید، نماز، روزه، صدقه، جهاد ومانند این اعمال نصیحت می نمود و در آخر فرمود: چیزی را که موجب از دست رفتن همه اینها میشود را به تو نشان بدهم؟ زبانت را کنترل کن."[2]

با زبان ذکر نمودن موجب آبیاری درخت قلب میشود و بمرور زمان این درخت میوه محبت می دهد.

همه ما بر حسب تجربه میدانیم که، دل انسان چه چیزی بخواهد، بر زبان تاثیر گذاشه و زبان نیز همان را می خواهد. عاشق دیدار معشوق را می طلبد و اگر این دیدار میّسر نگشت آنوقت عاشق برای کاهش درد انتظار و اشتیاق از معشوق صحبت می کند تا بتواند حسرت و آرزوی دیدار معشوق را که بدان مفتخر نگشته است را کاهش دهد.

اگر قلب ما مشتعل به دوست داشتن پیامبر باشد، هرزمان خواهان صلوات فرستادن بر پیامبر خواهد شد. در هر مجلسی منزلت پیامبررا یادآوری می نماید. وقلب ما دچار وضعیتی خواهد شد که همیشه خواستار شناخت بیشتر پیامبر و سخن گفتن از پیامبر خواهد شد.

اگر بنی آدم دراوقات خالی و بدون عمل در طول روز و یا در اثنای کار را به ذکر الله و صلوات فرستادن بر پیامبر اختصاص بدهد، سعادت دنیا و آخرت را بدست خواهد آورد. مخصوصا امروزه هستند برادرانی در کلان شهرها که هر روزه بیشتر از چند ساعت در ترافیک وقتشان بهدر میرود. یا خانمها در خانه همچنان دارای اوقات فراغت بیشتری هستند که اگر مومنان سعی نمایند هر روزه ساعتی را به ذکر و صلوات فرستادن اختصاص بدهند هیچ چیزی بجز ثواب این اعمال، نخواهد توانست که آنها را از گرفتاری دنیا وآخرت نجات بدهد. بصورتی که اگر یکدفعه بر پیامبر صلوات بفرستید هیچ چیری در دنیا بهتر از آن نیست که الله ده مرتبه برتو صلوات می فرستد...

۱. ترمزی، ۲۴۰۷
۲. ترمزی

۴- فواید دوست داشتن پیامبر:

آ- دوست داشتن، انسان را به حرکت وا میدارد؛

آ؛ برهر مسلمان این امّت نسبت به پیامبر حقوق و وظایفی بر گردن دارد. بجا آوردن این حق و حقوق لازمه داشتن تلاش و عزم است. انسان بصورت طبیعی از مسئولیت خوشش نمی آید و شانه خالی می کند. قران بیشتر انسانها را: مشرک، نادان، ظالم، نمک نشناس، جدلی و فراموشکار بیان میدارد، وهمه اینها تحت نام تبعیت از هوی و هوس است وعلت این است؛ زیاده روی و هرج و مرج در نپذیرفتن مسئولیّت است. دوست داشتن بهترین درمان برای بیماری هرج و مرج و بی مسئولیتی است.

عشق چنان چیزی است که؛ عاشق در پی معشوق هر درد و آزاری را بجان می خرد و تحمل می کند، سنگینی کوهها را در چشم عاشق سبک می کند، و پیرشدن در راه مسئولیت و راه معشوق را آسان جلوه می سازد.

در زندگی روزمره بلند نمودن و حمل باررا انسان دوست ندارد، واگر کننده این کار شخص وزنه برداری باشد و کار خود را دوست داشته باشد، دفعات و روزها چندین کیلو را بدون هیچ مشکل و پریشانی بلند خواهد نمود. در حالی که بهترین قهرمان وزنه برداری از برداشتن کودک خود نفرت داشته و پریشان خاطر می گرد. در حالی که میزان سنگینی که در طول یک دوره آموزش روزانه بلند می کند ازتن می گذرد، چونکه برداشتن کودک را دوست ندارد، از برداشتن آن پریشان خاطر میشود.

جوانی بخاطر دوست داشتن، هزاران متر را برای بازی نمودن میدود و طی می کند اما اگر این جوان را برای خریدن نان به بقّال سر کوچه بفرستید. ناراحت میشود و در نظرش کار سنگینی است. اینجا هر کاری را از روی علاقه و عشق انجام دهید بهمان گونه است. عشق، عاشق را جهت رسیدن و دوست داشتن معشوق به حرکت وا میدارد و مشکلات سختی را که در این راه دچارش خواهد شد را در نظرش آسان جلوه میدهد.

اصحاب در راه دعوت به اسلام هر چیزی را تحمل نمودند. وتا زمانی که ما بصورت حقیقی این صحنه ها را تصّور نکنیم نخواهیم توانست آزار واذیت تحمل شده از جانب اصحاب را درک کنیم. بخاطر پیامبر خانواده های خود را ترک نمودند، از زادگاه خود هجرت نمودند، تا جایی که در میدانهای جنگ به مصاف جگر گوشه های خود میرفتند و بخاطر دوست داشتن پیامبر این کار بر آنها گران نیامد، هیچ به اینها فکر نموده اید؟ آنها آدم آهنی و ماشین نبودند بلکه مانند ما انسانها دارای احساس، نقاط ضعف و قوت بودند. اما بخاطر اینکه بصورت حقیقی قلب آنها طعم دوست داشتن پیامبر را چشیده بود واین دوست داشتن هر مانعی را از سر راه بر میداشت. وبهمین خاطر بهترین انسانهای امت و برجسته ترین اصحاب گشتند.

عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) می گوید:

"در روز بدر در داخل صف ایستاده بودم، چپ و راستم را نگاه نمودم دیدم دوتا نوجوان از انصارهستند، من میخواستم که کاش به جای این دو نوجوان دو شخص قوی هیکل می بودند. یکی از آندو ضربه ای به من زد و گفت: ای عمو شما ابوجهل را میشناسید؟ من هم گفتم: بله! اما ای برادرزاده شما با ابوجهل چکار دارید؟ نوجوان جواب داد: شنیدم که ابوجهل به پیامبر فحش و افترا زده است. یکی از آنها سوگند خورد و گفت: سوگند به الله اگر یکی از ما او را ببیند تا او را نکشد رهایش نمی کنیم. من از این وضع نوجوان تعجب کردم. در این هنگام یکی دیگر از آندو نوجوان ضربه ای به من زدو همان سخنان جوان دیگر را تکرار نمود. مدتی از این گفتگو نگذشت که ابوجهل را دیدم که میان انسانها داشت رفت و آمد میکرد. به دو نوجوان گفتم: این همان شخصی است که شما بدنبالش هستید. شمشیر بدست بطرف ابو جهل یورش بردند و او را کشتند."[1]

این نوجوانان چگونه به این وضعیّت رسیده اند؟ در حالی که همسن و سالان این جوانها در بازار و کوچه ها مشغول بازی کردن، خوشگذرانی، لباس و وسایل زیبا هستند. چه چیز سبب شده که این نوجوانان با اصحاب به میدان جنگ بیایند؟ اصحاب جهت خشنود ساختن الله و پیامبرش پا در میدان کارزار گذاشته اند. باوجود اینکه بزرگان ازقبول نمودن مسئولیت کشتن فرعون امت (ابوجهل) ترس داشتند، چه چیز این جوانان را به شانه گذاشتن زیر این مسئولیت سنگین وا میدارد؟

می توانید به صفحات قبلی مراجعه نمایید. ببینیم که چطور یک مادر فرزندانش را تربیت نموده است. بصورتی که اگر اصحاب ازآنها تعریف می کنند علت و مربی تربیت آنها را از پدرشان نمی دانند بلکه ازمادرشان است. در حالی که عربها این را مانند یک حقارت نگاه میکردند. لکن در اینجا میدانند که این سزاوار ستایش و تمجید است و ویرا می ستایند. ومی گویند: اینها بچه های سمیه (عفراء بن عبیده) هستند. معاذ ومعوذ بن عفراء.

بنگر که به خانه مهاجران رفته و می گوید: اجازه بدهید هر روز به خانه شما بیایم و کارهای شما را انجام بدهم در عوض من اُجرت نمی خواهم اما برای من سیزده سال از زندگی پیامبر را که از آن آگاه نیستم را تعریف نمایید.

چنین مادری، چنین فرزندانی تربیت خواهد نمود. چنان دوست داشتنی به کودکانش یاد میدهد، که همسن وسال آنها در مسائل دوران بلوغ بسر می برند. اما دوست داشتن پیامبر سبب میشود آنها همراه اصحاب به میدان جنگ بروند. ومی گویند: شنیده ایم که به پیامبر حقارت نموده است.

عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) در نگاه اول آرزو می کند که کاش دو نفر جسور کنارش میبودند. دیری نگذشت که عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) با

---

۱. بخاری، ۳۱۴۱؛ مسلم، ۱۷۵۲

سخنان عجیب آنها مواجه میشود که تا بحال از هیچ کسی چنین جسارتی را ندیده بود.

دوست داشتن، دوست داشتن، دوست داشتن... امروزه این امت دچار بحران بی فعّالیتی و بیچارگی شده اند. جوانان مشغول به انترنت و فیس بوک و مسایل مربوط به عالم مجازی شده اند و تنها راه چاره و نجات از این کارهای بیهوده دوست داشتن پیامبر است.

پروردگارا، قلبهای ما را مملو از عظمت خود و دوست داشتن پیامبر بفرما. اللهم امیـــــــن

ب- دوست داشتن، موجب درک حلاوت ایمان میشود:

درقرن بیست و یکم، بازهم اهل توحید و سنت بسان نسلهای نخست از اصحاب دچار آزار و اذیت میشوند. تا جائی که در برخی از نقاط جهان جویبارهای از خون این اهل توحید و سنت روان گشته است، یا برخیها مهاجرند یا دیگری اسیر و برخی هم می خواهند نسل این موحدان را از بین ببرند.

انسان بخاطر آنچه دوست میدارد این همه بایستی هزینه پرداخت نماید. اگر برای بدست آوردن چیزی زیاد فداکاری و زحمت بخرج دهید طعم بدست آورن آن چیز فراموش نشدنی خواهد بود واین چیزیست که بودنش لازم و ضروریست. اما حقیقت و واقع چیز دیگریست را بیان میدارد. بیشتر مردم در این خصوص رنج می برند. واز اینکه نمی توانند طعم و لذت ایمان را بدست آورند و اصحاب گونه آنرا حس کنند شکایت و گِلِه دارند.

چه از دست دادن دردناکی! الله در چیزی طعم و لذت قرار میدهد و آن طعم، طعم و لذت معنوی است. شما برای بدست آوردن این طعم هرچیزی را فدا می کنید. اما ممکن است آن طعم را ندهد یا اگر هم بدهد ممکن است همیشه وبصورت پیوسته برای شما نباشد.

علل این چنین مشکلاتی کم و کاستی در قضیه دوست داشتن (عشق) است. یعنی یا بدون معشوق هستی یا همگام با آن معشوق، معشوقه دیگری را هم دست دارید و اینها مانعی میشوند که بتوانی طعم حقیقی ایمان را بچشید.

"رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین فرمودند:

سه چیز وجود دارد که هرکس آنها را بدست آورد طعم حقیقی ایمان را خواهد چشید؛

الله و رسولش را از هر چیزدیگری بیشتر دوست بدارد.

هر کس فقط بخاطر الله دوست داشته باشد.

بعد از ایمان آوردن دوباره به کفر وارد نشوید و چقدر از وارد شدن به آتش متنفر هستید به همان شکل نیز از کفر تنفر داشته باشید."[1]

دقت نمایید پیامبر برای چشیدن طعم حقیقی ایمان به سه بند اشاره می نمایند و چکیده و شیره این سه بند دوست داشتن است ونقطه مقابل و ضد دوست داشتن، بغض و تنفر است.

ج- دوست داشتن، انسان را به مرتبه ای که شایسته وی است میرساند:

"آدمی نزد پیامبر آمد و از پیامبر پرسید: قیامت کَی برپا خواهد شد؟ پیامبر به او فرمودند: برای آنجا چه چیز آماده نموده اید؟ آدم جواب داد: من نماز و روزه چندانی ندارم. اما الله ورسولش را دوست دارم! پیامبر فرمود: شما با همانی خواهید بود که دوستش دارید.

حدیث را که نقل می کنند انس (رضی الله عنه) در ادامه می گوید:

ما بعد از اسلام آوردن تا به امروز هیچ سخنی را خوشایندتر از این سخن دوست نداشتیم.من پروردگار، پیامبر، ابوبکر و عمر (رضی الله عنه) را دوست دارم اما اعمالی را که آنها نجام داده اند را انجام نداده ام. امیدوارم که بخاطر این دوست داشتن آنها با آنها باشم."[2]

این چه مژده بزرگی است! باوجود اینکه قلوب اصحاب مملو از ایمان بوده است اما چنین اندازه خوشحالی خود را بیان نموده اند که گفته اند: ما بعد از اسلام آوردن تا به امروز هیچ سخنی را خوشایندتر از این سخن دوست نداشتیم. عجبا اگر ما هم این حدیث را بشنویم چنین خوشحال خواهیم گشت؟ می توانی بگویید؟ الحمدالله اگر اعمالم کم باشد بازهم امید دارم که بخاطر دوست داشتن پیامبر، با پیامبر خواهم بود. چقدر خوب خواهد شد اگر بتوانیم چنین بگوییم! آنهایی که نمی توانند بگویند آیا زمان محاسبه نفسشان فرا نرسیده که چرا نمی توانیم چنین بگوییم؟ چنین مگو: که چرا الله به دیگران چنین لطفی نموده و به من لطف ننموده؟ در عوض همت و تلاش خود را در این راه صرف کن و برای نتیجه و تقدیر به الله توکل کن.

ما بسبب فضل الله و نعمتهای بیکرانش می توانیم زندگی کنیم و میدانیم این همه نعمت در مقابل اجر عمل ناچیز ما نیست.

"پیامبر فرمودند: هیچ یک از شما بسبب اعمال خودش وارد بهشت نخواهد شد.

اصحاب پرسیدند: شماهم ای رسول پروردگار؟

---

۱. بخاری، ۱۶؛ مسلم، ۴۳

۲. بخاری، ۳۶۸۸؛ مسلم، ۲۶۳۹

پیامبر فرمودند: من بخاطر رحمت الله مستثنی هستم. اما اعمالم، مرا هم به بهشت نخواهد انداخت."[1]

همراه با اعمال ما در آخر فضل و رحمت الله شامل حالمان می شود، ازیرا بایستی ما دنبال راههای بدست آورن رحمت الله باشیم. وکوتاهترین راه آن است که؛ الله وکسانی را که الله آنها را دوست دارد دوست بداریم.

چنانچه اگر دوست داشتن پیامبر تحقق بیابد راه دستیابی به نعمتهای دنیا و آخرت آسان می گردد. ومهمتر از همه چیز آن است که اگر الله بنده اش را دوست داشته باشد بهره این دوست داشتن به خود شخص بر میگردد. اگر الله کسی را دوست داشته باشد دیگر چیزی برای غصه خوردن و فکرکردن در دنیا و قیامت نمی ماند.

"اگر الله بنده ای را دوست داشته باشد به جبرییل (علیه السلام) ندا میدهد که: من فلان بنده ام را دوست دارم تو هم او را دوست داشته باش. و جبرییل (علیه السلام) نیز آن بنده را دوست میدارد. جبرییل (علیه السلام) نیز به فرشته ها ندا میدهد که: الله فلان بنده اش را دوست دارد شما هم آن بنده را دوست بدارید وفرشته ها نیز آن بنده را دوست میدارند. تا که دوست داشتن بنده در قلب آنچه که در زمین است وارد میشود."[2]

"هر کس با کسی که من وی را دوست دارم دشمنی بورزد در حقیقت با من اعلام جنگ نموده است. بنده من با انجام عبادتهای واجب به من نزدیک خواهد شد. وبا عبادتهای نافله هم به من نزدیک خواهد گشت. تا که من او را دوست خواهم داشت. وبخاطر این دوست داشتن برای دیدن اوچشم، برای شنیدنش گوش، برای گرفتنش در سختیها دست و برای نجات و گذشتن از مشکلات، یاریش خواهم نمود. آنچه را که بخواهد به او میدهم و برای محافظت در مقابل سختیها پناهگاهش خواهم شد..."[3]

همه این نعمتها و خوشی ثمره و بهره این است که الله بنده اش را دوست دارد. ویکی از راههای رسیدن به این دوست داشتن، دوست داشتن پیامبر است.

ای الله بسیار مهربان! دوست داشتنت ودوست داشتن پیامبر و کسانی را که شما دوست دارید را از شما میطلبم.

ای الله بسیار مهربان! من را دوست بدار و مرا از جمله بندگانی قرار بده که دوستشون دارید. اللهم امیـــــن

۱. بخاری، ۶۴۶۳؛ مسلم، ۲۸۱۶
۲. بخاری، ۳۲۰۹؛ مسلم، ۲۶۳۸
۳. بخاری، ۶۵۰۲

اصول پیامبری محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

محمّد (صلی الله علیه وسلم) پیامبر الله است. وشهادت ایشان بر چهار اصل بنا شده است. در صورت بجا آوردن این چهار اصل در حقیقت به رسالت پیامبر شهادت داده اید و شهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) تکمیل خواهد گشت. اگر این اصول را در شهادت بجای نیاورید شهادتت قبول و درست نخواهد گشت و همچنین کم وکاهش نمودن از این اصول نیز متضاد با اصول شهادت است. این اصول عبارتند از:

۱) مسائلی را که ایشان خبر داده اند را تصدیق نمودن.

۲) از اوامر ایشان اطاعت نمودن.

۳) پرهیز از آنچه که ما را برحذر داشته اند.

۴) عبادت نمودن الله بدان شکل که پیامبر به ما نشان داده است.

اگر الله تقدیر بفرماید شروع به توضیح اصل یکم می کنیم ان شاءالله

۱- مسائلی را که ایشان خبر داده اند را تصدیق نمودن:

با مشاهده و تحقیق در مورد اسلام خواهیم فهمید که اسلام از دو بخش تشکیل شده است:

* چیزهایی را که اسلام از آنها خبر داده است؛ اخبار.
* دستورالعملهای مربوط به تعالیم اسلام امر به معروف/نهی از منکر.

برای مسلمان شدن لازم و ضروریست که بخش یکم (چیزهایی را که اسلام از آنها

خبر داده است) را تصدیق نموده وبه بخش دوم (دستورالعملهای مربوط به تعالیم اسلام امر به معروف/نهی از منکر) گردن نهاد وبرای بجا آوردن آنها تلاش و کوشش نمود.

تصدیق نمودن هر چیزی را که پیامبرخبر داده اند ضروریست و در صورت تصدیق نکردن پیامبر، ایمان به پیامبر ممکن نخواهد بود. نقطه مقابل ومتضاد با تصدیق، تکذیب و دروغ پنداشتن سخنان پیامبر است.و این تکذیب با ایمان سازگاری ندارد.

مقصود از تصدیق آنچه پیامبر خبر داده اند؛ خواه مسایل مربوط به پروردگار، مربوط به رسالت خویش، مربوط به پیامبران ومسایل گذشته و یا مربوط به مسایل آینده باشد هیچ فرقی ندارد و بایستی در همه موارد سخنان ایشان را تصدیق نماییم. ایمان به محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) از ارکان مقبولیّت شهادت است.

الله چنین کافران را معرفی می کند وتکذیب راکه متضاد با تصدیق است، از نشانه های بارز کافران معرفی می نماید.

"پس اگر تو را تکذیب کردند (غمگین مباش که) پیغمبران پیش از تو هم که معجزات و زبورها و کتاب آسمانی روشن آوردند نیز تکذیب کردند."[1]

"و اگر کافران امت، تو را تکذیب کنند (افسرده خاطر مباش که) پیش از اینان قوم نوح و عاد و ثمود نیز (رسولان حق را) تکذیب کردند. همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط و نیز (قوم شعیب) اصحاب مدین (همه رسولان خود را تکذیب نمودند) و موسی نیز تکذیب شد و من هم کافران را (برای امتحان) مهلت دادم سپس آنها را (عقوبت) گرفتم، و چقدر مؤاخذه و عقاب من (بر کافران) سخت است."[2]

"پیش از اینان نیز قوم نوح و عاد و فرعون که از تمام ابزار حاکمیت برخوردار بودند [پیامبران را] انکار کردند؛"[3]

اینجا می خواهم بر یک نکته تاکید کنم و آنهم،تصدیق نمودن است. چرا که بیشتر مردم تصوّری اشتباه از مفهوم آن دارند. تصدیق تنها به معنای اقرار و قبول نمودن نیست. متاسفانه وقتی که بیان میداریم: تصدیق پیامبر و سخنانش را تصدیق نمودن با چنان تصور اشتباهی روبرو خواهیم شد. اگر تصدیق تنها اقرار و قبول نمودن می بود. بایستی که یهودیها که پیامبر را می شناختند وبه پیامبری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اعتقاد داشتند را نیز مسلمان بحساب می آوردند! الله چنین میفرماید:

"گروهی که ما بر آنها کتاب فرستادیم، (محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حقّانیّت) او را به خوبی می‌شناسند همان گونه که فرزندان خود را، و لکن گروهی از آنان حق را کتمان می‌کنند در صورتی که علم به آن دارند."[4]

۱. ال عمران، ۱۸۴
۲. حج، ۴۴-۴۲
۳. ص، ۱۲
۴. بقره، ۱۴۶

همچنین فرعون و همدستانش نیز یقین داشتند که موسی (علیه السلام) راست می گوید:

"و آنها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، ستمکارانه وبرتری جویانه انکار کردند. پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدان چگونه بود؟!"[1]

پس تصدیقی را که با اطاعت و پیروی همراه نباشد قابل قبول نیست و بمثابه این است که تصدیقی در کار نبوده است. مشابه این هستند کسانی که خود را به اسلام نسبت داده و به مسئولیتها وتعلیمات آن باورداشته اما از آن اطاعت و پیروی نمی کنند. قران دروغ بودن گفتار آنها را چنین بیان میدارد:

"و می گویند: به الله و این پیامبر ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، سپس گروهی از آنان پس از این [اعتراف] روی می گردانند، و اینان مؤمن [واقعی] نیستند."[2] [3]

ازیرا ضروریست که شخص بداند که؛ همگام با تصدیق بایستی عمل و اطاعت نماید و در صورت نبودن عمل و اطاعت، بمنزله نبودن تصدیق است. ودر تاریخ این بعنوان جُرم بزرگی که ما ندانسته ایم و برای آن کارشده به ما ارائه شده است. در طول تاریخ طرفداران هوی و هوس همگام با ایمان به پروردگار، احکام الله را فقط مخصوص به آسمان میدانستند ومیپنداشتند که نبایستی احکام آسمانی در زندگی وروی زمین تطبیق شود وزندگی مطابق با احکام و شریعت اسلام را قبول نمی کردند. اما از طرف دیگر با تصدیق به بودن الله می خواستند که وجدان خود را آسوده نمایند. وبخاطر بالا بردن وضع روانی و چاره اندیشی، دیدگاه و نظر خود را تنها راه چاره و مشکل گشا بیان نمودند.

وبا محصور نمودن احکام الله به آسمان به جای شریعت از روی هوی وهوس خود آنچه را که می خواستند بیان و تطبیق می نمودند و با این حیله خواسته های نفسی خود را تامین می نمودند.

به تعبیر قران درزمان جاهلیّت گشادن و چاره سرنمودن این نوع از مشکلات آسان بود. خالق، روزی دهنده و محافظت از بندگان مربوط به چه کسی است به همان شکل امر و قانونگذاری هم مربوط به همان است. تفهیم کسی که صاحب خرد است

۱. نمل، ۱۴

۲. نور، ۴۷

۳. در این آیه مقصود از روی برگرداندن اطاعت ننمودن است. وپروردگار این روی برگرداندن آنها را دال بر دروغ بودن تصدیق آنها بیان میدارد.ودر آیه ۳۱ و ۳۲ سوره قیامه بخوبی اینرا روشن میسازد:

"در آن حال فرشتگان می گویند: این به کام مرگ افتاده نه [دعوت پیامبر را] باور کرد، و نه نماز خواند؛"

"بلکه [در میان اجتماعات] تکذیب کرد و روی گرداند؛"

یعنی ضد تصدیق، تکذیب است. ونماز را ترک نمودن به معنای ترک نمودن اعمال است. وبه معناي روي گرداندن است. همچنین بر اساس آیه ۴۷ سوره نور نیز تصدیق و اقرار به پروردگار و پیامبررا تنها می توان با اعمال و ظاهرائبات نمود.ودر صورت عمل ننمودن و اطاعت نکردن پروردگار آنها را بی ایمان بحساب آورده است. همچنین در موضوع دوست داشتن پروردگار و پیامبر بیان نمودیم که دوست داشتن از اعمال قلب است و از نظر شرعی تنها گفتن دوستت دارم کافی نیست بلکه مقبولیت دوست داشتن را مشروط به اطاعت و پیروی نموده اند.

"بگو اگر پروردگار را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا پروردگار هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را بیامرزد؛ و پروردگار بسیار آمرزنده و مهربان است." ال عمران، ۳۱

و به این مسایل اعتقاد دارد کارآسانی است. بهمین خاطر انسانهای با فضیلت، خود را متخلّق به اخلاق پسندیده نمودند و دعوت الله و پیامبرش را اجابت نمودند و از اسارت هوی و هوس رهایی یافتند.

اما در جاهلیّت این عصر مثل همان جُرم و خطاهای عصر جاهلیّت را به اسلام نسبت میدهند. عمل از ایمان است و تصدیق به معنای اطاعت است را از هم جدا نموده اند. وکسانی که تنها اقرار می کنند و عمل نمی کنند را مومن می نامیدند. واذعان نمودند که ایمان یک قطعه است و در حقیقت همه باهم برابرند، انجام دهنده عمل و انجام ندهنده عمل مانند هم اند. واین مساله جاهلیّت را کمال بحساب می آوردند. ایمان موجب کاهش بینش، عمل را مجزا از ایمان و انسانها را در معرفت برابر و یکسان میپنداشتند. یعنی مانند جاهلیت قدیم فقط انسانها را به ایمان به وجود الله دعوت می نمودند و آنها را به گمراهی می کشاندند. واگر به فرقه های اسلامی دقت نمایید از همه بدتر آن است که این فرقه گمراه و دور از اسلام را مذهب و فرقه ای از اسلام بحساب می آورند.[1]

بله، زمانی که ما بحث از تصدیق می کنیم تنها مقصود، آفرین نیست. از تصدیقی بحث می کنیم که لازمه آن عمل و اطاعت است. یعنی بایستی در هر موضوعی که پیامبر تصدیق می کنید، بایستی به آن جامه عمل پوشانیده، از آنچه ما را نهی نموده اند پرهیز نموده و به عمل بدان اشتیاق و رغبت نشان داد. در هر عرصه از زندگی اگر اثر آن تصدیق را ندیدیم. این تنها تصویری از تصدیق دارد و بجز تکذیب و دروغ چیزدیگری نیست.

قران به بهترین شکل دروغ بودن تصدیق مشرکان را مورد سرزنش قرار می دهد:

"بگو که زمین و هر کس که در او موجود است از کیست اگر شما فهم و دانش دارید؟ خواهند گفت: از پروردگارست. بگو: با این حال آیا متذکّر نمی شوید؟ باز به آنها بگو: الله آسمانهای هفتگانه و الله عرش بزرگ کیست؟ البته باز جواب دهند که آنها از پروردگارست، بگو: پس چرا متقی نمی‌شوید؟ باز بگو: آن کیست که (ملک و) ملکوت همه عالم به دست اوست و او به همه پناه دهد و از همه حمایت کند ولی از (عذاب) او کسی پناه نتواند داد؟ اگر می‌دانید. محققا خواهند گفت که اینها همه از پروردگارست. بگو: پس چرا به فریب و فسون مفتون می‌شوید؟ و از الله غافل می‌گردید؟"[2]

دراین آیه الله سه سوال از مشرکان میپرسد:

---

۱. در اینجا می خواهیم نگرش یک عده را بیان کنیم؛ از کسانی که در تاریخ اسلامی عمل را جدا از ایمان بحساب آورده اند از عالمان مرجعه بنام حمّاد ابی سلیمان، امام ابوحنیفه (رحمه الله) و برخی از امامان هستند که این ادعای آنها مخالف با آیات قران و اجماع است واین ادعای آنها به هیچ وجه حقیقت ندارد. اینها باستی تمام اعمالی را که پروردگار دستور داده است بجا بیاورند ودر صورت ترک نمودن بر آنها حکم و مجازات تطبیق میشود و اسلام بروشنی حکم کسانی را که ایمان را با عمل مجزا می پندارند حکم منافق، نفاق میدهد. ودلیل دیگر آنکه عالمی مانند امام ابو حنیفه (رحمه الله) که دریایی بی کران در فقه بوده است خود فقه به معنای عمل در اسلام است و این متضاد با نگرش ایمان و عمل مجزا از هم هستند.

۲. مومنون، ۸۹-۸۴

- زمین و هرآنچه در آن موجود است ازآن کیست؟

- آسمانهای هفتگانه و عرش بزرگ ازآن کیست؟

- ملک و ملکوت همه عالم به دست کیست؟

جواب همه این سوالها را الله (جل جلاله) دادند!یعنی آنها اخباری را که سوالها از آنها می پرسند تصدیق می کنند اما الله در مورد این تصدیق آنها چنین می فرماید:

"چنین نیست [که آنان می گویند] بلکه ما حق را برای آنان آورده ایم، و بی تردید آنان دروغگویند."[1]

آری، جوابی را که آنها در مورد سوالها جواب دادند، یعنی جواب تصدیق و اقرار آنها را الله تکذیب می نماید. هرچند جواب آنها درست است... پیامبر جواب این سوالها را چنین بیان داشته است. اما تصدیق آنها بجز تکذیب چیز دیگری نیست.

پس چرا، الله چنین گفتار آنها را تکذیب می کند؟

این تکذیب بودن تصدیق آنها را آیات ۱۹ و ۲۹ چنین بیان میدارد:

"الله هیچ فرزندی برای خود نگرفته است، و هیچ معبودی با او نیست؛ [اگر جز الله معبودی بود] در این صورت هر معبودی [برای آنکه به تنهایی و مستقل تدبیر امور کند] آفریده های خود را با خود می برد [و از مدار تصرف دیگر معبودان خارج می کرد] و بر یکدیگر برتری می جستند. منزّه و پاک است الله از آنچه وصف می کنند. او دانا به عالم غیب و شهود است و ذات پاکش از شرک و شریک که برایش آرند برتر و والاتر است."[2]

یعنی الله چنین میفرماید: درصورتی که تصدیق می کنید الله صاحب آنچه در آسمانها و زمین است، پس چرا به الله فرزند نسبت میدهید، از دیگر موجودات طلب دعا می کنید، آیا اعتقاد دارید که مخلوقات الله به شما فایده و ضرر میرسانند؟

اگر براستی میپندارید که صاحب آنچه که برشماردیم الله است، آیا برای الله متعالی فرزند، همسر و شریک تصور می کنید؟

همچنین آنها بایستی آنچه را که لازمه تصدیق است بجا بیاورند و الله بخاطر بجا نیاوردن شروط تصدیق، تصدیق آنها را تکذیب مینماید.

همچنین آنچه را که پیامبر خبر داده است تصدیق می کنند اما شروط و ملزومات تصدیق را بجای نیاورده و این متضاد با تصدیق است وتصدیق آنها را تکذیب می کنند.

در صفحات قبلی مثالهایی را که بیان نمودیم از این نوع است.

همه سطرهایی را که بحث نمودیم شامل دین میشود، باورداریم که اینها خیلی مهم

۱. مومنون، ۹۰
۲. مومنون، ۹۲-۹۱

اند. آنچه را که موجب نقصان شهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) میشود برخی از نکته ها و چرای آنرا بحث خواهیم نمود:

درک نمودن اینکه دین بوسیله پیامبر تکمیل شده است:

یکی از چیزهایی که پیامبر از آن خبر داده است؛ الله بوسیله پیامبر دینش را کامل نمود، ونبوّت به ایشان ختم گردید، والله در همه حال از پیامبر راضی گشتند.

"امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم."[1]

الله بوسیله پیامبر دین را کامل و تمام نمودند، واین تمام شدن (کمال) از بزرگترین نعمتهای الله است وبدین صورت دین اسلام نامیده شد.

ابن کثیر (رحمه الله) در تفسیر این آیه چنین نوشته است:

"دین اسلام، از بزرگترین نعمتهای الله بر این امت است. بصورتی که؛ برای امت بجز این دین، به دین دیگری و بجز پیامبر به پیامبر دیگری لازم ندارند. ازیرا الله پیامبر را آخرین پیامبر (خاتم الانبیاء) قرار دادند. والله پیامبر را برای همه انسانها و جنها فرستاده است. حلال را تنها ایشان حلال ساختند، حرام را نیز ایشان حرام ساختند وآنچه را که پیامبر انجام دادند دین است..."

هیچ کس وجود ندارد که اینها را تصدیق نکند. تا جایی که یهودیها نیز اقرار نموده اند که اسلام برای ملتها بزرگترین نعمت است.

"یک یهودی پیش عمر (رضی الله عنه) آمد و گفت:

- شما مسلمانان یک آیه تلاوت می کنید، شاید اگرآن آیه برای ما نازل می شد ما آنروز را جشن اعلام می گرفتیم.

- عمر (رضی الله عنه) فرمودند: کدام آیه؟

- یهودی گفت: آیه اینکه "امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم..."

- عمر (رضی الله عنه) فرمودند:

بالله سوگند آن آیه در روز جمعه وعرفه نازل گشت..."[2]

بودند ادیان آسمانی دیگری قبل از اسلام که بخاطر اینکه کامل نشده بودند، عالمان آنها بطرف دنیا پرستی گرایش نمودند ومدیران به سلطنت طلبی و فرمانروایی روی آوردند ومطابق با هوی وهوس خود دین را تغیر دادند. بصورتی که در نهایت، آنها با پیامبرانی که آمدند جنگیدند و این انسانها با توجه به درک خود دین تازه ای را پدید آوردند.

---

۱. مائده، ۳

۲. بخاری، ۴۵؛ مسلم، ۳۰۱۷

موسی (علیه السلام) برای توحید و یگانه پرستی آمده بود اما امت موسی (علیه السلام) همه نقصان و کاستیها را از جمله؛ فقیری پروردگار، خسیس و تنگدستی و شکست در کُشتی گرفتن را به الله نسبت دادند. وادعا نمودن که عزیر (علیه السلام) فرزند الله است.

اولین سخن عیسی (علیه السلام) این بود که، من بنده الله هستم، درحالی که امتش فرزند و همسر را به الله نسبت میدادند. عیسی (علیه السلام) و حوّاریون (یارانش) به مبارزه و مجادله پرداختند. و با مخلوط نمودن ادیان و مسیحیّت اروپای مدرنیته امروزی رو در روی ما ظاهر گشت.

حتی یک یهودی هم این نعمت را دیده است: "امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم..." شما چقدر این را درک نموده اید؟ آیا با آگاهی از این نعمت مانند یک ملتی که حق آنرا ادا نموده باشد رفتار نموده اید؟ با توجه به این سوالها به احوال این امت نگاه کنید بجز کسانی را که الله بدانها رحمت نموده و آنها را هدایت نموده اوضاع این امت هیچ دلخوش کننده نیست!

از کسانی که خود را امت پیامبرمیشمارند بپرسید: زندگی آنها بر اساس قوانین دمکراسی و غرب است، عباداتش در مسجد بر اساس سنّت نیست بلکه براساس خرافات وبدعت صوفیها و دراویش است و زندگیش را در خانه کانالهای ماهواره ای زننده و شیطانی اداره می کنند.

انسانهایی که خود را به دین اسلام نسبت میدهند الگو وسرمشق آنها قبل از پیامبر هزاران شخصیت از دوستان خودشان است ودر این میان سلسله شیخها و عالمان مورد علاقه خودشان را بعنوان الگو و سرمشق میگیرند.

کسانی هستند در این اجتماع که خود را پیرو پیامبر میدانند در حالی که بنام پیامبر بدعتهایی ایجاد نموده اند و هرشب و روز را به نام مخصوصی نامگذاری نموده اند. از سنتهای پیامبر روی گردانده و بجز پیامبر چیزهای دیگر را الگوی خود قرار داده اند. پیامبر را ناسزا گفته وبرای سرگرمی به موسیقی وصداهای عجیب گوش داده و عجب آنکه به گمان خودشان دارند برای اسلام کار می کنند و به اسلام خدمت می کنند.

وبا وجود اینکه دین کامل شده هر کس با اعمالش چنان اذعان می کند که دین در این نکته دارای کاستیهائی است. یعنی شروع به ایجاد بدعت می کند، تا جایی که اثری از اصل (سنّت) نمانده و هر روز به انتظار ومشغول ایجاد بدعت دیگری هستند.

برای خراب نمودن آیین ناب محمدی (صلی الله علیه وسلم) تلاش و هزینه صرف می کنند. که اگر این تلاش و هزینه را صرف زنده نگه داشتن سنت می کردند هم شروط تصدیق را بجا می آوردند و هم خدمتی به سنتهای پیامبر می بود.

مخصوصا در موضوع الگو قرار دادن... تا اینجا، الگو قرار دادن پیامبر، خشنود گشتن الله در هر حال از پیامبر وپیامبر در عصر حاضر بهترین سرمشق برای ماست

چیزهایی را بیان نمودیم. هریک از ما از طریق پیامبر مسایل را یاد گرفتیم این را تصدیق می کنیم... اما برای عمل به این تصدیق نیاز به یک الگو داریم. واین الگو نیز در هر حال پیامبر است. متاسفانه آنچه که واقعیت است با آنچه که بیان می کنند خیلی فرق دارد و حقیقت بگونه ای دیگر است. هنوز عاقبت منهج و عمل این امت معلوم نیست. در حالی که نمی دانند این تصدیق نزد الله مقبول است یا نه باز هم به این تصدیق که معلوم نیست قبول خواهد شد یا نه، ارزش بیشتری میدهند.

دریک جامعه؛ دراویش شیخهای خود را، برخیها شیخ ابن تیمیّه (رحمه الله) را، دیگری حسن بنا را الگو و سرمشق خود نموده و بیشتر از پیامبر ویرا می شناسند. تا جایی که اگر سنت و اوامر پیامبر مورد پسند رهبرانشان نباشد پذیرفته نیست...[1]

در چنین اجتماعی که حالشان بدینگونه است و با وجود اینکه اعتقاد دارند پیامبر دین را تکمیل نموده وبهترین الگو وسرمشق است درصورت تصدیق نکردن پیامبر، ادعایی بیش نیست.

این تصدیق نزد کسانی که زندگیشان را بر ادعا بنا نهاده اند ارزش دارد در حالی که با توجه به این ادعای خودشان این ادعا و تصدق آنها تکذیبی بیش نخواهد بود ودر دین اسلام بحساب نخواد آمد.

۱. آنچه را بحث نمودیم بدان معناست که درد این امت را درک کرده ایم.واین نوشته ها تنها اغراق عاطفی یا خیال بافیهای نویسنده نیست، بلکه اینها نمونه هایی در دنیای حقیقی بوده اند ویا آنرا بصورت جدید و تازه ای در زندگی روزمره می بینیم و ما در زیر نمونه هایی از آنها را بیان میداریم ؛

یک نفر در منطقه خودشان پیش یک زبان شناس رفته و از او در مورد آیه ۴۴ سوره مایده می پرسد، این آیه از نظر قواعد نگارشی و دستور زبان به چه معناست؟ زبان شناس چنین جواب میدهد:

آیه ۴۴ سوره مایده آیتی است که در اصل معنای آن عمومیّت دارد. چونکه در اول آن کلمه (مَن) آمده که از ادات عموم است و به آن معنای عمومیّت میدهد. یعنی بر حسب آیه چه کسی این کار را انجام دهد کافر خواهد شد. همچنین ضمیر (هُم) بار دیگر حکم کافر بودن کننده را تاکید میسازد. اما در پارتی سعید نورسی (پارتی دمکرات) عدنان مندریس (در سالهای ۱۹۷۰ میلادی نخست وزیر ترکیه بود میدانیم که رای داده است. شاید اگر آیه عمومیّت داشت استادمان (عدنان مندرس) رای نمی دادند.

اینجا خوب دقت کنید آیا قران حکم می کند یا سعید نورسی؟! اینها حکم قران را بر اساس رفتار سعید نورسی لغو می کنند.

همچنین کتاب پروردگار را حاکم نکرده و محکوم می کنند. گرفتیم این آیه عمومیّت هم نداشته باشد، بایستی بر اساس آیات دیگر آنرا معنا نمود نه بر اساس عملکرد افراد! قران را تنها آیات قران می تواند نسخ نماید. در حضور پروردگار معلوم نیست شخص از زمره بهشتیان است یا دوزخیان،اما شما آیات را براساس اعمال او نسخ و تفسیر می کنید؟ شما می توانید حُسن ظن به یک عالم داشته باشید و بخاطر اخلاق زیبایش ویرا دوست داشته باشید اما اگر بهترین اصحاب هم باشد نمی توان رفتار وی را بر کتاب پروردگار ترجیح داد.

همچنین برادرانی که در مصر درس خوانده اند میدانند. گفتند: با اعضای اخوان المسلمین تنها می توان در مورد موضوعات عمومی صحبت کرد، اما زمانی می توانید در مورد مسایل خاص و شخصی وقتی می توانید صحبت کنید که با اساس حسن البنا تضاد نداشته باشد. اما اگر با اساس حسن البنا متضاد باشد چه می گویید از قران و سنت و اجماع جوابی به تو نخواهند داد.

مثال؛ انکار طاغوت و دوری گزیدن از آن از اساس اسلام است وپروردگار تمام پیامبران را برای این مقصد (انکار طاغوت و دوری گزیدن) فرستاده است. ومعنای کلمه توحید نیز همان است. موقعی یکی از برادران در مورد طاغوت حُسنی مبارک صحبت نمود. تنها چیزی که از دهان این پیروان حسن البنا خارج میشد این بود که می گفتند؛ ما مبلّغ هستیم نه قاضی! این سخن در کتاب الحدیبی منسوب به حسن البنا که بصورت شعر است راه را بر تو میبندد و بر سر راهت مانع میشود. همه پیامبران برای این فرستاده شده اند که؛ انسانها را به کلمه توحید دعوت کنند و آیات بیشماری دال بر این وجود دارد. در حالی که همه این آیات بخاطر غربال شدن بوسیله این گفته که؛ ما مبلّغ هستیم نه قاضی در پشت این فیلتر مانده اند. وهمان شخص بر بالای منبر و در مجلس دیگری داد میزند و می گوید: در صورتی که پروردگار و پیامبرانش را تصدیق نکنید ایمانی در کار نخواهد بود. این نوع از انسانها پیامبر و یا حتی عالمان صالح و متّقی را با توجه به شعارهای جماعت محکوم می کنند! پس کدام تصدیق را می توان ایمان بحساب آورد؟

مانند این برخیها از اطرافیان و پیروان ابن تیمیّه (رحمه الله) هستند. که در هر زمینه از دین موضوعات را به فتواهای ابن تیمیّه (رحمه الله) ارجاع میدند. در همه زمینه ها ازعقیده،فقه و منهج همه چیز را بر مبنای فیلتری که از فتواهای ابن تیمیه (رحمه الله) درست کرده اند قبول می کنند. جالب توجه اینکه؛ از رویکردهای منجر به جنگ در طول تاریخ یکی از برجسته ترین عالمان شیخ ابن تیمیّه (رحمه الله) است. واگر کسانی که چنین خود را محتاج ابن تیمیّه (رحمه الله) میدانند اگر به شیخ ضربه نرسانند حتما به خود ضرر میرسانند.

اهل توحید و سنّت بایستی در این نکته دقت نمایند، وهمدیگر را به هوشیاری و بیداری در این موضوع دعوت کنند. مخصوصا در مورد مثالهایی که آوردیم و کسانی که در این وضعیت زندگی می کنند. زیرا بیشتر اوقات کسانی که مانند همان نظریه را به ما می گویند از انسانها هستند و با توجه به این انسانها بازتابی از تصدیق این نظریه را در رفتار شخص نمی بینیم.

دراین موضوع آنچه بیشتر از همه بایستی بدان دقت نمود؛ اجتماع و گروهی از انسانها هستند که تحت یک منهج مشترک باهم جمع شده اند. بدون شَک مدل و منهج رهبر تاثیر قابل توجهی بر اعضای اجتماع و کسانی که باهم جمع شده اند دارد. طرح، نظم و انضباط، منهج، پشتکار وبازدهی خوب فعالیّت آنها و در راه دعوت و تبلیغ از جان مایه گذاشتن، اگر خوب بدین نکات نگاه کنیم، بیشتر قلب را تحت تاثیر می گذارد. ومردم بر این باور خواهند بود که چنین کسانی با این داده ها اشتباه نخواهد نمود وکار آنها از دایره آیات قران بیرون نخواهد رفت ومطابق قران خواهد بود. چنین پندار انسانها در مورد این فعالیت و انسانها حسن ظن است و این حسن ظن تا زمانی که این فعالیت و انسانها عقل مردم را به بردگی و بسوی راه بد سوق ندهند هیچ اشکالی ندارد. اما در صورتی که فعالیت در پرتو قران و سنت نباشد، ودرست یا نادرستی مسایل را مقید به نظر اداره کننده نمودند. در این صورت مشکل اعتقادی شروع خواهد شد. آنوقت بر هر مسلمانی محاسبه و برآورد آنچه را که بر آن و تصدیق نموده یک فضیلت نیست، بلکه یک ضرورت شرعی خواهد بود. هر مسلمانی باید بداند که در این زمینه گمراه، سردرگم، تصادفی ونامنظم باهم در یکجا جمع نخواهند شد. که اگر سفارش به اصلاح ساختار آن نکند در نهایت زمینه ساز شروع استبداددینی خواهد گشت. تنها راه جلوگیری از این وضعیت آن است که؛ با ادب و احترام وبا توجه به آیات قران در محاسبه و اصلاح اداره کننده همت گماشت.

در مسائل غیبی پیامبر را تصدیق نمودن:

در اعتقاد اسلامی آگاه و صاحب غیب تنها الله است؛

"بگو: در آسمان ها و زمین هیچ کس جز الله غیب نمی داند، و آنان آگاهی ندارند چه زمانی برانگیخته می شوند؟"[۱]

تنها اگر الله بخواهد اندازه ای از این غیب را به اطلاع رسولانش میرساند.

"او دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند؛ مگر پیامبرانی را که [برای آگاه شدن از غیب] برگزیده است، پس نگهبانانی [برای محافظت از آنان] از پیش رو و پشت سرشان می گمارد."[۲]

"الله بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن، و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را

۱. نمل، ۶۵
۲. جن، ۲۷-۲۶

از پاک جدا سازد. و الله بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند. ولی الله از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد [برای آگاه کردن به غیب] برمی گزیند، پس به الله و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود."[1]

الله اگر راضی باشد و بخواهد به فرستادگان و آنهایی را که انتخاب می کند، آن اندازه از غیب را که بخواهد آنها را آگاه می سازد. واین اطلاعات از غیب را بوسیله وحی بدانها میرساند.

نمونه روشن آن در قران، خبر آمدن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوسیله عیسی (علیه السلام) است. که بر آمدن پیامبری خبر داد که ۶ قرن بعد از خودش خواهد آمد و نام ایشان را هم ذکر نمودند.

"و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! بی‌تردید من فرستاده‌ی الله به سوی شمایم، در حالی که آنچه را پیش از من آمده که تورات است تصدیق می‌کنم و به رسولی که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارت می‌دهم، چون آن رسول ما با آیات و معجزات به سوی خلق آمد گفتند: این سحری آشکار است."[2]

قران بصورت روشن و بی پرده بیان نموده که الله به هر کدام از پیامبرانش که بخواهد اندازه ای از غیب را که بخواهد میدهد و آیات بیان شده نمونه های عملی از این قضیه هستند. در همین ارتباط الله نشانه هایی قبل از وقوع قیامت را به پیامبر خبر داده است.واینها بصورت متواتر به ما رسیده است.

عقل خود را اله نموده اند و روایات و احادیث را به قران عرض نموده و دانسته یا ندانسته از عقل خود چیزهایی می گویند و احادیث پیامبر را تصدیق ننموده و آنها را دروغ میپندارند، اما اگر به او بگویید چرا؟ آنها می گویند که؛ ما مطمئن هستیم که پیامبر این را فرموده و هیچ شک و گمانی نداریم و تصدیق می کنیم. اما چون در قران چیزی مربوط بدان پیدا نخواهیم یافت آنرا قبول نمی کنیم و آنرا تنها روایتی دروغ می پنداریم.

پیشگام این طرز فکر طاغوتانی بودند که بت پرستان داوطلب را مشرک نمودند. ومعمولا این سیستم بوسیله عالمان دینی دست نشانده خود برای این طرز فکر بازار یابی می کردند که این عالمان نیز بوسیله استاد و معلمانی که مبلغ مسیحیت بودن و به الله فرزند نسبت میدادند (شرق شناسان مسیحی)، آموزش دیده بودند،[3] این طرز فکر را گسترش و توسعه می نمودند. مخصوصا که در این زمینه هر کس برای خود عالمی گشته وبا استناد به عقل و نظر خود سخن می گوید وبدلیل نزدیکی ومطابقت با هوی و هوس و خوش آمدن بر مزاق مردم براحتی از طرف مردم قبول میشود.

۱. ال عمران، ۱۷۹

۲. صف، ۶

۳. سالهایی بر شما خواهد گذشت که دروغگوها را راستگو، راستگوها را دروغگو، خیانت کارها را امین و امین را خیانتکاربحساب می آورند. آنها را رویبضه می گویند. پرسیدند رویبضه چه کسانی اند؟ فرمودند: افرادی خاین و متنفر اداره امور مردم را بدست می گیرند. (فتن ابن ماجه، ۲۴/۴۰۳۶؛ احمد، ۷۹۱۲)

فردی تا اندازه ای آگاه بر حدیث، این حدیث را بیان می کندکه؛ قیامت بطور ناگهانی برپا خواهد شد. کسانی که احادیث را تکذیب می کنند می گویند این حدیث معنای آیات قران را رد می کند! درحالی که با توجه به این آیه الله این مساله را چنین روشن میسازدو آیه و حدیث هیچ تضادی با هم ندارند:

"پس آیا [منافقان و منکران] جز این را انتظار می برند که ناگاه قیامت بر آنان فرا رسد؟ [در حالی که هم اکنون نشانه هایش آمده است]، پس هنگامی که قیامت بر آنان فرا رسد، متذکّر شدن و هوشیاری شان از کجا و چگونه به آنان سود بخشد؟"[1]

در این آیه الله بطور روشن آمدن علامتهای قیامت و تحقق آن خبر میدهد.

"قیامت بسیار نزدیک شد، و ماه از هم شکافت."[2]

دراین آیه الله نزدیک شدن قیامت را بیان میدارد و دونیم شدن ماه را از نشانه های آن بیان میدارد.

"تا زمانی که [سدّ] یأجوج و مأجوج گشوده شود و آنان از هر زمین بلندی سرازیر می شوند و وعده (ثواب و عقاب) حق بسیار نزدیک شود و ناگهان چشم کافران از حیرت بی‌حرکت فرو ماند. (وفریاد میزنند) ای وای بر ما که از این روز غافل بودیم بلکه سخت به راه ستمکاری شتافتیم."[3]

در این آیه باز شدن سد یاجوج و ماجوج را وبدنبال آن عیان شدن حقیقت را بیان میدارد.

"و هنگامی که [در اوقات پایانی دنیا] وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن می گوید [تا به آیات ما وآخرت واصول آن یقین کنند]؛ زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند. و یاد کن روزی را که از هر امتی گروهی از آنان را که آیات ما را تکذیب می کنند، محشور می کنیم و آنان را [از حرکت] باز می دارند، تا گروه های دیگر به آنان ملحق شوند، تا وقتی که [به محل حساب] آیند، [پروردگار] می گوید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که هیچ احاطه علمی به آنها نداشتید؟ یا شما [غیر از تکذیب آیات] چه کارهای [دیگری] انجام می دادید؟"[4]

ازاین آیات در می یابیم که؛

همگام با آمدن ناگهانی قیامت، یکعده علامت که خبر از نزدیک شدن قیامت میدهد رُخ خواهند داد. و میان اینها هیچ تضاد و تناقضی وجود ندارد. وعلامتهایی را که در سنّت نیز بدانها اشاره شده مانند همین علامتها هستند. سنّت تاریخ و زمان وقوع

۱. محمد، ۱۸
۲. قمر، ۱
۳. انبیاء، ۹۷-۹۶
۴. نمل، ۸۴-۸۲

قیامت را تعیین ننموده است، تنها علامتهایی که خبر از نزدیک شدن وقوع آن میدهد را بیان میدارد.

درقران نیز برخی از علامتهای آن ذکر شده است. وقوع ناگهانی قیامت، خلاف حقیقت و علامتهای بیان شده آن نیست. در سنت نیز برخی از علامتهای آنرا بیان نموده و بوقوع پیوستن ناگهانی آن هیچ تضادی با علامتهای بیان شده در سنت ندارد...

اگر این یک تضاد در نظر گرفته شود، در قران قبول نمودن متضاد بودن آیات، از آن به کفر نام برده شده و کسی را که بر این باور باشد کافر می گردد.

اگر به تاریخ نگاه کنیم مسایل جالب دیگری از این نوع دیده میشود، که آنچه را که پیامبر خبر داده اند را، تکذیب نموده اند و این هم بدلیل اینکه عقل خود را بر قران برتری داده اند و بعد از روشن شدن حکمت احادیث، چیزی جز آبرو ریزی و شرم برایشان باقی نمانده است:

"اگر در نوشیدنی یکی از شما مگس افتاد مگس را بطور کامل در نوشیدنی غرق نمایید زیرا که یک بال مگس زهر (سَمّ) و بال دیگرش پادزهر است."

در وهله اول بجز بخاری و مسلم بسیاری از راویان و امامان این حدیث را نقل نموده اند. اما برخی از انسانها با توجه به عقل طاغوت گشته خود این حدیث را ردّ می کنند! وعقلشان اجازه نمی دهد که باور کنند حشره ای کوچک یک بالش سمّ وبال دیگرش پادزهر باشد. در حالی که پژوهشهای علمی نوین حقیقت این حدیث را تصدیق می کند.[1]

بَشَر امروزی، که ادعای متضاد بودن قران و سنت را می کنند، در حقیقت این ادعای آنها بر اساس این است که عقلشان این موضوعات را قبول نمی کند وهستند چیزهای بسیاری که عقل طاغوت شده اینها اجازه تصدیق آنر نمی دهد واین وضعیت به شهادت محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) لطمه میزند.

عمومی دانستن رسالت پیامبر:

هم قران و هم سنت دلالت براین دارند که رسالت پیامبر عمومیّت دارد. وبعد از مبعوث شدنش کسانی را که به ایشان ایمان نیاورند، جهنّمی مشرک و کافر بیان می دارد. تنها دینی قابل قبولی که الله آنرا به وسیله پیامبر فرستاده دین اسلام ومحمّد (صلی الله علیه وسلم)، پیامبر آن است.

"و ما تو را برای همه مردم جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم، ولی بیشتر مردم [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند."[2]

"بگو: ای مردم! یقیناً من فرستاده الله به سوی همه شمایم؛ پروردگاریی که مالکیّت

۱. Bilim Dergisi ۲۲ Haziram ۲۰۰۱, ۲۹۲. Sayı, s. ۲۳۲۶-۲۳۲۹

۲. سبا ۲۸

و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست، جز او معبودی نیست، زنده می کند و می میراند، پس به الله و رسول او پیامبر ناخوانده درس که به الله و تمام سخنان او ایمان دارد، ایمان بیاورید، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید."[1]

"بگو: ای مردم! من برای شما فقط بیم دهنده ای آشکارم." حج ۹۴

پیامبر می فرمایند:

"الله پنج چیز را که به پیامبران قبل از من نداده به من عطا فرموده اند؛ ترس را به مسافت یک ماه دوری در قلب دشمنانم قرار داده است. پیامبران قبل از من تنها برای یک قوم فرستاده میشدند اما من را برای همه آدمیزاد فرستاده است."[2]

"قسم به پروردگاریی که جان من در دست اوست، هر یهودی و مسیحی که اسم مرا شنیده باشد و به من ایمان نیاورده باشد به جهنّم انداخته خواهد شد."[3]

بسیاری می توانند این آیات را تفسیر، شرح و یا آنرا در قالب مستندی در بیاورد. وهمگام با اینها مسیحیهایی که مطابق با دین خود زندگی می کنند و به الله وآخرت ایمان دارند، به بهشت وارد شوند. اما بر طبق احادیث بیان شده بایستی رسالت پیامبر را تصدیق نمایند تا بتوانند به بهشت وارد شوند.

در نتیجه

درصورتی که عملی تصدیق نکنید فقط با "ای ولله" و سر تکان دادن چنین چیزی، تصدیق بحساب نخواهد آمد و دروغی بیش نیست. واین تصدیق افراد منافق و دو رو است. در اسلام مفهوم تصدیق یعنی؛ اگر شخص چیزی را اقرار نمود بایستی شروط آنرا بجا آورد، واز وضعیّتی که موجب نقصان و لغونمودن تصدیق است دوری کند. معمولا در اسلام، خصوصا برای مقبولیّت تصدیق آنچه که پیامبر خبر داده اند بایستی تصدیق نموده وشروط این تصدیق را بجای آورد. وبداند چرا و برای چه این را تصدیق نموده است. وبه بازتاب و تاثیر آنچه را از این تصدیق در زندگی نصیبش میشود تفکّر نماید. ونفس خویش را به استقامت و ثبات در این تصدیق توصیه نماید. وبرای تغیر ندادن قلبش بر این راه خالصانه از الله التماس کند وتنها راه این است که؛ با هوشیاری وجدّیّت به الله پناه ببرد و بجز ذات الله به چیزدیگری،پناه نبرد.

پروردگارا! ما را از جمله مومنان قرار بده. اللهم امـــیـــــــن

۲- اطاعت نمودن از اوامر پیامبر:

الله همه پیامبران را فرستاده تا که انسانها از آنها اطاعت نمایند ومخصوصا این اطاعت در مورد پیامبر اسلام بطریق اولی صدق می کند؛

---

۱. اعراف، ۱۵۸
۲. بخاری، ۴۳۸ و ۳۳۵
۳. مسلم، ۱۵۳

"و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الله از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از الله آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً الله را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند."[1]

شهادت دادن به رسالت پیامبر با اطاعت از پیامبر، قبول وپذیرفتنی است. وبرای تحقق بخشیدن به این شهادت و اطاعت بایستی که در زمان حیات پیامبر، شخص در هر قضیه ای از ایشان اطاعت نماید و بعد از وفات پیامبر نیز بایستی فرد محکم به سنّت و منهج پیامبر چسپیده و سنت را بعنوان یک مصدر درست برای اسلام بداند.

در گام اول بایستی بدانید که؛ آنچه را پیامبر خبر داده و خواسته اند از روی هوی و هوس نبوده وبلکه هر چیزی را که ایشان خواسته اند، چیزهایی هستند که الله از امّت خواسته اند.

"و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود، نیست."[2]

شخص با اطاعت از پیامبر در حقیقت از الله اطاعت نموده است.

"هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده و هر که روی برتابد حسابش با ماست. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم و می گویند: ما مطیع و فرمانبرداریم، ولی هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، گروهی از آنان در شب نشینی های مخفیانه خود بر خلاف آنچه تو می گویی، [و غیر آنچه در حضورت می گفتند] تدبیر می کنند. الله آنچه را که در شب نشینی های مخفیانه تدبیر می کنند [در پرونده اعمالشان] می نویسد. بنابراین از آنان روی برتاب، و بر الله توکل کن؛ و کارساز بودنِ الله نسبت به امور بندگان کافی است."[3]

الله دراین آیه بطور روشن بیان نموده است اطاعت از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همان اطاعت از الله است. کسانی که از اطاعت پیامبر روی گردانده اند وتصدیق پیامبررا ترک نموده اند؛ ما نیز از اینها دوری نموده واز آنها رویگردان باشیم.

مخصوصا یک نکته قابل توجه وجود دارد که؛ عالمان فقهی برای اهداف مخصوصی تقسیمات جدا جدا نموده اند. وبیشتر انسانها از این تقسیمات جداگانه عالمان فقهی تصور اشتباهی دارند. واین تصور آنها موجب درک منفی از سنت شده است و بهمین خاطر به اطاعت از پیامبر لطمه زده اند.

بهمین خاطر عالمان اصول فقه خود را مکلّف دانسته اند واحکام را بصورت قسمتهایی جدا ساخته اند. فرض، واجب، سنّت، مستحب، حرام و مکروه. وهدف

۱. نساء، ۶۴
۲. نجم، ۳-۴
۳. نساء، ۸۱-۸۰

از این تقسیمات؛ تعیین مسئولیت انسانهای مکلف، تقسیم مجازاتها مانند: قضا و کفارت برای عباداتی که انجام نداده اند ویا برای اعمال حرامی که انجام داده اند.

یعنی قضا و مجازات عمل به اندازه جرم مرتکب شده بستگی دارد.

برای اعمال سنّت؛ با انجام دادن آن پاداش خواهید گرفت و با انجام ندادنش گناه بدست خواهید آورد. این چنین بیان نموده اند. هدف؛ جدا سازی وشناخت سنّت با فرض است. بیا و ببین که شیطان این نکته ضعف را شناخته و درک نموده است وبرای درک آن بصورت سخت تلاش نموده است. واین را به قلبها تلقین نموده که؛ سنّت هم انجام ندهید باز ممکن است. در حالی که بجا آوردن سنت، کم و کاستی فرض را جبران می کند و برای ادامه و مداومت بر این فرضها پشتیبان و تشویق کننده است.

زمانی که شما سنّت را در زندگی خود بیرون زدید ناخود آگاه پایه و اساس فرضها را متزلزل نموده اید.

درک اصحاب از سنّت خیلی متفاوت بوده است. اصحاب اوامر و تعالیم پیامبر را بصورت فرض و سنت تقسیم ننمودند. بلکه برای بجاآوردن همه آن تعالیم و اوامر تلاش نمودن و هر کس با توجه به توان خود برای اطاعت از آن کار کرده است.

برای تشکیل یک اطاعت درست در موضوع دیگر؛ بایستی در هیچ موضوعی از پیامبر پیشی نگرفته، ودر زندگی انسان مسلمان پیامبر را بر همه چیز ترجیح و برتری بدهیم.

"ای اهل ایمان! بر الله و پیامبرش [در هیچ امری از امور دین و دنیا و آخرت] پیشی مگیرید و از الله پروا کنید که الله شنوا و داناست."[۱]

یکی از شروط اساسی اطاعت، همه همّ و غمّ زندگی انسان در گام اول باشد. زمانی که این موضوع واضح وروشن نباشد، دوگانگی و چیزهای نوظهوری پیدا خواهند گشت. واز عواقب آن این است که در گام اول مفهوم اطاعت را تحت تاثیر قرار میدهد. برای مثال می توان نمونه یک خانواده را بیاوریم. اداره کننده خانه و خانواده معلوم است و هر کس از ایشان اطاعت می کند، مثلا اگر مادر از پدر پیشی گرفت و اعضا را به اطاعت از خود تشویق نماید و اطاعت پدر را لغو کنند در این حال در میان خانواده هرج و مرج رخ خواهد داد.

دین هم اینچنین است؛ مقدم داشتن و الگو نمودن پیامبر در هر مرحله و مقطعی از زندگیمان امری اجباریست. تا که ما مسلمانان اطاعت حقیقی را از پیامبر نموده باشیم.

متاسفانه اطاعت و مقدم داشتن پیامبر در هیچ مقطعی از زندگی به چشم نمی خورد. انسانها بجای پیامبر دوستان، شیخ، قطب واستادانشان را به دیگر انسانها برای

---

۱. حجرات، ۱

اطاعت و الگو نمودن معرفی می کنند؛ واینها در واقع همه مخالف هم اند. واین راه آنها هیچ علاقه و پیوندی با منهج پیامبر ندارد.

اصحاب در این باره خیلی بدقت رفتار نموده اند. نونه هایی مه بیان نمودیم مثالی روشن از اطاعت بی چون و چرای اصحاب از پیامبر را نشان میدهد وبعد از وفات پیامبر نیز بر مبناس سنت ایشان زندگی نمودند. در اجتماع هر رویدادی را که رخ میداد می گفتند: "آیا کسی هست که در این مورد از پیامبر معلوماتی داشته باشد؟" ومعلومات و بررسی کامل را انجام میدادند.

در زمینه اطاعت از پیامبر قبل از مانعی، آفت تعصب است که سر راه اطاعت کنندگان از پیامبر سبز شده و از اطاعت ممانعت می کند. در طول تاریخ اسلام کسان برگزیده ای که انسانها اطاعت از ایشان را بر پیامبر برگزیدند از راههایی آمدند که بصورت روشن سنت را ترک نموده بودند واوامر و تعلیمات پیامبر را از نگرش مذاهب نگاه می کردند و به بهانه اینکه این سنت در مذهب ایشان نیست، سنت را ترک می کردند.

اما اگر مسلمانی در یک موضوع فقهی بنا به استنباط و اجتهاد یک امام، آن اجتهاد را بپسندد این یک امر معمولی است. پیامبر در زمان حیاتش اصحاب را به مناطق دیگر میفرستاد تا دین را به انسانها آموزش دهند. آنها در برخی موارد بر اساس اجتهاد خود بندگی الله را می کردند. اگر این متضاد با دین و جایز نمی بود بدون شک پیامبر به آنها تذکر می دادند و از این کار ممانعت می نمودند. وممانعت ننمودن پیامبر از این عمل دال بر جایز بودن این عمل در دین است.

بعدها این عمل را عالمان فقه برعهده گرفتند و مشخص می نمودند. آنها آنچه را که ترجیح میدادند بعدها بعنوان یک سیستم ارائه دادند و در زمینه فقهی، مذاهب بوجود آمدند.

تا این اندازه از نظر اسلام هیچ مشکلی ندارد. در اصل مشکل بعد از این شروع گشت که مذاهب را بر سنت و تعالیم پیامبر مقدم میداشتند. واگر قضیه صحیحی را که بر صحّت آن آیه قران است بر شخص عرضه کنید وغوغا براه انداخته و اطاعت از پیامبر را فدای این نگرش خود می کند و می گوید: آیا سرمذهب و امام ما این مساله را ندانسته است؟

حتی پیامبر در مواردی که از ایشان سوال نمودند فرموده اند: نمی دانم منتظر نزول وحی خواهیم شد! حتی از بهترین اصحاب اگر چیزی را ندانسته باشد برای یادگیری آن نزد اصحاب دیگر که آگاهی داشته اند، رفته اند. اما جای تعجب است که فردی بخاطر تعصب چنین می گوید: آیا سرمذهب و امام ما این مساله را ندانسته است؟

با توجه به نگرش کسانی که تعصب دارند، امام خود (اجتهادش) را بر پیامبرو عالمترین اصحاب ترجیح میدهد.

نمونه زیبای این مساله را ابن اسحاق در مورد سبب نزول سوره کهف بیان میدارد

که؛ یهودیها، مشرکان را برای پرسیدن برخی از سوالها به خدمت پیامبر فرستادند. ویکی از اینها در مورد وضعیت اصحاب کهف از پیامبر سوال نمودند! پیامبر بدانها جواب نداد و چنین فرمودند: بروید، فردا به شما جواب خواهم داد! وبه خاطر اینکه پیامبر نفرموده: اگر الله بخواهد، فردا به شما جواب خواهم داد! الله بخاطر یادآوری این اشتباه بر پیامبر وحی نازل نمودند، وبعد از مدتی الله سوره کهف و این آیه را نازل فرمودند:

"و هرگز درباره چیزی مگو که من فردا آن را انجام می دهم، مگر اینکه [بگویی: اگر] الله بخواهد. و هرگاه [گفتن ان شاءالله را] از یاد بردی، پروردگات را یاد کن و بگو: امید است پروردگارم مرا به چیزی که از این به صواب و مصلحت نزدیک تر باشد، راهنمایی کند."[1]

چیزی را که در این قضیه بایستی بدان خیلی توجه کرد این است که حتی پیامبر نیز می تواند در برخی از مسایل آگاهی نداشته باشد.

علقم از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) نقل می کند:

"پیامبر نماز خواندند، ومرتکب اشتباهی شدند، نماز که تمام شد، اصحاب پرسیدند:

- ای پیامبر پروردگار! در نماز یک حکم جدید را تغیر داده اید؟

- پیامبر فرمودند: خیر، چه شده که؟

- اصحاب پرسیدند: چنین عمل نمودید.

- پیامبر بعد از شنیدن این سخن اصحاب رو به قبله نمود و سجده سهو بردند، سپس رو به مسلمانان نمودو فرمودند:

- اگر در نماز تغیری روی دهد به شما خبر خواهم داد. اما من هم بسان شما آدمیزاد هستم ومانند شما که فراموش میکنید من هم فراموش می کنم، آنچه را که فراموش نمودم به من خاطرنشان سازید."[2]

یک انسان وحتی پیامبر نیز عملی مانند نماز را که در طول روز بالغ بر پنج بار آنرا تکرار نموده است را میشود فراموش نمود. اما نمی توان قبول نمود که یک امام یا سرمذهب مساله ای را فراموش نماید و با نگرش متعصبانه او نمی خواند.

"پیرزنی نزد ابوبکر (رضی الله عنه) آمد و از ایشان در مورد سهمش از میراث پرسید.

ابوبکر فرمودند:

من تنها سهمی را که الله برایتان تعیین نموده است میدانم، اما اگر در سنت پیامبر چیز دیگری در این باره باشد نمی دانم و فرمود صبر کن تا از انسانهای دیگر هم بپرسم.

۱. کهف، ۲۴-۲۳
۲. بخاری، ۴۰۱؛ مسلم، ۵۷۲

ابوبکر (رضی الله عنه) این موضوع را به اصحاب عرض نمود.

مغیره بن شُبه گفت: من شاهد بودم که پیامبر به مادر بزرگش یک سهم از شش سهم را داده است.

ابوبکر (رضی الله عنه) فرمودند: کسی دیگر هست که بر این موضوع شهادت بدهد؟

محمّد بن مسلمه نیز بر این قضیه شهادت نمودند."[1]

"یک روز ابو موسی اشعری به خانه عمر (رضی الله عنه) آمد وبرای داخل شدن سه دفعه سلام دادند. ووقتی جوابی نشنید به گمان اینکه اجازه ندارد وارد شود برگشت. عمر (رضی الله عنه) وقتی به در نگاه نمود ابوموسی را دیدند وعمر (رضی الله عنه) ازعلت اینکه چرا منتظر نشدید از ابوموسی پرسیدند. ابوموسی حدیث پیامبر را روایت نمودند که، اگر کسی سه دفعه از شما اجازه خواست و اجازه نبود برگردید... وعمر (رضی الله عنه) بخاطر اینکه این حدیث را نشنیده بود از ابوموسی شاهد خواستند. و وقتی که ابوموسی، ابوسعید الخدری را به عنوان شاهد معرفی نمودند عمر (رضی الله عنه) فرمودند: تجارت و بازرگانی مرا ازکسب علم بازداشته است."[2]

همه ما تا حدّی حوادث رِدّه را که بعد از وفات پیامبر روی داده اند را می دانیم، برخی از انسانها تابع و مطیع پیامبر دروغین گشتند. برخی هم دین را ترک نمودند و بصورت آشکارا مرتد شدند. وعده ای دیگر پیدا شدند که مشغول سردر گم نمودن انسانها میشدند و برای این منظور اسلام را قبول میکردند و تابع پیامبر دروغین هم نشده بودند،بلکه با استدلال به تفسیر یکی از سوره های قران زکات نمی دادند.

"از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن [نفوس و اموالشان را] پاک می کنی، و آنان را رشد و تکامل می دهی؛ و [به هنگام دریافت زکات] بر آنان دعا کن؛ زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است؛ و الله شنوا و داناست."[3]

این آیه قضیه گرفتن زکات و دعا نمودن برای تمیزی و پاکی اموالشان را بیان میدارد. وبعد از وفات پیامبر هیچ کس را شایسته گرفتن زکات نمی دانستند.

ابوبکر (رضی الله عنه) با اینها جنگید که خواهان ماندن در فرقه رِدّه بودند. میان عمر و ابوبکر (رضی الله عنهم) این گفتگو ردو بدل شد:

"عمر (رضی الله عنه) فرمود: تو با کسانی می جنگید که لااله الاالله می گویند؟

ابوبکر (رضی الله عنه) فرمود: آنها میان زکات و نماز فرق انداخته اند وبا آنها می جنگم. بالله قسم اگر آنها از موال زکات حتی یک برّه را ندهند با آنها خواهم جنگید.

۱. ابو داود، ۲۸۹۳؛ ترمزی، ۲۱۰۰
۲. بخاری، ۲۰۶۲؛ مسلم، ۲۱۵۳
۳. توبه، ۱۰۳

عمر (رضی الله عنه) فرمودند: بالله دانستم که الله قلب ابوبکر (رضی الله عنه) را برای این کار مهیّا نموده است و این قرار ایشان برحق است."[1]

در این قضیه یک موضوع جالب است که: ابوبکر و عمر (رضی الله عنهم) در این موضوع حدیث موجود را یادآوری ننمودند. این حدیث را که؛

"به من فرمان شده که با انسانها بجنگم تا زمانی که لااله الاالله بگویند، نماز بخوانند و زکات بدهند."[2]

زمانی که حافظ ابن حجر (رحمه الله) این حدیث را شرح می کند اینها را بیان میدارد:

"این قصّه (قصّه بیان شده) دلیل برآن است که؛ ممکن است برخی از اصحاب سنّتی را نشنیده، ندانسته و یا ندیده باشند. به همین خاطر نگرشهایی که مخالف سنت باشند برای آنها ارزشی قایل نشده اند هرچند اگر این نگرش مهم هم باشد. واین سنت چطور ممکن است آنجا پنهان شود."[3]

مثالهایی آوردیم، مخصوصا آنچه را که در مورد ابوبکر و عمر (رضی الله عنهم) ذکر نمودیم. این دو اصحاب (عمر و ابوبکر) (رضی الله عنهم) با وجود اینکه از زمان بعثت پیامبر در کنار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودند بازهم بودند سنتهایی که این اصحاب هم نمی دانستند.

کسی که در مقابل مسایلی که اتفاق بر آن است که این نگرش او مخالف سنّت است باز هم مقابله به مثل می کند و می گوید: آیا فلان امام این قضیه را ندانسته است؟ در حقیقت او از اطاعت پیامبر سرپیچی نموده است، هرچند این واقعا یک وضعیت اسفناک و گیج کننده است که نگرش وافراد دیگر را بر پیامبر ترجیح و مقدّم بدارد و آنرا الگو سرمشق خود قرار بدهد و امامان و پیشوایان از این نوع از تقلید و تعصب بدور هستند. در حالی که هر یک از این امامان و مجتهدان مردم را از این تقلید کور کورانه منع و برحذر داشته اند.

امام ابو حنیفه (رحمه الله) فرموده: در مذهب ما چنانچه دلیل یک نگرش را ندانسته واز آن پیروی کنید، حرام است.

امام مالک (رحمه الله) به قبر پیامبر اشاره نمود و گفت: بجز کسی که در این قبر است، می شود که نگرش وديدگاه هر کسی رَد شود.

امام شافعی (رحمه الله) گفته است: اگر دیدگاه و نگرش من با سنت و منهج پیامبر همخوانی نداشت، آنرا به دیوار بکوبید (قبول نکنید).

امام احمد (رحمه الله) گفته است: گفته های ما را ننویسید، بلکه دلیل گفته هایمان را بنویسید.

---

۱. بخاری، ۱۳۹۹؛ مسلم، ۲۰
۲. بخاری و مسلم
۳. شرح روایت، ۲۵ بخاری

این رویکرد را می توان از صدها تن از امامان نقل نمود، در خصوص اطاعت از پیامبر تا جایی که توانسته و خواسته اند، انجام داده اند. سپس نسلهای بعدی را به پیروی از دین و گوش دادن به نصیحت و توصیه امامان تشویق نموده اند وتبعیت از این راه را برای مقابله با شیطان توصیه نموده اند.

نمونه هایی از اطاعت اصحاب:

اصحاب، درست به سنّت نگاه می کردند. برای آنها سنّت به منزله؛ اطاعت و زندگی بود. آنها مشکلی بنام تقلید و تعصب نداشتند. مناظر زیبایی از تاثیرعمیق ایمان بر زندگی مومنان بوجود آمد.

"پیامبر یک روز در مسجد انسانها را به نشستن امر فرمودند که؛ بنشینید. عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) از جمله کسانی بود که می خواست به مسجد بیاید اما همین که این را شنید در جای خود نشست، وقتی که پیامبر این نشستن ایشان را دیدند، پیامبر فرمود: ای عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) بیا و داخل مسجد شو."[1]

"میان کعب بن مالک و ابن ابی حضرت (رضی الله عنهم) بر سر قضیه بدهی مساله ای وجود دارد. در مسجد شروع به جر و بحث نمودند و صدای آنها بلند شد. پیامبر وقتی که صدای آنها را شنید پرده اتاقش را کنار زد و آنها را صدازد.

ای کعب!

بفرمائید، ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)!

از نیمی از بدهیت چشم پوشی کن!

چشم پوشی نمودم ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم)!

ای ابن ابی حضرت، شما هم بدهیت را بپرداز!"[2]

"ابن عمر (رضی الله عنه) که در راه میرفت به یک شخص بادیه نشین برخورد نمود. ابن عمر به او سلام داد واو را مهمان خود نمود و عمامه خود را به او هدیه داد.

ابن دینار این واقعه را دیدند و به ابن عمر گفت:

اینها بادیه نشین هستند به چیزهای خیلی کمتر هم راضی میشوند. لازم به بخشیدن چیز گرانبهایی نیست.

ابن عمر گفت:

این شخص دوست پدرم است و شنیده ام که پیامبر چنین فرموده اند: از بهترین

۱. ابو داوود، ۱۰۹۱
۲. بخاری، ۴۷۱؛ مسلم، ۱۵۵۸

خوبیها آن است که فرزند دوستان پدرش را احترام بگذارد تابا این کار به پدرومادرش نیکی برسد."[1]

"انسانها ابوذر را دیدند که لباس زیبایی را به دو سهم جدا نمود، سهمی را به برده اش پوشاند و سهم دیگر را خود پوشید. انسانها از علت این کارش از وی پرسیدند و او جواب داد:

من از برده ام عصبانی شدم و به او حقارت نمودم، و وقتی که پیامبر این حقارت من را نسبت به برده دید فرمود: تو چنین آدمی هستی که بدی جاهلیت هنوز در وجودت هست. برده ها را الله به زیر سلطه شما درآورده است و برادران شمایند. از خوراک خودتان به آنها بخورانید و از لباسهای خود که می پوشید بدانها هم بپوشانید. و کارهای خارج از قدرت آنها را بدانها نسپارید ودر کارها که خسته شدند آنها را کمک نمایید."[2]

"پیامبر در روز خیبر چنین فرمودند: فردا این پرچم را به کسی خواهم داد که الله و پیامبرش او را دوست دارند و او هم الله و رسولش را دوست میدارد. اصحاب برای اینکه هرکدام به این شَرَف نایل شوند بسختی تا صبح صبر نمودند.

صبح که شد پیامبر علی (رضی الله عنه) را ندا زدند و فرمودند:

برو! تا الله پیروزی را نصیبت ننموده برنگرد.

علی (رضی الله عنه) کمی راه رفت و برای پرسیدن چیزی ایستاد. روبه همان مسیری که پیمودند ایستاد و به عقب برنگشت و صدایش را بلند نمود:

ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای چه چیزی به جنگ انسانها بروم..."[3]

با درنظرگرفتن فرمان پیامبر و اطاعت از امر ایشان برنگشتند و تنها روی خود را به طرف پیامبر نمودند و سوالشان را پرسیدند.

"در میان اصحاب پیامبر جوانی بود بنام جلیبیب، پیامبر به یکی از اصحاب فرمود که: دخترت را به جلیبیب بده وشخص این را با خانواده اش در میان گذاشت.

وقتی که طلب پیامبر را به همسرش گفت، همسرش عصبانی گشت و گفت:

بجز جلیبیب کسی دیگر را نیافتید؟ من دخترم به فلان و فلان ندادم، به جلیبیب بدهم؟

با توجه به اینکه پدر از وضعیت راضی نبود می خواست از خانه بیرون برود، که دخترش به پدرش چنین گفت:

۱. مسلم، ۲۵۵۲
۲. بخاری، ۳۰؛ مسلم، ۱۶۶۱
۳. بخاری، ۲۹۴۲؛ مسلم، ۲۴۰۵

درخواست پیامبر را رد می کنید؟ ایشان اگر به جلیبیب راضی گشته اند شما هم راضی شوید. اومرا بهدر نخواهد داد."[1]

این مثالها، نمونه های بارزی ازلازمه اطاعت از اوامر پیامبر را بیان میدارد. پیامبر چنین اطاعتی را ازاصحاب می خواستند واصحاب را اینچنین تعلیم داده بودند. الله اطاعت راستین از اوامر پیامبر را تنها راه نجات حقیقی این امت بیان نموده است. بصورتی که تنها سبب هلاک قومهای پیشین را چنین بیان داشته که؛ آنها با اوامر پیامبرانشان مخالفت میکردند ونسبت به فرمان پیامبرانشان بی علاقه و رویگردان بودند.

ابوسعید بن المعلّی (رضی الله عنه) می گوید:

"من نماز می خواندم، در آن هنگام پیامبر من را ندا زدند. نمازم که تمام شد خدمت پیامبر رفتم. پیامبر فرمودند: باوجود اینکه من شما را صدا زدم نیامدید چه چیزی مانع از آمدن شما شد؟ مگر الله چنین "ای اهل ایمان! هنگامی که الله و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید."[2] نفرموده است؟"[3]

"پیامبر گاهی در اثنای سفر روزه می گرفتند وبرخی اوقات هم روزه نگرفته است. این موضوع خیلی وسیع است. در سال فتح مکه به سفر رفتند وروزه بودند. وقتی که به منطقه کرّاع الغمیم[4] رسیدند یک لیوان آب خواستند و روزه اش را شکستند. وانسانها هم به تبعیّت از ایشان روزه خود را شکستند. وخبر دادند، که برخی از انسانها هنوز هم روزه اند و روزه خود را نشکسته اند. پیامبر چنین پاسخ خود را روشن ساختند: آنها گناهکارند،آنها گناهکارند..."[5]

دقت نمایید در موضوعی بدان وسیعی چرا پیامبر عصبانی شدند؟ چونکه پیامبر می خواستند که اصحاب اوامرش را موبه مو اجرا کنند. اینجا چیزی را که پیامبر از آن عصبانی شده اند گرفتن روزه نیست، بلکه آن است که با وجود اینکه پیامبر بدانها نشان داد عملی که روزه را بشکنند اما باز هم عده ای از اوامر ایشان اطاعت ننموده و ایشان را الگو و سرمشق خود قرار نداده اند.

"پیامبر کاری را انجام داده اند و انسانها را به انجام دادن آن مخیّر نموده است. اما برخی از اصحاب انجام دادن آن عمل را مناسب ندیدند. بهمین خاطر پیامبر بر بالای منبر رفتند و فرمودند: برخی را چه شده است؟ از انجام دادن آنچه که من انجام داده ام برگشته اند. بالله قسم که من می خواهم که شما الله را بهتر شناخته وتقوای الله را پیشه کنید."[6] بله امروزه مسلمانان بایستی چنان باشند که پیامبر امر نموده است.

۱. ابن کثیر (رحمه الله) تفسیر آیه ۳۶ سوره احزاب، مسند امام احمد.
۲. انفال، ۲۴
۳. بخاری، ۴۶۴۷
۴. منطقه ای مابین مکه ومدینه که مسافت ۶۰ کیلومتر از مکه فاصله دارد (مترجم)
۵. مسلم، ۱۱۴
۶. بخاری، ۷۳۰۱-۶۱۰۱؛ مسلم، ۲۳۵۶

ومحکم به سنّتهای پیامبرچسپیده و اوامر ایشان را اطاعت نمایند. وسنتهای پیامبر را بر اساس متواتر و خبر احد،مطابق بودن با عرف و عادت، گذشتن از غربال مذاهب، سازگار بودن با این عصر، آیا الله مربوط بدان آیه نازل نموده است وبرمبنای هوی و هوس، سنتها را پارچه پارچه و تقسیم نکنید.

میدانیم که تنها جهت و مسیر برای این امت، اطاعت از پیامبر است. الله برای تک تک اصحاب و همه امت چنین بیان میدارد. "و اگر او را اطاعت کنید هدایت می یابید."[1] بزرگی وعزّت در دنیا و آخرت و ثبات بر روی پل صراط تنها با اطاعت از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) امکان پذیر است. واطاعت از پیامبر را مقیّد به تقسیمات باطل، نگرش اشخاص، فتوای مذاهب وهوی وهوس نکنیم بلکه بصورت کامل و شامل اطاعت نماییم...

"فاطمه بن قیس از شوهرش جدا شده بود. و سپس معاویه، ابوجهم واسامه بن زید خواستار ازدواج با ایشان بودند. واین وضعیت را به پیامبر عرض نمود. و پیامبر ایشان را چنین سفارش نمود:معاویه کسی است که ثروتی ندارد و ابوجهم نیز کسی است که همیشه کُتَک بدست است امااسامه بن زید را قبول کن. فاطمه بن قیس می گوید: من اسامه را نمی خواستم. اما چون پیامبر دستور داده بودند بجهت اطاعت از پیامبر قبول کردم با اسامه بن زید ازدواج کنم. بعدها انسانها بر خوبی زندگی خانوادگی ما غبطه می خوردند. الله من را با ابوزید[2] احترام بخشید ومن به بزرگی و خوشبختی رسیدم."[3]

در هر موضوع ومقطعی از زندگی که باشد هدایت وسعادت دنیا وآخرت دراطاعت از پیامبر است. "وپیامبر راچراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم،"[4] روشنی ونور نزد پیامبر است. کسانی که در زمان جاهلیت از ایشان اطاعت نمودن از تاریکی نجات پیدا کردند. روشنگری ایشان بسان ماه روشن کننده است. وتنها راه نجات از تاریکی جاهلیت در زندگی اطاعت و پیروی از ایشان است.

"بگو: از الله و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً الله کافران را دوست ندارد."[5]

"و از الله و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید."[6]

"اینها حدود پروردگارست، و هر که از الله و رسولش اطاعت کند، الله او را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درآورد؛ در آن جاودانه اند، و آن است کامیابی بزرگ."[7]

۱. نور، ۵۴
۲. اسامه بن زید کنیه اش است
۳. مسلم، ۱۴۰
۴. احزاب، ۴۶
۵. ال عمران، ۳۲
۶. ال عمران، ۱۳۲
۷. نساء، ۱۳

"ای اهل ایمان! از الله و پیامبرش اطاعت کنید و در حالی که [سخنان بر حقّ او را] می شنوید، از او روی نگردانید."[1]

"وکسانی که از الله و پیامبرش اطاعت کنند و از الله بترسند و از او پروا نمایند، پس آنان همان کامیابانند"[2]

پروردگارا، ما را از زمره کسانی که براستی از پیامبر اطاعت می کنند وپیامبر را در زندگی به زیباترین شکل سرمشق والگوی خود قرار داده اند بگردان.

۳- پرهیز از آنچه که ما را برحذر داشته اند:

یکی دیگر از شروط ایمان به پیامبر و لازمه بجا آوردن آن پرهیز از چیزهایی است که پیامبر ما را از آن برحذر داشته است. زیرا که پرهیز از آنچه ما را برحذر داشته اند، همانند اطاعت از اوامر ایشان است.

الله در رابطه با ارتباط امت با پیامبر چنین فرموده است:

"آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید و از الله پروا کنید؛ زیرا الله سخت کیفر است."[3]

پیامبر برای راهنمایی و ارشاد امتش چنین فرموده است:

"در آنچه که من برای شما بیان می کنیم زیاد به من سخت نگیرید. زیرا که قومهای پیشین بخاطر پرسیدن سوال زیاد از پیامبرانشان و مخالفت نمودن از اوامر آنها هلاک و از بین رفتند. چنانکه من به چیزی دستور دادم درحد توان خود آنرا بجای آورید. واگر از چیزی نهی نمودم بطور حتمی از آن پرهیز کنید."[4]

سخنان بالا را پیامبر در رابطه با واقعه ای فرمودند، پیامبر با امر ونهی نمودنش می خواهد راه را به ما مسلمانان نشان دهد. این سخنان را در یک مجلس فرمودند. پیامبر فرمودند: ای انسانها! الله برشما حج را فرض نموده است. وبایستی چنین حج نمایید. یکی از افراد مجلس بلند شد و گفت: هرسال بایستی حج بجا آوریم؟ پیامبر در جوابشان چنین هشداری دادند که: "در آنچه که من برای شما بیان می کنیم زیاد به من سخت نگیرید. زیرا که قومهای پیشین بخاطر پرسیدن سوال زیاد از پیامبرانشان و مخالفت نمودن از اوامر آنها هلاک و از بین رفتند. چنانکه من به چیزی دستور دادم درحد توان خود آنرا بجای آورید. واگر از چیزی نهی نمودم بطور حتمی از آن پرهیز کنید."[5]

این حدیث در وهله اول مسلمانان را خطاب قرار میدهد که: نسبت به چیزهای بی

---

۱. انفال، ۲۰
۲. نور، ۵۲
۳. حشر، ۷
۴. بخاری، ۷۲۸۸؛ مسلم، ۱۳۳۷
۵. بخاری، ۷۲۸۸؛ مسلم، ۱۳۳۷

فایده بی علاقه باشند و بدان میل نداشته باشند. زیاد سوال نمودن و مخالفت نمودن در حقیقت به ما ترک وشانه خالی نمودن از زیروظایف را تعلیم میدهد. وظیفه اصلی انسان یادگیری امر و نهی مربوط به دین است. چونکه اسلام به معنای تسلیم بودن است دربرابر امر و نهی پروردگار. وچنانچه اینها درست نباشد و بجای آورده نشود اسلامی درکار نخواهد بود و صحیح نیست. نکته دیگر این است که میان امر و نهی پیامبر فرق وجود دارد بدین معنا که بجای آوردن امر مشروط به شرط است و آن هم این است که بجا آوردن آن امر در حدِّ توان باشد و بنسبت توان و قدرت آنرا انجام خواهید داد. اما در قضیه نهی و پرهیز نمودن شرطی در نظر گرفته نشده است وبدون هیچ شرطی ترک آن، دست برداشتن ازآن وهمزمان خود را بدور گرفتن از آن را از ما می خواهد. پس آنچه را که پیامبر ما را از آن نهی و برحذر نموده اند بیشتر مشروط به (در حد توان بودن) ننموده چونکه ترک و پرهیز از منهنیّات تلاش و قدرت زیادی نمی خواهد. همچنین منهنیّات مستقیم و فوری خواهد آمد و چیزهایی که سبب نزدیک شدن آن نهی هم میشود را ممنوع نموده است. وسد الضراء[1] در اسلام هم اساسی مهم برای حفاظت است.

هوی و هوس از جمله اسباب وسرچشمه مشغول شدن به منهنیّات است. درمیان انسانها این اعتقاد رواج و گسترش یافته است که؛ از نظر طبیعت انسان به سوی بدیها گرایش دارد. واین یک اعتقاد اشتباه است. تمدن غرب و جاهلیّت مدرن این عصر می خواهند معضل و مشکل انسانها را تحت نام (انسان آزاد) چاره سر کنند و با اسیر نمودن انسانها به دست شهوت بر این باورند که انسان را آزاد ساخته اند در حالی که فضایل دینی و اخلاقی از دست رفته، اراده ضعیف شده، وانسان به وضعیتی دچار گشته که نمی تواند در مقابل منهنیّات دینی و اجتماعی دفاعی از خود نشان بدهد. بله، شهوت منبع افتادن در بدیها و منهنیّات است. همین که شهوت بجنبد انسان اسیر خواهد گشت. وبسیاری از اوقات، مقابله با آن سخت خواهد گشت. اسلام نیز با توجه به فطرت انسان حکمها را بیان داشته است و در این اثنا بایستی از منهنیّات پرهیز و دوری نموده و راههای منتهی به آنرا هم ترک نماید وبطور قطعی از آن دست کشید. پرهیز از آنچه پیامبر یک مسلمان را نهی نموده است بایستی بدین گونه باشد.

سهل انگاری در مسائلی که پیامبر ما را از آنها برحذر داشته است:

یکی از بزرگترین مصیبتهایی که بر سر یک مسلمان می آید سهل انگاری در برابر آنچه که پیامبر ما را از آن نهی و برحذر داشته است و از حدود تعیین شده در زندگی گذشتن است. بایستی مسلمان خوب مراقب این حدود باشد و از دامنه حدود نگذرد.

الله می فرماید:

"دعوت پیامبر را [به ایمان، عمل صالح و امور اجتماعی] در میان خود مانند

---

۱. یعنی راههایی که سبب جلب ضرر میشود را بست

دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، الله کسانی از شما را که برای [بی اعتنایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می روند می شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد."[۱]

الله کسانی را که از امر پیامبر مخالفت می کنند تهدید می کند. ودو جزا را بیان میدارد. فتنه وبلا یا عذابی دردناک، می فهمیم کسی را که از منهنیات پرهیز ننموده و مخالفت می کند. در دنیا و آخرت این دو جزا در انتظارش است. چنانچه آیه بیان نموده در دنیا دچار فتننه و بلا خواهد گشت.

امام احمد (رحمه الله) می فرماید: می دانید فتنه و بلا چیست؟ فتنه و بلا شرک است. وکسانی را که مخالفت می کنندقلب آنها به طرف شرک میل می کند و بایستی بترسند که در شرک نیفتند.

ابن کثیر (رحمه الله) می فرماید: فتنه وبلا بدان معناست که؛ قلب آنها دچار کفر، بدعت و نفاق میشود.

ابن الجوزی (رحمه الله) در تفسیر زادالمسیر در تفسیر فتنه سه نگرش را بیان میدارد و می فرماید: گمراهی، کفر ویا بلایی در دنیا به او خواهد رسید.

"شیخ شنقیطی (رحمه الله) در اضوا البیان بیان می کند که در قران فتنه به چهار معنا استعمال شده است:

۱) به معنای سوختن در آتش؛ برای اهل آتش: "آیا [این اقوام] یکدیگر را به این گونه داوری [ناحق درباره پیامبرشان] سفارش کرده بودند؟! [نه] بلکه همه آنان گروهی یاغی و سرکش بودند و این یاوه گویی ها، محصول سرکشی و یاغی گری آنان بود."[۲] "کسانی که مردان و زنان مؤمن را مورد شکنجه و آزار قرار دادند، سپس توبه نکردند، نهایتاً عذاب دوزخ و عذاب سوزان برای آنان است."[۳]

۲) به معنای امتحان: "و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم،"[۴]

۳) به معنای نتیجه یک انتخاب بد: "و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه [و خونریزی وناامنی] بر جا نماند، و دین [در سراسر گیتی] ویژه الله شود؛ پس اگر از فتنه بازایستند [با آنان نجنگید] زیرا الله به آنچه انجام می دهند، بیناست."[۵] "و با آنان بجنگید تا فتنه ای [چون شرک، بت پرستی و حاکمیّت کفّار] بر جای نماند و

۱. نور، ۶۳
۲. ذاریات، ۵۳
۳. بروج، ۱۰
۴. انبیاء، ۳۵
۵. انفال، ۳۹

دین فقط ویژه الله باشد. پس اگر بازایستند [به جنگ با آنان پایان دهید و از آن پس] تجاوزی جز بر ضد ستمکاران جایز نیست."[1]

در این آیات فتنه به معنای شرک استعمال گشته است که بایستي برای از بین بردن آن همّت گمارد.

۴) به معنای بهانه وعذر: "پس [آن روز] بهانه و عذرشان [برای رهایی از عذاب] فقط این است که خواهند گفت: به الله پروردگارمان سوگند، که ما مشرک نبودیم!"[2] در این آیه به معنای بهانه و عذر استعمال شده است.

شیخ شنقیطی (رحمه الله) در پایان می گوید: من نگرش سوم را می پسندم. همچنین الله به سبب این مخالفتشان گمراهی و انحراف آنها را چند برابر می کند. ودر قران آیاتی را که دال بر این معنا باشد بسیار زیاد است."

"این چنین نیست که می گویند، بلکه گناهانی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته است که حقایق را افسانه می پندارند."[3]

"و [یاد کن] هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا می آزارید در حالی که می دانید من فرستاده الله به سوی شما هستم؟ پس هنگامی که [از حق] منحرف شدند، الله هم دل هایشان را [از پذیرفتن هدایت] منحرف کرد، و الله مردم فاسق را هدایت نمی کند."[4]

"در دلِ آنان بیماریِ [سختی از نفاق] است، پس الله به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است."[5]

"اما کسانی که در دل هایشان بیماری [نفاق] است، پس پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند."[6]

وقتی که از فتنه بحث می کنیم در ذهن هر مسلمان یکعدّه نگرشهای منفی پدیدار میشود. مثلا: در قران که از ابتدا می خوانیم تا سوره نور، در بسیاری از جاها خواننده کلمه فتنه را می بیند. الله در این آیه کلمه فتنه را بصورت نکره (ناشناس) بیان نموده است. شیوع وناشناخته بودن دو اساس نکره بودن است. وقتی می گوییم (آدم آمد) چون آدم نکره است شامل هر چی آدم روی زمین میشود. همچنین در این آیه کلمه فتنه بصورت نکره بیان شده است، وبه جهت نکره بودن همه بدیهای بیان شده در قران و سنت را شامل میشود. واین تهدید را سخت تر می کند، با مخالفت از پیامبر شرک، مصیبت، شکنجه، گمراهی در دین و بلاهای دنیایی را همه بصورت مجازات ممکن است بر سر شخص بیاید.

---

۱. بقره، ۱۹۳
۲. انعام، ۲۳
۳. مطففین، ۱۴
۴. صف، ۵
۵. بقره، ۱۰
۶. توبه، ۱۲۵

کسانی که از پیامبر مخالفت می کنند واز اوامر و چیزهایی که ما را برحذر داشته نافرمانی و اطاعت می کنند، در آیات دیگر بیان شده که در دنیا انواع مجازات به پیشگامشان خواهد آمد.

"تنها الله را عبادت کنید، وبرای ایشان شریک قرار نده، من قبل از قیامت با شمشیر فرستاده شده ام. رزق و روزی من در سایه نیزه من است. خواری و رسوایی برای کسانی است که از من مخالفت می کنند. هرکس خود را به قومی تشبیه سازد از جمله آنهاست."[1]

"یک آدم نزد پیامبر با دست چپش غذا می خورد. پیامبر به او فرمود: با دست راستت غذا بخور! آدم جواب داد: نمی توانم. پیامبر ویرا دعا نمود: دستت نرسد! آدم نتوانست دستش را به دهانش برساند"[2]

"پیامبر سوره نجم را تلاوت نمودند و وقتی به آیه تلاوت رسیدند سجده نمودند و هر کس آنجا بود نیز سجده نمود بجز یک انسان که بجای سجده یک مشت خاک را برداشت و به پیشانی خود مالید و گفت: این برای من کافی است."[3] من او را در روز بدر بعنوان یک کافر کشته شده دیدم.

یکی نمونه دیگر، نمونه ای در روز جنگ اُحُد است. وقتی که پیامبر مکان جنگجویان را تعیین نمودند بدانهایی که روی تپّه بودند امر فرمود که به هیچ وجه و در هیچ شرایطی مکان خود را ترک نکنند. اما اصحاب ازاین امر ایشان مخالفت نموده وچون مرتکب این نهی شده بودن در آن روز بسیاری در معرض امتحان قرار گرفتند.

"و یقیناً الله وعده اش را [در جنگ احد] برای شما تحقّق داد، آن گاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه کن شدنشان می کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کارِ [جنگ و غنیمت و حفظ سنگری که محل رخنه دشمن بود] به نزاع و ستیز برخاستید، و پس از آنکه [در شروع جنگ] آنچه را از پیروزی و غنیمت دوست داشتید، به شما نشان داد [از فرمان پیامبر در رابطه با حفظ سنگر] سر پیچی کردید، برخی از شما دنیا را می خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود، سپس برای آنکه شما را امتحان کند از [پیروزی بر] آنان بازداشت و از شما درگذشت؛ و الله بر مؤمنان دارای فضل است."[4]

امام عبدالرزّاق در مصنّفش این روایتها را بیان داشته است. این اندازه از ترسیدن برای هر مسلمانی که به الله و روز آخرت باور دارد کافی است:

"در غزوه تبوک پیامبر چنین به اصحاب فرمان داد که؛ کسانی که دارای حیوان سواری قدرتمند هستند بیایند تا برویم بجنگیم. در این میان یک آدم از امر ایشان

---

۱. مسند، ۲/۵۰
۲. مسلم، ۲۰۲۱
۳. بخاری، ۱۰۶۷؛ از ابن مسعود (رضی الله عنه)
۴. ال عمران، ۱۵۲

مخالفت نمودند و از شترش افتاد و مرد. اصحاب گمان بردند که آن شخص شهید است، پیامبر به بلال امر فرمود که چنین ندا سردهد؛ به بهشت وارد نخواهد شد.

دریکی از جنگها پیامبر به اصحاب چنین هشدار داد: کسی نجنگد! یکی از اصحاب به دشمن یورش برد و کشته شد. به پیامبر عرض نمودن که فلانی شهید شده است. پیامبر فرمود: آیا بعد از آنکه من شما را از جنگ نمودن نهی نمودم کشته شد؟ جواب دادند: بله، پیامبر فرمود: شخصی که از اوامر من نافرمانی کند، به بهشت نخواهد رفت."[1]

پیامبر نهی کرده بودن خواندن نماز در برخی از اوقات. ویکی از این اوقات زمانی است ما بین بعد از نماز صبح تا زمانی که آفتاب به اندازه یک نیزه از افق طلوع خواهد کرد.

"یک آدم در این وقت به نماز ایستاد، سعید بن مسیب به او گفت: من می ترسم که به تو یک بلا یا یک عذاب دچار شوید. آدم گفت: آیا الله بخاطر خواندن نماز انسان را دچار عذاب می کند. سعید چنین گفت: بخاطر خواندن نماز نیست! بخاطر مخالفت از امر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) الله تو را دچار عذاب خواهد نمود. وآیه را در این باره تلاوت نمودند."[2]

پیامبر برای بستن احرام در حج مکان میقات را تعیین نموده، یک آدم قبل از آنکه به مکان میقات برسد احرام بسته بود. "امام مالیک (رحمه الله) گفتند: می ترسم از اینکه این آدم در دنیا بلا و در آخرت به عذاب گرفتار آید. آدم گفت: بخاطر کسب ثواب بیشتر آنرا انجام داده ام. امام مالیک (رحمه الله) گفتند: آیا گمان می کنی کاری را که پیامبر انجام نداده اند الله بخاطر آن به تو ثواب دهد چه فتنه ای از این بزرگتر؟"[3]

کسانی را که ازمنهنیّات پیامبر اطاعت نکرده و مخالفت می کنند، دچار انواع فتنه و بلا خواهند گشت. واندازه اُخروی عذاب را آیات قران تعیین نموده اند:

"و هر که از الله و رسولش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز نماید، الله او را در آتشی درآورد که در آن جاودانه است و برای او عذابی خوارکننده است."[4]

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: "من امتم همه به بهشت وارد خواهند شد بجز کسانی که خودداری می کنند.

اصحاب پرسیدند: ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چه کسی نمی خواهد به بهشت وارد شود؟

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: کسانی را که از من اطاعت می

۱. مسنَف، ۱۷۹-۱۷۸
۲. سنن الدّارمی، ۴۳۶
۳. فتوا، ۲۰/۳۷۵
۴. نساء، ۱۴

کنند به بهشت می روند و کسانی را که با من مخالفت می کنند از رفتن به بهشت خودداری می ورزند."[1]

در مباحث قبلی نمونه های زیادی را بر تاکید و حمایت از معنای این آیه بیان داشتیم (هرکس از او اطاعت نماید هدایت خواهد شد.) در این باره کسانی را که از پیامبر نافرمانی می ورزند و درمنهنیّات سهل انگاری می کنند، در دنیا دچار بلا و در آخرت به عذابی دردناک گرفتار خواهند شد.

ابن تیمیّه (رحمه الله) درکتابش این مطالب زیبا و درست را بیان میدارد:

"آنچه را که پیامبر برای ما آورده از اخبار و امر و نهی، سعادت دنیا و آخرت در گرو تصدیق اخبار و سخنان ایشان و اطاعت از امر و نهی ایشان است. وشقاوت و بدبختی هر دو جهان زمانی است که از روی هوی وهوس و گمان به اخبار و سخنان پیامبر نگاه نموده و محتوا و شروط آنرا بجای نیاوردن است."[2]

در اینباره نمونه هایی را از اصحاب برگزیده وآنها را بیان می کنیم، اصحاب نسبت به منهنیّاتی که پیامبر فرمان نموده بودند خیلی بدقّت رفتار می کردند. برخی از این نمونه ها را بررسی می کنیم:

انس (رضی الله عنه) می گوید:

"من در خانه ابو طلحه ساقی بودم، آنها شراب می خوردند. صدای یک منادی را شنیدیم. گفت: برو ببین چه شده است! بیرون رفتم و دیدم که منادی در کوچه های مدینه می دود و می گوید: شراب حرام شد. من به داخل رفتم تا که به ابوطلحه خبر دهم، ابوطلحه گفت: برو و این شرابها را بریز! به الله قسم بار دیگر چنین کاری (شرابخواری) نکردند."[3]

امروزه این را بعنوان بلای ضد بشریت قبول می کنند، در حالی که برای این منظوربرنامه ریزی نموده، شرکتهای تبلیغاتی راه انداخته اند وبسیاری تحت عنوان درمان بسوی الکل و شراب رفته اند و یکی از اوامر را ترک نموده اند. درحالی که مردم مدینه چنان خود را تسلیم امر الله نمودند که در کوچه های مدینه جویبارهایی حاصل از ریختن کاسه های شراب جاری شده بود.

در سالهای صدر اسلام هنوز طلا برای مردها حرام نشده بود، پیامبر حلقه ای از طلا بر انگشت نمود و انسانها هم حلقه طلا بر انگشت نمودند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند:

"من انگشتر به انگشت نمودم حالا دیگر آنرا در می آورم، وانگشتر را انداخت. انسانها هم انگشترانشان را درآورده وانداختند."[4]

۱. بخاری، ۷۲۸۰
۲. خلاصه شده
۳. مسلم، ۱۹۸۰
۴. مسلم، ۲۰۹۱

زمانی که طلا حرام گشت پیامبر درانگشت یکی از اصحاب انگشتر طلا دیدند، "پیامبر فرمود: یکی از شما چیزی را که او را به آتش بیندازد بدست می کند؟ آدم سریع انگشتر را درآورد و آنرا بر زمین انداخت.مدتی بعد انسانها به او گفتند که انگشتر را بردار و بفروش تا مشکلی را بدان چاره سر نمایی. آدم گفت:من چیزی را که پیامبر در مورد آن چنین فرموده است را بر نخواهم داشت!"[۱]

سفر تبوک، سفری سخت بود. برخی از اصحاب در آن شرکت نکردند و از امر پیامبر مخالفت نمودند. برخی از اینها کعب بن مالک، مراربن ربیع وهلال بن امیّه (رضی الله عنهم) بودند. وقتی که پیامبر از سفر برگشتند افراد دیگری که شرکت ننموده بودن خدمت پیامبر آمدند و هر کس عذر و بهانه خود را عرض می نمودند. باوجود اینکه پیامبر میدانست که آنها دارند دروغ می گویندبهانه آنها را قبول کردند و برایشان طلب مغفرت نمود. اما این سه نفر ذکر شده آمدند و راست گفتند و هیچ عذری نیاوردند! اما پیامبر بدانها فرمود: بروید و تا زمانی که الله در مورد شما حکم نازل نکرده است منتظر بمانید. وآنها را به خانه هایشان فرستاد وبه انسانها هم گفتکه: با آنها حرف نزنید. کعب بن مالک می گوید:

"در بازار راه می رفتم کسی با من حرف نمی زد. یک روز پیش عموزاده ام قتّاده که اورا بسیاردوست اشتم رفتم. به باغچه قتّاده رفتم و به او سلام دادم. اما جواب سلامم را نداد. از او پرسیدم بخاطر الله به من جواب بده آیه من پیامبر را دوست ندارم؟ هیچ جوابی به من نداد. سه دفعه همان سوال را پرسیدم سپس گفت: الله و رسولش میدانند. چشمانم پر از اشک شد و از آنجا رفتم."[۲]

در این نمونه می بینیم که باوجود اینکه اگر بهترین اصحاب هم باشید. برای رعایت نمودن نهی پیامبر با این افراد حرف نزده اند.

اصحاب چنین بدقت نسبت به منهنیّات رفتار می کردند. واین بدان معناست که بایستی انسانها نیز مانند اصحاب نسبت به منهنیات رفتار و واکنش نشان دهند.

عبدالله بن مغفّل (رضی الله عنه) وقتی که دید یک نفر با تیرو کمان دارد سنگ می اندازد به او گفت که "پیامبر این کار را نهی نموده. آدم سنگ دیگری انداخت وعصبانی شد و گفت: بالله قسم من دیگر با تو حرف نخواهم زد (قهر کرد)"[۳]

ابودرداء (رضی الله عنه) گفت: دو چیز از یک جنس بایستی مانند هم در قیمت فروخته شوند. پیامبر فروش آن به قیمت جدا را ممنوع نموده است. معاویه (رضی الله عنه) گفت: در این هیچ اعتراضی وجود ندارد. ابودرداء (رضی الله عنه) عصبانی شد و گفت: لازم نیست، آیا کسی هست که مرا در مقابل چیزی که این مرد کرده حمایت نماید؟! من آنچه را که پیامبر منع نموده است را به تو یادآوری نمودم.

۱. مسلم، ۲۰۹۰
۲. متفق علیه، بخاری، ۴۴۱۸؛ مسلم، ۲۷۶۹
۳. بخاری، ۵۵۷۹،۴۸۴۱

در حالی که این آدمم نظر مرا می پرسد. بالله قسم در منطقه ای که تو هستی من آنجا نخواهم ماند." سرزمین شام را ترک کردو به مدّینه برگشت.

بعد از بیان این نمونه ها برای هر انسانی پرسیدن این سوالها ضروری است:

* من در خصوص پرهیز از منهنیّات چقدر حساس و دقیق هستم؟

* عکس العمل و واکنش ما در رابطه با کسانی که منهنیّات را انجام میدهند چگونه است ؟

انس (رضی الله عنه) این خطر را تا آن وضعیت احساس نموده و به انسانها نیز هشدار داده است. "شما چنان اعمالی را انجام خواهید دادکه؛ این اعمال در چشم شما خیلی بی اهمیّت هستند اما ما آنها را چنان عناصری می پنداریم که انسانها را هلاک می سازد."[1]

البته این سخنان ایشان در وهله اول مربوط به ما است.زیرا تاثیر قوانین و مقررات یک رئیس یا شرم از یک عیب اجتماعی بر ما بیشتر از تاثیر منهنیّات پیامبر بر ما است! پروردگاربه ما رحم کند، حتی کسانی که نسبت به اوامر ومنهنیّات هم خیلی حساس و ریز بین هستند از کسانی که حدود و اوامر و منهنیات رارعایت نمی کنند،جلوگیری نمی کنند. (امربه معروف و نهی از منکر)

سنّت دین است و اوامر و منهنیّات نیز مربوط به زندگی اسلامی است. پیامبر در همه مقاطع زندگیشان اوامر و منهنیات را تطبیق نمودند. الله راه را برای مسلمانان بوسیله پیامبر کشیدند. سنت از ما می خواهد که همه زندگیمان بایستی برای بندگی الله باشد، وبرای این منظورامر و منهنیات را آموخته وبدانها پایبند بوده و راه دیگری جز این نیست و نخواهد بود. ۱.۲

همچنین جاهلیت و نادانی این عصر یک زندگی را بنیاد نهاده است که می توان گفت: سنت نادانی، که هر مقطع از زندگی را از اوامر و منهنیات و ملزومات تعیین می کند. پیامبر زندگی مسلمان را با سنّت بنا نهاده است، اما آنها می خواهند بر مبنای سنت نادانی خود زندگی کنند. وبسان تطبیق سنّت پیامبر در هر مقطع از زندگی آنها نیز خوردن و آشامیدن، سخن گفتن، وسایل منزل وتیپ و قیافه خود را برمبنای این سنت نادانی طرّاحی و اجرا می کنند. واین سنت نادانی و شیطانی را بوسیله وسایل ارتباط جمعی بصورت سرسام آوری تبلیغ و پخش می کنند.

یواش یواش کار به جایی رسیده که تطبیق نمودن سنت در حوزه عمومی باعث شرم و خجالتی قلمداد میشود. وباعث میشود که نسلی پا به عرصه زندگی بگذارد که تنها اوامر و منهنیات پیامبر را در فضای خصوصی تطبیق کنند.

لازم است که اهل توحید و سنّت در این خصوص حساسیّت و دقت بیشتری بخرج

---

۱. بخاری، ۶۴۹۲

دهند. بایستی سنت را تطبیق نموده و بصورت حکیمانه با نقض سنّت مقابله نمایند. وبرای روئت سنّت در زندگی تا جایی که برایشان امکان دارد تلاش و کوشش نمایند.

درزندگی نسل قبلی عُرف و عادتهایی برگرفته و مطابق با سنت بود، اما سرعت سرسام آور این جهانی شدن دنیا را مانند دهکده کوچکی نمود. دیگر در داخل عُرف و عادت بازتاب و مطابقتی با سنت وجود ندارد. همه دنیا مثل هم می پوشند، می خورند ومثل همدیگر زندگی می کنند. اگر مسلمانان در این خصوص حساس و ریزبین نباشند، سنت در زندگی محو خواهد شد و سنتهای جاهلی بجای آن پدیدار خواهد گشت و بصورت سریعتر در زندگی انسانها پخش و توسعه خواهد یافت!

۴- عبادت نمودن الله بدان شکل که پیامبر به ما نشان داده است:

کلمه توحید شامل دو بخش جداگانه است: (لااله الاالله) بجز الله معبودی دیگر وجود ندارد. این حکم شخص را از شرک و ادیان باطل رها میسازد و به توحید و یکتاپرستی می اندازد. وشخص چنین پیمان میدهد که: پروردگارا تنها تو را می پرستم و بندگییم تنها برای شما خواهد بود.

بخش دوم شامل (محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم) است یعنی شهادت میدهم که پیامبر فرستاده الله است. بندگی و شهادت دراین بخش نیز مانند بخشی است که به الله پیمان داده بودیم. الله این فرستاده را برای ما فرستاده و چطور ایشان بندگی الله را نموده اند ما نیز چنان بندگی و عبادت نماییم. چونکه الله مستقیم ما را مخاطب قرار نداده بلکه برای ما یک فرستاده روانه نموده است. فرستاده ها برای رساندن پیام و ارتباط بوده اند. اما ماموریت پیامبر مخصوص بوده است. وپیامبری ایشان تا روز قیامت برای هر کسی است که می خواهد مسلمان باشد لازم است. ۱.۳

آنچنان که ایشان نشان داده اند عبادت نمودن به معنای ایمان به رسالت و واضحترین نوع شهادت دادن به نبوّت پیامبر است وهمچنین دوم بخش اساسی دعوت و تبلیغ ما دعوت به سنت و دوری نمودن وممانعت از بدعت معنا میدهد.

قبلا در مورد سرمشق نمودن پیامبر، ضرورت پیروی از پیامبر، اطاعت از اوامر و منهنیات پیامبر را بیان داشتیم و تکرار آنرا لازم نمی بینیم. حالا تا جایی که امکان دارد در مورد بدعت بحث می کنیم مخصوصا بدعتهایی که تحت نام نیت خوب و مصلحت شرعی وسپس مطابقت دادن درستی آنها بر اساس سنت پیامبر، حکم آنها، اسباب بوجود آمدن و زمینه اخترع آنها و ضررهای بدعت برای مسلمانان را بیان می کنیم.

بدعت چیست؟

بدعت یک کلمه در زبان عربی است. پیشاپیش استعمال آنرا در زبان عربی بحث

می کنیم.

ریشه و مصدر آن بدع است،بدان معناست که قبلا چیزی مانند آن نبوده اما بعدها بوجود آمده است.[1]

اعراب به هر چه که بعدها از خوب یا بد بوجود آمده است، کلمه بدع را استعمال میکردند. چیزی را که قبلا وجود نداشته و تازه پیدا شده است را (بدعت) نام نهادند.

همچنین الله برای ذات متعالیشان (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) بکار برده است. بدان معنی که؛ "او آفریننده آسمانها و زمین است"[2] در این آیه بدیع به معنای زیبا و ستایش شده استعمال شده است.

برای پیامبر نیز چنین است: (مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ) به معنای؛ "بگو: از میان فرستادگان الله فرستاده ای نوظهور نیستم"[3]

کسانی را که رسالت پیامبر را تکذیب می کنند و به الله افتراء می بندند الله درآیه بیان شده جواب این متهمان را میدهد.یعنی؛ من از میان فرستادگان الله فرستاده ای نوظهور نیستم، بلکه مانند همه پیامبران قبل از من که برای دعوت و انتقال توحید فرستاده شده بودند، هستم.

در اینجا به معنای منفی یا مثبت هیچ توجهی نشده است، بلکه معنای مصدر و ریشه کلمه مورد استعمال بوده است.

به معنای بد و منفی در این آیه به معنای طنز و هجو استعمال شده است (رَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا) "رهبانیتی که از نزد خود ساخته بودند ما بر آنان مقرّر نکرده بودیم، ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی الله را بطلبند ننوشتیم و باز آنها چنان که باید و شاید همه مراعات آن را نکردند،"[4] [5]

براین اساس ما می گوییم که؛ اینجا چیزی را که انجام داده اند به خوب یا بد بودن آن نگاه نمی کنیم، بلکه هر چیزی را که بعدها بوجود آمده باشد را (بدعت) می گویند.

معنای شرعی بدعت:

زبان دین اسلام، زبان عربی است. الله کتابش را با این بان نازل نموده است. ووقتی که فرستاده را تعین نمود، بوسیله فرستاده این پیام را برای انسانها فرستاد. بنابراین

۱. لسان العرب، ۹/۱۳۵
۲. بقره، ۱۱۷
۳. احقاف، ۹
۴. حدید، ۲۷
۵. "و البته ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندانشان نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم، پس آنها برخی به راه حق هدایت یافتند و بسیاری به فسق و بدکاری شتافتند. و از پی آنان باز رسولان دیگر و سپس عیسی مریم را فرستادیم و به او کتاب آسمانی انجیل را عطا کردیم و در دل پیروان (حقیقی) او رأفت و مهربانی نهادیم و لیکن رهبانیّت و ترک دنیا را از پیش خود بدعت انگیختند، ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی پروردگار را طلبند (در کتاب انجیل) ننوشتیم و باز آنها چنان که باید و شاید همه مراعات آن را نکردند، ما هم به آنان که ایمان آوردند پاداش و اجرشان را عطا کردیم و لیکن از آنها بسیاری به راه فسق و تبهکاری شتافتند." (حدید، ۲۷-۲۶)

میدانیم که در زبان عربی کلمات دارای وسعت و تغیرات زیادی هستند. برخیها کلمه را چنان که هست تغیر نداده و بکار می برند و این کلمه را در موضوعات اسلامی نیز استعمال نموده اند و تغیر نکرده است. واساس در این نوع از کلمات ریشه زبانی آن است. مثال: کلمه مریض (بیمار) از این نوع از کلمه ها است وبر روی کلمه بیمار احکام و عبادتها تغیر می کند. مثلا: برای مساله حکم روزه نگرفتن بیمار به زبان عربی نگاه می کنیم. اعراب کلمه بیماری را به چه منظور استعمال کرده اند به معنای اجازه وآسانکاری در حکم نیز پی می بریم.

برخی از کلمات نیز معنای آنها وسیع و پردامنه است. معنای اساسی آن به برخی از چیزها اضافه شده است. مانند کلمه صلاه (نماز) از این نوع از کلمات است. در اصل به معنای دعا است اما اسلام آنرا وسیعتر کرده است وبه معنای یک عبادت در اوقات، اعمال و سخنان تعیین شده می آید.

برخی از کلمات نیز معنای آنها تنگ و کم دامنه شده است وچنان بکار رفته است. کلمه (جهاد) از این نوع از کلمات است. اعراب به هر عملی که با تلاش و کوشش همراه باشد این لفظ را استعمال می کنند. ودر شریعت اسلام، به معنای تلاش نمودن استعمال شده است.

بعد از این مقدمه مختصر می توان چنین بگوییم که؛ در اسلام کلمه محدود به یک معنی را به معنای وسیع و پردامنه استعمال نمودن و یا کلمه ای وسیع و پرمعنی را به معنای کلمه ای محدود بکار بردن در واقع گمراه کننده خواهد بود. وراه را برای تحریف دین و تغیر سنت پیامبر باز نمودن است. مثلا؛ فردی را در نظر بگیرید که نماز را ترک کند و بگوید نماز دعا است و من بجای نماز دعا می کنم... یا کسی را در نظر بگیرید که برای کسب منافع دنیا ودنیاپرستی تلاش بکند وبه آیات نازل شده در مورد جهاد استدلال کند و بگوید: جهاد تلاش است و من دارم تلاش می کنم.

این مقدمه را خوب بخاطر بسپارید و بحث را ادامه می دهیم.

ازنظر شرعی بدعت چیست؟

این کلمه (بدعت) در زبان عربی را از نظر شرعی چگونه تصرف و استعمال نموده اند؟

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین فرمودند:

"براستی بهترین سخن، کلام الله است. وبهترین راه، راه حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) است. هرامری ازامور دینی بعد از پیامبر سرزده باشد و دستور ایشان بر آن امر نباشد بدعت است وهر امر بدعتی گمراهیست وهر گمراهی و ضلالتی جایگاهش دوزخ است."[۱]

پیامبر یک روز بعد از نماز صبح رو به اصحاب نمود در حالی که اصحاب

۱. مسلم، ۸۶۷

چشمانشان پر از اشک و قلبهایشان اندوهگین بود، آنان را وعظ نمود. یکی از میان حاضران گفت: ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این وعظ به الله حافظی می ماند به ما چه توصیه ای می فرمایید؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند:

"شما را به تقوای الله نصیحت می کنم، اگر امیر شما یک برده حبشی هم باشد به سخنانش گوش فرا داده و فرمانش را اطاعت نمایید. کسانی که بعد از من زندگی می کنند اختلافات زیادی را خواهند دید از سنت من و خلفای راشدین تبعیت کنید وخوب بدانها بچسپید. از اموری که بعد از من بوجود می آید پرهیز کنید، چونکه هر چیزی که بعد از من پدید خواهد آمد بدعت است وهر بدعتی نیز گمراهی است و هر گمراهی در آتش است."[1]

با توجه به راهی که این دو حدیث برای ما ترسیم می کنند می توانیم بگوییم: که در اسلام لفظ بدعت از معنای تنگ و کم دامنه رها شده و چنین که بیان شده استعمال شده است.

اول شرح محدود نمودن بدعت؛ از نظر دستور زبان عربی؛ احداث در هر زمینه ای را بدعت می گویند، از نظر شرعی؛ احداث را محدود به مسایل مذهبی نموده و تنها چیزهای احداث شده در دین را بدعت می گوید. اگر این نوآوری دینی نباشد، یعنی؛ الله بوسیله پیامبر دین را کامل نمود، بعد از پیامبر این نوآوری بوجود آمده و در این صورت نیز بدعت است. اگر به دو حدیثی که بیان نمودیم دقت کنید اول محمد (صلی الله علیه وسلم) و سنتش را بحث می کند. وسپس به بدعت اشاره نموده است. استفاده پیامبر از بدعت اگر سنت نباشد، در مقابل سنت هر نوآوری شامل بدعت میشود.

دومین محدود کردن این است که در لغت، بدعت شامل هرچیز بد و خوب نوآوری شده است اطلاق میشود. اما در شریعت تنها به موضوعات بد و منفی اطلاق میشود. وجمله (هر بدعتی نیز گمراهی است و هر گمراهی در آتش است) بدان اشاره می کند.

این توضیحات اشاره به این است که در ادامه این مباحث اینها را بحث خواهیم نمود. اسلام بدعت را نهی نموده است. ودر دین هدف از نهی نمودن از بدعت حفظ دین است. برخیها چنان به کلمه بدعت حساس هستند که می گویند: پس که اینطور است سوار ماشین نشویم یا از تلفن استفاده نکنیم... این شیوه از گزافه گویی در مورد موضوعات بیهوده را اصلا بحث نکنیم بهتر است. بصورت عمومی در دین هیچ سهل انگاری وبی علاقگی قابل قبول نیست، مخصوصا در خصوص بدعت که برای محافظت از سنت به هیچ وجه سهل انگاری در این زمینه قابل قبول نیست. واهل توحید و سنت هرگز چنین چیزی را قبول نخواهند نمود.

۱. ابوداود، ۴۶۰۷؛ ترمزی، ۲۶۷۶

در دین جائی برای مسائل تازه پیدا شده (بدعت) نیست:

دین کامل شده است و پدیدآوردن نوآوری در آن بدان معناست که؛ قبول نموده ایم که دین کم و کاستی دارد.

الله میفرماید:

"امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم"[1]

"و سخن پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد، سخنان او را تغییر دهنده ای نیست؛ و او شنوا و داناست."[2]

الله دین را کامل نموده است واز روی راستی و عدل هیچ کم و کاستی ندارد. برای ایمان آوردن قبول این کامل بودن دین ضروریست. وچنان که در بحث تصدیق بیان نمودیم که؛ تنها اقرار به چیزی به معنای قبول و تصدیق آن نیست بلکه بایستی آنراهمگام با اقرار، تصدیق هم نمود. وبایستی بازتاب این تصدیق در زندگی انسان دیده شود.

فرض کنید در مقابل ما یک لیوان پراز آب است. همچنان شخصی را که یک پارچ آب در دست دارد را کنار لیوان می بینیم و از او می پرسیم که آیا لیوان پراست؟ او هم جواب میدهد بله، لیوان پر است! وهمگام ویرا میبینیم که مشغول ریختن آب در لیوان است. اینجا دو احتمال وجود دارد. یا شخص به ما دروغ گفته که لیوان پر از آب است.یابا ما دشمنی می ورزد.

کسانی که باوجود سنت پیامبر بدان عمل ننموده و مشغول بدعت و نوآوری در دین هستند بسان مثالی هستند که بیان نمودیم. باوجود اینکه الله می فرماید: دین کامل شد، اما بازهم مشغول نوآوری در دین هستند. با این حال یا حکم الله را که فرموده دین کامل شده است را تکذیب می کنیم، یا گمان می بریم که الله با ما دشمنی دارد. از امامان اهل سنّت امام مالک (رحمه الله) می فرمایند: {چنانچه کسی چیزی را در دین بوجودآورد وادعا نماید که خوب است. در حقیقت به وظیفه محمد (صلی الله علیه وسلم) اهانت نموده است. زیرا که الله می فرماید: امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم... در این صورت چیزی را که آن روز دین نبوده امروز نیز دین نیست}[3]

امام مالک (رحمه الله) با این سخنشان بر دو اساس دین دقت نموده است. یکی اینکه؛ دین کامل شده است ودوم اینکه؛ پیامبر همه دین را کامل و شامل به ما رسانده است. نوآوری کسی در این بدان معناست که؛ پیامبر همه رسالتش را به مانرسانده است و به وظیفه پیامبر اهانت نموده است.

"ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی

۱. مائده، ۳
۲. انعام، ۱۱۵
۳. الاعتصام، ۱/۴۹

پیام الله را نرسانده ای. و الله تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛ قطعاً الله گروه کافران را هدایت نمی کند."[1]

پس براین باور بودن که پیامبر رسالت خویش را به انسانها نرسانده در اصل به وظیفه ایشان اهانت کرده اید. بنابراین نوآوری نمودن به گمان اینکه این نوآوری خوب است دوراه را پیش شخص قرار میدهد.

* اگربراین باورباشد که این نوآوریها در دین خوب و مناسب با دین است وبهمین خاطر آنها را بوجودآورده در این صورت پیامبر را متهم به خیانت و به وظیفه ایشان اهانت نموده است.

* اگر بر این باورباشد که این نوآوریها بد و نامناسب هستند، در این صورت بر علیه نوآوری خود شهادت داده است.

با توجه به این قسمت از آیه بیان شده... بر شما نعمتم را تمام کردم... بحث را ادامه میدهیم:

در اینجا این سوال به ذهن خطور می کند. اگر دین کامل شده است چنین نعمتی چگونه است؟

این نعمت در قالب حفاظت از دین بیان شده است، این سخن،پیامبران قبلی را شامل نمی شود. بعداز وفات پیامبران قبلی عالمان دینی ومدیران پیوسته برای مردم عبادات، مراسم و برنامه های تازه ای را احداث نمودند. تاکه در زمان معینی الله پیامبران رابا دین سازگار با فطرت و آیین از دست رفته فرستاد. اما مدیران و عالمان بر مبنای هوی و هوس یکسری عرف و عادت را به جای دین قرار دادند. واین اعمال را برای استثار دین و به بردگی کشیدن انسانها انجام میدادند و دین آنها تحریف شده نام نهاده شد و این یک حقیقت است.

الله دین را تکمیل نموده است و دین را از عالمان دینی، مدیران،تاجران دین و شرِّ هوی و هوس محفوظ نموده است. می توان در جواب کسانی که می خواهند در دین نوآوری کنند بگوییم: دین کامل شده و احتیاجی به نوآوری شما در دین نیست و مانع نوآوری آنها شویم.

درطول تاریخ کسانی را که از خارج یا در جهبه مقابل ایستاده اند وبا اسلام دشمنی نموده اند، نتوانسته اند به خواسته های خود برسند. چونکه امت اسلام، یک امت مجاهد وبیدار است و هستند قهرمانانی که با ایثار و فداکاری در مقابل این نوع از جبهه ها عکس العمل نشان داده اند. همچنین نفوذاین دشمنی در قالب مخفیانه وتحت پوشش دین نیز بعید و امکان پذیر است. اهل بدعت و نوآوری از جمله کسانی هستند که درداخل وبا نام دین با دین دشمنی می کنند. فکر کنید کسی بداخل این امت بیاید و بگوید: پیامبرتان راهی ناقص را برایتان بجای گذاشته، با این حال انتظار دارید این راه محمد (صلی الله علیه وسلم) شما را به الله نزدیک کند، آنرا

۱. مائده، ۶۷

رها کنید و یک راه و الگوی دیگر انتخاب کنید چونکه سنت او ازجمله عبادات، اخلاق و مراسمات بدرد این عصر نمی خورد! این سخنان برای کسانی که خود را به امت محمد (صلی الله علیه وسلم) نسبت میدهند و حتی اگر شخص گناهکاری هم باشد سخت و گران خواهد آمد و این سخنان را هیچ یک از فرقه های اسلامی قبول ندارند و بهش محل نمی گذارند. اما چنانچه مثل همان حرفها را در قالب و پوشش دین بگویند، مورد پسند عده ای بوده و آنرا در جای دین و سنت قرار میدهند. پس ادعای شخص بدعتگذار همانند ادعایی است که در بالا بحث نمودیم. زیرا که شخص بدعتگذار بر این باور است که سنت پیامبر ناقص و ناتوان است بهمین خاطر اقدام به نوآوری می کند.

بله، دین اسلام کامل شده و الله آنرا از تحریف محافظت نموده است.

واین چنان نعمتی است که؛ یهودیها هم نعمت بودن این دین را باور دارند و بدان غبطه (حسرت،رشک) می خورند.

"یک یهودی پیش عمر (رضی الله عنه) آمد و گفت:

- شما مسلمانان یک آیه قرایت می کنید، شاید اگرآن آیه برای ما نازل می شد ما آنروز را جشن اعلام می کردیم.

- عمر (رضی الله عنه) فرمودند: کدام آیه؟

- یهودی گفت: آیه اینکه "امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم..."

- عمر (رضی الله عنه) فرمودند:

بالله سوگند آن آیه در روز جمعه وعرفه نازل گشت..."[1]

دین چطور آسیب دیده و خراب میشود؟

پیامبر خبر داده اند که؛

"پروردگار، قبل از من برای هر قومی پیامبری را فرستادبصورتی که به سنت پیامبرشان چسپیده و پیامبر را در تطبیق راهش همکاری نمودند واصحاب و یاور او شدند. انجام می دهند چیزی را که بدان امر شده اند، بعد از اینها قومی خواهد آمدکه آنچه را که پیامبرشان آنها را از آن نهی نموده است را انجام میدهند. هرکس با دست با آنها جهاد کند او مومن است، هرکس با زبان با آنها مجادله و مبارزه کند مومن است و هر کس با آنها با قلب جهاد کند (از آنها نفرت داشته باشد) مومن است. هرکس اینها را انجام ندهد باندازه دانه خردلی ایمان ندارد."[2]

این حدیث در مورد هرچیزی که موجب آسیب و لطمه زدن به دین شود عمومیّت دارد. می فهمیم که پیروان پیامبران بعد از پیامبران به دو گروه تقسیم میشوند:

۱. بخاری، ۴۵؛ مسلم، ۳۰۱۷
۲. مسلم، ۵۰

* کسانی که به سنت پیامبرانشان چسپیده و راه پیامبرانشان را در زندگی تطبیق نموده اند. وبعد از وفات پیامبرانشان عنوان حواریّون و اصحاب را بدانها داده اند و واقعا این چه شَرَف بزرگی است.

* کسانی که با پیامبرانشان دشمنی نمودند و دین را تحریف نمودند. ومبارزه و مجادله این گروه نشانه ایمان است. وازبارزترین علامتهای کسانی که با پیامبر دشمنی می کنند این است که: آنچه را که بدان امر شده اند انجام نداده و آنچه را که از آن نهی شده اند انجام میدهند.

حالا بدعتگذار از جمله کسانی است که به آنچه که بدان امر نشده است را انجام میدهد. الله و پیامبر وی را به اطاعت امر می کنند اما وی خود را مشغول نوآوری میسازد. هر چقدر برای حفظ دین وتقویت ایمان فردی با این طایفه مبارزه کنید به همان نسبت ایمانت بیشتر خواهد شد. اینجا میدانیم که برای داخل شدن به امت محمد (صلی الله علیه وسلم) و به ارث بردن سنت ایشان بایستی نه تنها با بدعت مبارزه کنیم بلکه ضروریست با بدعتگذار نیز مبارزه و مجادله نماییم. واین مبارزه هم به دو صورت امکان پذیر است:

* بایستی به سنتهای پیامبر دست گرفته و راه خود را مطابق با این سنتها تعیین نموده تا بتوانیم حق این سنتها را ادا نموده باشیم.

* باطل بودن بدعت را آشکار ساخته و از اهل بدعت دوری و فاصله گرفته وبا مجادله نمودن پیوسته آنها باطل بودن آنها را اثبات و آنها را از بین ببریم.

شرط قبولی اعمال:

عمل نمودن به بدعت؛ در حقیقت قماربازی کردن با دین است و خود را دچار خسران نمودن است که از بزرگترین خسارتهای آن سرخوردگی در آخرت است.

"پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند."[۱]

در این آیه می فهمیم که؛ گرفتن پاداش برای کننده عمل بردوقسم است. سعادتمند کسانی که درآخرت پاداش عملشان را بنحو احسن دریافت می کنند و بدبخت کسانی اند که در روز آخرت پاداشت عملهایشان را دریافت ننموده وخسارتمند خواهند بود.

همچنان که این آیه بیان میدارد:

"و به سوی آنچه (در حال کفر) انجام داده اند از عمل ها رو می آوریم، پس آنها را غباری پراکنده (در هوا) قرار می دهیم."[۲]

"آیا خبر حادثه هولناکی که [همه انسان ها را از هر سو] فرا می گیرد، به تو رسیده

۱. کهف، ۱۱۰
۲. فرقان، ۲۳

است؟ در آن روز چهره هایی زبون و شرمسارند؛ (آنان که همواره در دنیا) کوشیده اند و خسته شده اند (و سرانجام سودی نیافته اند) در آتشی سوزان درآیند."[1]

برخی هم پاداش عملهایشان را گرفته و رُخسار آنها نورانی و ی درخشد.

"در آن روز چهره هایی شاداب و باطراوت اند از تلاش و کوشش خود خشنودند در بهشتی برین اند."[2]

در آیه بیان شده قبلی الله برای قبولی اعمال دوشرط را بیان نموده است:

۱) اعمال ما بایستی صالح و مطابق با سنت باشند.

۲) وبایستی در آن هیچ نوع شرکی وجود نداشته باشد یعنی از روی اخلاص باشد.

ابن کثیر (رحمه الله) چنین می گوید: {...عمل صالح،عملی است که مطابق با شریعت است وهیچ شرکی در آن نیست! یعنی اعمالی که تنها برای خشنودی الله انجام داده میشود. این دو شرط برای قبولی اعمال ضروری است. بایستی عملت خالص و مطابق با سنت پیامبر باشد.}[3]

"آري! هرکس خالصانه روبه الله کند و نیکوکار باشد، پاداش او درپیش پروردگاریش محفوظ است، و نه بیمي بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید (و بهشت و سعادت اخروي در انحصار هیچ طائفه و نژاد خاصّي نیست)."[4]

این آیه شرط برای قبولی عمل و گرفتن پاداش را بیان نموده است، همگام با اینکه عمل تنها برای رضای الله باشد بایستی عمل نیکو هم باشد.

{عمل مقبول دارای دوشرط است، اولی آن است که؛ از روی اخلاص باشد یعنی تنها برای خشنودی الله باشد ودوم اینکه؛ بایستی مطابق با سنت پیامبر باشد. واگر عملی را از روی اخلاص انجام دهید اما مطابق با سنت نباشد قابل قبول نخواهد بود.}[5]

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می فرماید: "هر کس عملی را انجام دهد که دستور ما برآن نباشد، آن عمل قابل قبول نیست و مردود است."[6]

راهبین (پارسای ترسایان) هرچند عمل آنها از روی اخلاص و برای الله است اما چون مطابق با سنت

پیامبر نیست عمل آنها قابل قبول نیست و مردود است.

اگر عمل مطابق با سنت پیامبر نباشد این گمراهی است، واز همه خطرناکتر آن است در روز قیامت بدانها گفته میشود که اعمالتان قابل قبول نیست.

---

۱. غاشیه، ۴-۱
۲. غاشیه، ۱۰-۸
۳. در تفسیر آیه، ۱۱۰ سوره کهف
۴. بقره، ۱۱۲
۵. ابن کثیر (رحمه الله)
۶. مسلم، ۱۸-۱۷

"هر کس عملی را انجام دهد که دستور ما برآن نباشد، آن عمل قابل قبول نیست و مردود است."[1]

"هرکس عملی راکه در دین ما نیست پدید آورد عمل او مردود است"[2]

اینجا می فهمیم که؛ آنچه در دین بصورت نوآوری پدید می آید، بی اساس است. زیرا که اعمالی را که مطابق با سنت نباشد الله آنها را مردود می کند. پیامبر در این رابطه چنین حکم روشن و واضحی قرار داده اندوبا کسی که ادعا می کند بدعت خوب و زیباست بحث و گفتگو امکان ندارد.

نمی توان الله را تنها با طرز فکر رازی نمود:

بدعتگذار برای راضی و خشنود ساختن الله اقدام به احداث بدعت می کند. بدعتگذار گمان می برد که با این احداث بیشتر به الله نزدیک خواهد و خشنودی الله را کسب می کند. بدعتگذار باستی بداند که با عقل نمی توان الله را خشنود ساخت. شاید اگر انسانها می توانستند با عقل خود راه راضی ساختن الله را پیدا می کردند الله پیامبران را نمی فرستاد. پیروی نمودن بدعتگذار از آنچه که خود یا دیگران ازبدعت پدید آورده اند و گمان می کنند کار خوبی است تنها سوءظن و گمانی بیش نیست.

قصه سه صحابه بیانگر این قضیه است. سه صحابه برای سوال در مورد عبادتهایی که انجام میدهند خدمت پیامبر رسیدند. وپیش پیامبر هر کدام عبادتهای خود را بیان نمودند، یکی از آنها گفت: بالله قسم که من شبها نمی خوابم و نماز می خوانم، یکی دیگر از آنها گفت: من هر روز روزه می گیرم و دیگری هم گفت: من ازدواج نمی کنم. دقت نمایید که اینجا سه صحابه برای نزدیک شدن وخشنودی الله و بدست آوردن پاداش بیشتر بر مبنای عقل خود هر کدام راهی را انتخاب نموده اند. وقتی که آنها اعمال خود را به پیامبر ارائه دادند پیامبر بدانها چنین خاطرنشان نساخت که؛ در پیامبر برای شما بهترین الگو و سرمشق وجود دارد! پیامبر آنها را صدا زد ومانند شیوه بدعتگذارها آنها را ستایش ننمود که بگوید: ماشاءالله چه قرار ومدار خوبی گذاشته اید! بلکه بدانها چنین فرمود:

"بدون گمان من میخوابم و نمازشب هم می خوانم، برخی اوقات روزه می گیرم و برخی اوقات نیز روزه دار نیستنم، من ازدواج هم می کنم و هرکس از سنت من رویگردان شود از من نیست."[3]

پیامبر در مقابل عمل مشروع صحابه که با سنت ایشان ناسازگار بودند چنین واکنش نشان دادند. عجبا اگر بدعتی که هیچ اثری از سنت نیست و مخالف با سنت است واکنش پیامبر چگونه خواهد بود؟

---

۱. مسلم، ۱۸-۱۷

۲. مسلم، ۱۸-۱۷

۳. متفق علیه، بخاری، ۵۰۶۳؛ مسلم، ۱۴۰۱

حتی اگر صحابه هم باشد، هیچکس حق ندارد که بجز سنت پیامبر چیز دیگری را پدید آورد. حتی اعمال مشروع نیز از معیار سنجش پیامبر رد نشده اند و مردود بوده اند، چه برسد به اینکه بدعت مخالف شریعت باشد،اصلا فکرش را هم نکن.

بله، با توجه به کامل بودن دین، بایستی اعمال برای مقبولیّت دارای دوشرط بیان شده باشند یعنی مطابق با سنت وتنها جهت خشنودی الله باشد. واین دلیل بر آن است که برای راضی ساختن الله نمی توان در دین نوآوری نمود.

علل پیدایش و گسترش بدعت:

۱- نادانی (جهالت):

بارزترین سبب بوجود آمدن بدعت، نادانی است. پیامبر با سخنان و اعمالش قران کریم را بنحو احسن تفسیر نمودند. آگاهی نداشتن به سنتهای پیامبر سبب میشود که انسان بدعت احداث نماید. چونکه کسانی که خود را به اسلام نسبت میدهند میداند که برای کسب خشنودی الله بایستی اعمال صالح انجام داد. و در این صورت انسان تنها دو راه را در مقابل دارد: یا با تمسّک جستن به سنتهای پیامبر، به الله نزدیک میشویم. یا بر اساس بدعتهایی عمل می کنیم که هیچ اصل و اساسی ندارند و مطابق با سنت نیستند...

وقتی به مجتمعهایی که بدعت در میان آنها زیاد است نگاه می کنیم چیزی که در نگاه اول توجه ما را به خود جلب می کند این است که این مجتمعها از سنت بی خبر هستند و آگاهی چندانی از سنت ندارند. این جهالتشان چنان گمانی را در آنها بوجود می آورد سنت نمی تواند جوابگوی عبادت آنها باشد. و بر مبنای این گمان اشتباه شروع به احداث بدعت می کنند.

مثلا؛ برای یادالله و ذکر نمودن... در قران و سنت آیات زیادی مسلمانان را به انجام این عمل تشویق نموده است ودر این رابطه از بس آیات زیادی هست که اکثریت سلف صالح، بعد از عبادتهای فرض این عمل را بافضیلت قلمداد نموده اند.

وقتی که الله و پیابرش ما را تشویق به ذکر نموده آیا میشود ما را بیهوده و سرگردان رها نموده باشند؟ یا به نسخه های ذکرشیخها و پیران طریقت نیازی خواهیم داشت؟

کسی که بخوبی از سنت آگاه است ودر طول زندگی شبانه روزی اذکار صحیح و بیان شده را می خواند، درک خواهد نمود که دیگر نیازی به نسخه و لیست ذکر هیچ شیخ و پیری ندارد. اما در مقابل کسی که نسبت به سنت نادان است، برای ذکر الله نیاز به لیست و نسخه شیخ وپیر طریقتش دارد. در حالی که بهترین اذکار و با تقواترین شخص محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) است. این بدعتگذارها از کجا بدینگونه از عاقبت و سرانجام خود مطمئن است؟! ازکجا این همه کرامت و

بخشندگی را بدست آورده؟! چگونه اتوماتیکوار بعد از وفاتشان این لیست و نسخه ها را آماده نمود؟!

باتوجه به بررسی سنت درک می کنیم که؛ پیامبر برای مسلمانان از زمانی که صبح چشمانش را باز می کند تا موقعی که می خوابد برای هر لحظه سنتی وجود دارد.[1]

این را میدانیم که؛ الله در کتابش همه قاعده و اصول را قرار داده اند و پیامبر با توجه به وظیفه خودشان و برای جلوگیری از اختلاف بین انسانها این قواعد را به ما رسانده است. در غیر اینصورت اگر هر کس از جانب خود سعی در رساندن و توضیح این قواعد به انسانها بکند. هر انسان باتوجه به رشد جامعه، شخصیت و دانش خود سعی در تفسیر و توضیح آن می کند و آن نخواهد بود که پروردگارمی خواهد. بدین سبب منشاء پیدایش اختلاف میان انسانها میشود. وکتابی را که الله جهت همبستگی و جمع شدن انسانها نازل فرموده به کتابی مبدل خواهد گشت که، انسانها را به پارچه پارچه شدن و دارای اختلاف سوق میدهد. چونکه مخالف با تفسیری که پیامبر از قران بیان داشته به تعداد کسانی که قران می خوانند تفسیر و توضیحات مختلف صادر خواهد شد.

"اي فرستاده (الله، محمّد مصطفي!) هر آنچه از سوي پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و كمال و بدون هيچ گونه خوف و هراسي، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت كن)، و اگر چنين نكني، رسالت الله را (به مردم) نرسانده‌اي (و ايشان را بدان فرا نخوانده‌اي. چرا كه تبليغ جميع اوامر و احكام بر عهده تو است، و كتمان جزء از جانب تو، كتمان كلّ بشمار است). و الله تو را از (خطرات احتمالي كافران و اذيّت و آزار) مردمان محفوظ مي‌دارد (زيرا سنّت الله بر اين جاري است كه باطل بر حق پيروز نمي‌شود. و) الله گروه كافران (و مشركاني را كه درصدد اذيّت و آزار تو برمي‌آيند و مي‌خواهند برابر خواست آنان دين الله را تبليغ كني، موفّق نمي‌گرداند و به راه راست ايشان) را هدايت نمي‌نمايد"[2]

این آیه بروشنی وظیفه پیامبر را به ما بیان میدارد:

"(پيغمبران را) همراه با دلائل روشن و معجزات آشكار (دالّ بر پيغمبري ايشان)، و همراه با كتابها فرستاده‌ايم، و قرآن را بر تو نازل كرده‌ايم تا اين كه چيزي را براي مردم روشن سازي كه براي آنان فرستاده شده است (كه احكام و تعليمات اسلامي است) و تا اين كه آنان (قرآن را مطالعه كنند و درباره مطالب آن) بينديشند."[3]

"(الله همگان را زنده مي‌گرداند) تا اين كه براي ايشان روشن گرداند چيزي را كه درباره آن اختلاف مي‌ورزند (كه به طور خاصّ رستاخيز و به طور عام همه اموري

۱. دراین باره احادیث فراوانی همراه با تفصیلات آنها بوسیله امامان در کتابهایی جمع بندی شده است، از جمله کتب سته از امامان، اعمال شب و روز امام نسائی، کتاب الاذکار امام نووی (رحمه الله) از این کتابها هستند. کتابهای جیبی زیادی هم مانند ذکرهای صبح و شام و... وجود دارد.

۲. مائده، ۶۷

۳. نحل، ۴۴

است که پیغمبران با خود آورده‌اند) و این که کافران بدانند که ایشان (در آنچه راجع به شرك و رستاخیز مي‌گویند) دروغگویند."[1]

بهمین خاطر الله همراه با کتاب حکمت را بیان میدارد.حکمت بدان معناست که یک چیزرا به بهترین شیوه و مناسبت ترین زمان در جای خود قرار دادن وانجام دادن است. الله حکمت را با کتاب بیان نموده، چونکه بدان شکل که خواسته اند وبرای مطابقت درست آن در زندگی، بینش پیامبردر این باره چطور بوده است را بیان میدارد.

"(اي پیغمبر!) اگر فضل و رحمت الله نبود (و پیام آسماني و رحمت صمداني تو را در بر نمي‌گرفت)، دسته‌اي از آنان مي‌خواستند که تو را گمراه سازند، ولي جز خویشتن را نمي‌توانند گمراه سازند (چون الله تو را از کید و مکر آنان باخبر مي‌گرداند و بینش تو حق را تشخیص مي‌دهد). آنان نمي‌توانند کمترین زیاني به تو برسانند، چرا که الله کتاب (قرآن را که ترازوي جداسازي حق از باطل است) بر تو نازل کرده است و حکمت را (به دل تو القاء نموده است) و چیزي (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمي‌توانستي (جز در پرتوِ وحي) آن را بیاموزي و بداني. فضل الله در حق تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است."[2]

"یقیناً الله بر مؤمنان (صدر اسلام) منّت نهاد و تفضّل کرد بدان گاه که در میانشان پیغمبري از جنس خودشان برانگیخت. (پیغمبري که) بر آنان آیات (کتاب خواندني قرآن و کتاب دیدني جهان) او را میخواند، و ایشان را (از عقائد نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه میداشت و بدیشان کتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزانگي (یعني اسرار سنّت و احکام شریعت) میآموخت، و آنان پیش از آن در گمراهي آشکاري (غوطهور) بودند. (هر یك از) آنان (چه دینداران و چه بیدینان) براي خود جاه و مقام، و جا و مکاني در پیشگاه الله دارند (و برابر و یکسان نیستند) و الله میبیند آنچه را که انجام میدهند (لذا درجات و درکات هر یك را برابر کردار و رفتارشان تعیین مینماید و به هرکس آن دهد که سزد)."[3]

نادانی در موضوع سنت قولی و عملی پیامبروفهم اشتباه انسانها از آنچه الله خواسته سبب میشود که انسانها بدعت احداث نمایند.

در این رابطه این مثال را بیان میداریم:

در یک مجلس که انسانهایش هر روز همدیگر را می بینند در هر دیدارشان همدیگر را در آغوش می گیرند. در این میان که یک طلبه علم شرعی شاهد این ماجرا بود بدانها اعتراض نمود که این عمل آنها مخالف با سنت است. در مجلس کسی که کمی از دین میدانست اعتراض نمود و چنین گفت: الله انسانها را به برادری و دوستی برای دلگرم نمودن همدیگر تشویق نموده است، در آغوش گرفتن وسیله ای است برای ابراز

۱. نحل، ۳۹
۲. نساء، ۱۱۳
۳. ال عمران، ۱۶۴

این برادری. وقتی که برادری واجب است ابزار ابراز و کمک کننده به این عمل نیز واجی میشود. واگر واجب هم نباشد دست کم مستحب خواهد بود.

طلبه جواب میدهد... امام ترمزی در حدیثی چنین روایت می کنند:

"یک شخص پیش پیامبر آمدو از ایشان پرسید:

- ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اگر در راه دوستانمان را دیدیم آیه بدانها تعظیم (دست به سینه) شویم؟

- پیامبر فرمودند: خیر.

- دوباره پرسیدند: آیا آنها را درآغوش بگیریم و ببوسیم؟

- پیامبر فرمودند: خیر.

- دوباره پرسیدند: آیا دست آنها را بگیریم و به آنها دست بدهیم؟

- پیامبر فرمودند: بله."[1]

همچنان در حدیثی دیگر روایت شده که پیامبر از سفری دراز مدت برگشتند، جعفر و زید بن حارثه (رضی الله عنهما) را دیدند وآنها را درآغوش گرفتند. تنها این را صحابه انس (رضی الله عنه) بدان اشاره می کندکه این درآغوش گرفتن زمانی مشروع است که؛ "سفر درازمدت باشد و یا زمان از هم جدا شدن و دوری از دیدار همدیگر زیاد باشد."[2]

باتوجه به مثال قبل گرفتیم دفاع شخص از اینکه در هر دیدار همدیگر را در آغوش گرفتن برای ایجاد برادری ودلگرمی، کاری مناسب و با نیت خوب باشد. بله، پروردگارند به ایجاد برادری و دوستی امر فرموده است اما گمان اینکه برای ایجاد این رابطه در آغوش گرفتن، راهکاری مناسبی و زیبا است، تصور درستی نیست! چرا که الله پیامبر را که بر ای رساندن اوامرش به انسانها فرستاده است، در زندگیشان چنین رفتار ننموده اند. پس نادانی در مورد سنت سبب میشود که شخص به فرمانهای اصلی چسپیده و به سنتها توجهی ننموده و راه را برای ورود و احداث بدعت بجای سنت و مخالف با سنت هموار سازد. واز همه خطرناکتر آن است که بدعتگذار به اوامر عمومی اسلام نگاه نموده و جزییات را قبول نمی کند. (مثلا اینکه اسلام دین رحمت است و شخص با این بینش از کافران نفرت نداشته و با آنها جهاد نمی کند.)

یک نمونه دیگر در این باره درمورد فاتحه ای است که در مراسم سوگواری و تعزیه برای مرده می خوانند. وقتی از کسانی که مرتکب این عمل میشوند سوال می کنید چنین جواب میدهند: ...پیامبر به ما امر نموده که برای مرده نموده و برایش طلب مغفرت بکنیم! فاتحه نیز در اصل یک دعا است و ما که فاتحه را حفظ نموده ایم به نیت دعا آنرا میخوانیم. این نوع از منطق و طرز فکر کردن آنها کاملا مخالف با سنت

۱. ترمزی، ۲۷۲۸؛ ابن ماجه، ۳۷۰۲

۲. ابوداود، ۵۲۲۰؛ ترمزی، ۲۷۳۲

است. چونکه اگر دعا کردن می خواهید پیامبر ما را بی چاره سر نگذاشته بلکه چطور ایشان دعا نموده اند بدان شکل دعا نماییم. در حالی که ملّاها (پیشوای مذهبی) این نوع قیاس را ترک ننموده اند.

امام مسلم (رح) بُریده و مادرمان عایشه (رضی الله عنها) این دعا را هنگام زیارت قبر از پیامبر نقل می کنند:

"السلام علیکم ای اهل این دیار، شما قبل از ما رفته اید وما نیز یک روزاگر الله بخواهد به شما ملحق می شویم."[1]

هرچند که یک بدعت را با نیت خوب احداث نمایید در اصل بجای آن یک سنت را فراموش و از بین برده اید وبدعتگذارها می خواهند که انسانها پیامبران را الگو و سرمشق قرار ندهند وآنها را از پیامبران دور سازند. از همه عجیب تر آن است که اینها متنها و چیزهایی با کلمات بیشتر و سخت تر از دعای سنت پیامبر را حفظ می کنند. در حالی که ادعا می کنند دعای سنت پیامبر حفظ کردنش برای انسانها سخت خواهد بود و اینجا این سوال به ذهن انسان عاقل خطور می کند که؛ اینها با سنت چرا لجبازی و دشمنی می ورزند؟

از امام شاطبی (رحمه الله) در مورد اینکه دلایلی که به عموم دلالت دارد، این جزییات را بیان میدارد:

{دلایلی که به معنای عموم دلالت دارد سه قسم است.

۱) دلایلی که به معنای عموم دلالت می کند؛ یعنی معنایی را که دلالت می کندبطور مداوم یا بسیاری بدان عمل می کنند. مانند: طهارت، نماز، خریدو فروش، نکاح و... در این رابطه دلایل هم مانند عمل به اعمال عمومیت دارد.

۲) دلایلی که با توجه به برخی اوقات و یا وضعیتهای خاصی که بدانها عمل میشود، این دلایل آن اندازه که بدانها عمل میشود عمومیت دارد.

۳) دلایلی که اصحاب هیچ وقت بدانها عمل ننموده اند و شاید اگر این دلایل را کسانی که بعدها از اصحاب و تابعین که آمده اند، عمومی معنا میداد بدان عمل میکردند.}[2]

و بعد از آن. بر این اساس می توانیم بگوییم که؛ مسلمانانی که میخواهند سنت را زنده کنند و بدعت را از بین ببرند بایستی که به این اصول دقت نموده و پایبند باشند:

عمومی؛ وقتی که این عمل عمومی با توجه به آیات قران ثابت شده است بایستی به سنت نگاه کنیم. تا بدانیم که آیا درک و فهم مااز آن عمل عمومی مانندآن است که پیامبر و اصحاب بدان عمل نموده اند؟ شاید اگر فهم و عمل ما بسان عمل پیامبر و اصحاب نبود، حتما در فهم ما اشتباه و مشکلی وجود دارد. زیرا که امکان ندارد عمل

۱. مسلم، ۹۷۵-۹۷۴
۲. موافقات، صفحه، ۵۰

پیامبر و اصحاب اشتباه باشد! چونکه آنها پیشگامان هدایت و راهنمایی و از جانب الله بدیشان مژده داده شده که بهترین اجتماع هستندو الله از آنها راضی گشته است.

واز این فهم زشت تر این است که؛ اگرعمل به یک آیه را عمومی دانستند، درحالی که پیامبر این را ممنوع نموده است، وبنام دین آنرا انجام داده و با پیامبر مخالفت می کند. و بدین صورت شیطان آنها را فریب داده و آنها را به عذابی دردناک دچار میسازد. برای این مثاله یک نمونه عملی را می آوریم:

"پیامبر هر زمان که وارد مسجد شده اند دو رکعت نماز تحیه المسجد خوانده اند و مسلمانان را به خواندن آن امر فرموده اند تا جایی که شخصی داخل مسجد شد و نشستند پیامبر به او فرمان نمود که بلند شود و نماز تحیه المسجد را بخواند."[1]

حالا اگر گروهی مسلمان به مسجد وارد شوند و بخواهند که این نماز را بخوانند ویکی از آنها بگوید: بیایید این نماز را به جماعت بخوانیم! چونکه پیامبر فرموده: "هر کس نمازش را با جماعت بخواند ثوابش ۷۲ مرتبه بیشتر از فردی است که تنها نماز میخواند."[2]

دراین وضعیت آنچه که ممکن است انجام شود این است که؛ در عصر پیامبر نیز انسانهااین مساله را میدانستند و گاه بوده بصورت دسته جمعی هم به مسجد آمده اند. پیامبر این نماز را به جماعت نخوانده و اصحاب نیز چنین نکرده اند. یا آنها بصورت بایسته و شایسته آنرا به ما آموزش نداده اند یا اینکه درک ما از این مساله دارای مشکل و اشتباه است. امکان ندارد آنها اشتباه کرده باشند، بلکه آنها آنرا بصورت کامل به ما رسانده اند. وتنها مساله این است که فهم و درک ما از مساله اشتباه است. وتنها نادانی و آگاه نبودن از سنت سبب شده که این دو مساله را باهم آمیخته و به امید گرفتن ۷۲ مرتبه اجر بیشتر چنین فهمی را درست دانست که می توان با جماعت نماز را ادا نمود.

اجازه بدهید مثال دیگر را درمورد خواندن قران بیاوریم:

قران کلام الله است، در میان اذکار از همه دارای فضیلت بیشتر، تلاوت قران است. وتلاوت کننده برای هر حرف آن ۰۱ اجر خواهد گرفت. "مومنانی که قران تلاوت می کنندمانند آنها در طعم و بو بسان میوه اترجه (بالنگ) است"[3]

مثلا شخصی با عمومیت دادن به این مساله و با استدلال بدان بگوید: من می خواهم پیش الله اجر کسب کنم و نزدیکترین بنده به الله باشم به همین خاطر در بهترین رکن که رکوع و سجده است من قران می خوانم! شخصی با چنین درک چه خواهد شد؟

پیامبر چنین میفرمایند:

۱. امر به این نماز در بخاری، ۴۴۴؛ مسلم، ۷۱۴؛ و شدار به اصحاب برای خواندن آن بخاری، ۹۳۰؛ مسلم، ۸۷۵
۲. بخاری، ۶۴۵؛ مسلم، ۶۵۰
۳. بخاری، ۵۴۲۷؛ مسلم، ۷۹۷

"دقت نمایید! من در رکوع و سجده تلاوت قران را نهی نموده ام، در رکوع الله را به بزرگی یادکنید و در سجده دعا نمایید."[1]

کسانی که نسبت به سنت نادان و نا آگاه اند آیات عمومی را به همه چیز اختصاص داده و بدانها چسپیده اند وبه همین خاطر چیزهایی را که پیامبر ممنوع نموده است به گمان اینکه عمل صالح هستند را انجام میدهند!

بنابراین دانستن و آگاه بودن از جزییات سنت، راه را بر نوآوری و ایجاد بدعت در دین می بندد و از احداث آن ممانعت میورزد. ونادانی و جهالت از سنت سبب میشود که شخص از الله و پیامبر فاصله بگیرد.

۲- عمل به روایتهای ضعیف و نا مناسب:

بعد از موضوع نادانی، این قسم دوم نیز یک دلیل اساسی برای احداث بدعت است و دلیل آن هم این است که:

همه عالمان احادیث را به احادیث رد و مقبول تقسیم نموده اند. از جمله حدیثهای قابل قبول را به احادیث صحیح و درجه ای پایین تر از صحیح بنام احادیث حَسَن تقسیم نموده اند و حدیثهای مردود را به احادیث ضعیف وخیلی ضعیف تقسیم نموده انند که احادیث ضعیف و ساختگی نیز از جمله احادیث مردود است.

از جمله عده ای از عوامل و مقاصدی که سبب احداث احادیث ضعیف و ساختگی شدند از این قرار است. وقوع برخی حوادث تاریخی،قصه گوها، کسانی که به ضربه شمشیر مسلمان شده بودند اما از درون برضد اسلام وبرای تخریب اسلم کار میکردند، کسانی که اعمالی را برای بدست آوردن اجر بیشتر احداث نموده بودند، برای پشتیبانی و حمایت از فرقه های بدعت گذار و مشروعیت بخشیدن به برخی از خلافت و پادشاهی اقدام به احداث احادیث ساختگی نمودند!

پیامبر در طول حیاتشان نسبت به عقیده و احداث حدیثهای ساختگی دقت نموده و به امتش نسبت به احادیث ساختگی که بعدها احداث میشوند، هشداری داده است.

"هرکس که بداند و بنام من چیزی را بگوید،جایش را در داخل آتش جهنم حاضر نماید."[2]

"هرکس بداند و حدیثی ساختگی را از من نقل کند او هم یکی از دروغگویان خواهد بود."[3]

"در داخل امتم بعدها انسانهایی خواهد بود که؛ چیزهایی را که شما و پدرانتان آنها را نشنیده اند را روایت می کنند تا می توانید از اینها برحذر باشید."[4]

---

۱. مسلم، ۴۷۹
۲. حدیث متواتر
۳. مسلم، مقدمه
۴. در مقدمه، ۶؛ مسلم

با وجود این هشدارها هم هستند انسانهایی که احادیث ضعیف و ساختگی را که به دین نسبت میدهند از احادیث صحیح و حَسَن تشخیص نمی دهند. امتی که دین را از لابه لای صفحه های تقویم (مقصود احادیثی که داخل تقویمها نوشته میشوند) میآموزند خیلی بیشتر تحت تاثیر احادیث ساختگی و دچار شرک میشوند. امروزه این خطر بصورت خیلی خطرناکتری با وجود منشاءحدیث در انترنت ظهور می کند بصورتی که اگر به بیشتر انسانها بگویید این حدیث ساختگی یا ضعیف است جواب میدهد که؛ در انترنت خوانده ام! بنا براین بایستی توجه نمود که؛ "آیا چیزی را که از انترنت خوانده اید مربوط به دین است و اگر مربوط به دین است سعی کن دقت نمایید که دین را از چه کسی یاد می گیرید."[1] دقت نمایید که دین را چگونه و از چه کسی یاد می گیرید. ودر صورتی که از احادیث لابه لای صفحه های تقویم، سایتهای انترنت وانسانهایی که در این باره صحبت می کنند مطمئن نیستی، در مورد روایتها و احادیثی که نقل می کنند دقت لازم را بکنید.

مانند نسل او برای ستایش الله و پیامبرش با وجود اینکه در میان آنها اصحاب هم بودند اما نسبت به کسانی که احادیث را بیان می کردند دقت می نمودند. یکی از عالمان در میان اصحاب ابن عباس (رضی الله عنه) چنین می گوید:

"ما از پیامبر الله حدیث روایت می کردیم درآن زمان کسی بنام پیامبر احادیث ضعیف را نمی گفت. زمانی که انسانها هم شتر مطیع و هم سرکش را سوار میشدند (به معنای این است؛ زمانی که انسانها خیرو شر را باهم مخلوط نمودند) ما روایت حدیث را به سبب مطمئن نبودن از راویان حدیث ترک نمودیم."[2]

همچنین امام مسلم (رح) در مقدمه از ابو زناد (رحمه الله) این را نقل می کند:

"در مدینه ۱۰۰ شخص را دیدم، همه آنها مطمئن بودند اما از هیچ یک از آنها حدیث را نگرفته ام.زیرا که اینها اهل اینکار نبودند."[3]

کسی که میخواهد سنت را زنده سازد و بدعت را از بین ببرد ودر داخل اجتماع تبلیغ نماید بایستی نسبت به احادیث ضعیف و ساختگی دقت بخرج دهد. به همان اندازه بایستی انسانها و مخاطبان نیز نسبت به صحیح بودن وبدور بودن منبع از احادیث ساختگی دقت نمایند. خصوصا با توجه به بودن این بلای عصر اننترنت بایستی هر شخص در مورد آنچه که از انترنت میشنود این حدیث "کسی که دروغ می گوید، انتقال آنچه از او که میشنوید دیگر بس است."[4] تا اندازه ای که حتی در امور دنیایی تنها با شنیدن چیزی نمی توان بدان اطمینان ننمود و آنرا به دیگران انتقال داد، چه رسد به اینکه چیزی را که انتقال میدهید مساله ای دینی باشد به مراتب خیلی خطرناکتر است. زیرا که هم به شخص وهم به اجتماع ضرر میرساند.

۱. مسلم، مقدمه محمد بن سیرین (رحمه الله).
۲. در مقدمه مسلم
۳. در مقدمه مسلم
۴. در مقدمه ۳ مسلم را مد نظر داشته باشد.

۳- بی توجهی به مسائل بدعت:

وقتی که میخواهیم موضوع بدعت را در دستور کار خود بگنجانیم بیشتر انسانها چنین می گویند: وقتی که امت این همه مشکل دارد چه نیازی به بحث نمودن و در دستورکار قراردادن این موضوع است! بدین صورت می خواهند که مسایلی بدین مهمی را پرده پوش نموده و از آن بحث نشود. درحالی که چنین تصوری بزرگترین ضرر را به این امت میرساند.

درگام اول اگر خوب دقت نماییم مسبب اصلی این مشکلات داخل این امت طرز تصوری است که بدان اشاره نمودیم. بدین صورت که؛

الله به امت اسلامی وعده عزّت، همکاری وتمکین درزمین بخشیده است، اما این وعده را مشروط ساخته است که در صورت تحقق شروط، الله وعده اش را تحقق می بخشد. این شروط چه هستند؟

"الله به کساني از شما که ایمان آورده‌اند و کارهاي شایسته انجام داده‌اند، وعده مي‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهي و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملّتهاي گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که براي آنان مي‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل مي‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا مي‌پرستند و چیزي را انبازم نمي‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کساني که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دائره ایمان و اسلام) بشمارند."[۱]

الله به ما وعده جانشین و وارث شدن، تمکین در زمین و امنیت داده است واین وعده مشروط به ایمان، عمل صالح ویکتاپرستی (تنها عبادت برای الله کردن و برایش شریک قرار ندادن) است.

در میان این شروط می خواهیم مخصوصا روی عمل صالح توضیحی بدهیم،عمل صالح چیست؟

"عمل صالح عملی است که؛ تنها برای رضای الله و مطابق با سنت پیامبر است. برای مقبولیت یک عمل پیش الله بایستی که عمل دارای اخلاص و مطابق با سنت پیامبر باشد. واگر عملی مطابق با سنت نباشد مقبول نیست و مردود خواهد شد."[۲]

امروزه با توجه به نازل نشدن نصرت از جانب پروردگاربصورت پارچه پارچه، ضعیف و در خواری زندگی می کنیم وسبب آن است که شرطهایی را که الله برایمان تعیین

۱. نور، ۵۵
۲. بخاری، ۵؛ مسلم، ۱۸-۱۷

نموده است را مراعات ننموده ایم. و در اعتقاد و اعمال ما شرک و بدعت زیاد شده است. واین مسبب وضعیت اسف باری است که ما در آن زندگی می کنیم. اگراعتقاد داشته باشیم که نصرت از جانب الله است و الله آنرا مقید به شروط ننموده وهر وقت الله بخواهد بدون تحقق شروط هم الله ما را نصرت می کند در این صورت، صحبت نمودن و تشویق انسانها به شروط نزول نصرت بر مردم سخت خواهد آمد. اما اگر برای حل و فصل وضعیتی را که انسانها در این عصر زندگی می کنند اقدام نمایید بدون تردید خواهید توانست راه حل را بیابید و مشکلات را چاره سر نمایید. اصحاب فتوحات بیشماری را در شرق و غرب کسب نمودند در حالی که ازنظر نظامی، صنعت و بسیاری امور دیگر از دشمن بمراتب پایین تر بودند.اما باز هم ابرقدرتها و امپراطوریهای فارس و روم را به میدان خواندند در حالی که دشمنان در ابتدا با دیده حقارت به سپاه اسلام نگاه می کردند اما بعدها درمقابل لشکراسلام دچار خواری و ذلّت شدند! اگر دلیل آنرا بپرسید این بود که؛ اصحاب با نصرت و یاری الله با آنها جنگیدند. وشروط نزول نصرت را با ایمانی خالی از شرک و عملی بدور از بدعت برای خود مهیا ساختند. اما مروزه امت اسلام در بدبختی زندگی می کند، مومنان راستین معدود هستند، وبا وجود این معلوم است که زندگی آنها چگونه است. واگر خواهان نجات این امت از این وضعیت هستید، لازم است که از توهمات فرقه ای ومدیران با بینش خطا دست برداشت و آنها را از زندگی بیرون انداخت تا تجربه های تلخ قرنهای پیش تکرار نشود. زیرا که نصرت الله با جمله ها و برنامه های مزین شده و رنگارنگ نازل نخواهد گشت، بلکه دستیابی به نصرت الله تنها با ایمانی بدون شرک و عملی بدون بدعت امکان پذیر خواهد بود. تنها راه آن، راه دعوت به توحید و سنت وگسترش آن در میان جامعه شرک و بدعت زده است وبرانداختن حساسیت آنها نسبت به شرک و بدعت است.

در اینجا یک نمونه عملی از بی توجهی انسانها نسبت به بدعت و ضررهای بدعت به انسانها مثالی می آوریم.

امام دارمی درمقدمه کتاب سنتش این روایت را از عمربن سلمه (رضی الله عنه) نقل می کند:

"ما مقابل در خانه عبدالله بن مسعود قبل از نماز صبح نشسته بودیم. ابو موسی اشعری آمد وگفت: ابوعبدالرحمان (ابن مسعود) گفت: هنوز خارج نشده است؟ ما هم جواب دادیم: خیر. وقتی که ابوعبدالرحمان بیرون آمدند همه ما با ابوعبدالرحمان پیش ابو موسی رفتیم. ابوموسی گفت: کمی قبل در مسجد چیزی دیدم که تا حالا ندیده ام. من گمان می کنم که این یک چیز خوب نباشد... سپس شروع به تعریف نمودن مساله نمود. مردم در مسجد نشسته بودند.در دستانشان دانه های سنگ بود و یکی هم بعنوان امرکننده بر سرآنها ایستاده بود. وامر کننده بدانها امر نمود که ۰۰۱ دفعه تکبیر بگویید و انسانها هم ۰۰۱ دفعه تکبیر آوردند. وهمچنان ۰۰۱ دفعه کلمه توحید را نیز گفتند والله را تسبیح می کردند. ابن مسعود گفت: آنها چه

گفتند؟ ابوموسی گفت: من چیزی را که خدمت شما قابل عرض باشد نپرسیدم! ابن مسعودگفت: این به نفع آنها نیست، بلکه این برایآنها بداست وداخل مسجد شد. وما هم با ایشان داخل شدیم. یکی از حاضران مسجد پیش ابن مسعود آمدند وابن مسعود از او پرسید:

* این چه چیزی است که شما انجام داده اید؟

* ای ابو عبدالرحمان این سنگهایی است که ذکرهایمان را با آن شمارش می کردیم.

* ابوعبدالرحمان گفت: بدیهایتان را بشمارید! من ضمانت می کنم که خوبیهایتان ضایع نخواهد شد. چقدر سریع بطرف هلاک شدن روی آوردید. هنوز بدن پیامبر نپوسیده است، هنوز ظرفهایی را که بکار برده اند نشکسته اند و با وجود اینکه هنوز اصحاب در میان شما هستند گمراه گشته اید؟ قسم به پروردگاریی که جانم در دستش است یا شما راهی بهتر از راه پیامبر انتخاب نموده اید یا شما دری از گمراهی را بسوی خود گشوده اید!

* گفتند: بالله قسم ای عبدالرحمان ما تنها قصد کسب ثواب این عمل را انجام داده ایم و منظور دیگری نداشتیم.

* ابوعبدالرحمان گفت: اگر به نیت خوبی وکسب ثواب هم آنرا انجام داده باشید ثوابش به شما نخواهد رسید. پیامبر درمورد برخی انسانها چنین فرموده که؛ قران می خوانند اما از گلوی آنها پایین نخواهد رفت (مقصود معنای آنرا درک نخواهند نمود) به نظر من بیشتر این انسانها که پیامبر چنین آنها را تعریف می کند شما هستید."

روایت کننده این قصه عمر بن سلمه (رضی الله عنه) چنین می گوید:

{در روز جنگ نهروان من بیشتر این انسانها را در صف خوارج که با ما می جنگیدند دیدم}[1]

اگر در امت عملی بدعت احداث شود با گذشت زمان این عمل بدعت سبب میشود که فرد دچار بدعت در عقیده شود و عقیده وی انحراف پیدا کند. واگر در مساله ای عبادتی از سنت تبعیت نشود نتیجه آن خواهد بود که یک بدعت این امت را مدت

---

۱. در این نگرش عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) در رابطه با تبعیت از سنت و از بین بردن بدعت یکعده نکات مفید وجود دارد که عده ای از آنها بشرح زیراند:

آ) با وجود اینکه ابوموسی اشعری در این زمینه دارای آگاهی بود بازهم در این مساله دخالت ننمودند، بنابر این باوجود اینکه چیزی از پیامبر به کسی رسید و شخص علم کافی برای آگاهی از صحت آن نداشت بایستی به اهل علم و آگاه در این باره مراجعه نماید.

ب) ابن مسعود (رضی الله عنه) به ما این اصول را تعلیم میدهد که اگر پیامبر عملی را انجام نداده باشد و انسانهای بعدی آنرا انجام دهند تنها دو حالت وجود دارد.یا اینکه آنها خود را از پیامبر عالمتر دانسته و راه خود را بهتراز راه پیامبر میدانند یا اینکه آنچه آنها انجام میدهند بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی جایگاهش آتش است. واهل ایمان هرگز راه خود را بهتر از پیامبر نمی دانند و تنها اگر دوم می ماند که در مورد آنها صدق می کند.

ج) آرزوی خیر نمودن با مساله کسب نمودن خیرو خوبی دو مساله جدا از هم و متفاوت اند، کسی که نیت کسب خیر و نیکی را دارد بایستی که عملش مناسب باشد یعنی عملش بایستی موافق سنت باشد.

د) بدعتها انسان را به گمراهی می اندازند، اگر سدمانع مقابل عملی بدعت ایجاد نکنید بعدها سبب ایجاد بدعت در عقیده میشود، مخصوصا اگر در مساله ذکر از سنت پیامبر تبعیت نکنید به روشهای تازه ای برای ذکر پروردگار روی آورده وسبب میشود که شخص به صفوف خوارج درآید و در زمینه عقیده دچارچنین انحرافی شود.

چهارده قرن بخود مشغول میسازد. این قضیه نیز در عصر ما هیچ فرقی ندارد. واگر به مقابله با بدعت اقدام نکنیم نصرت الله به ما قطع خواهد گشت وبدعتگذار راخواسته یا ناخواسته به سمت انحراف عقیدتی سَوق میدهد.

می توان در دامه به این موضوع نیز توجه نمود که؛ مخصوصا در عرصه دعوت بنام مصلحت و برای تحمل وبردباری در مقابل انسانها بدعت را خاطرنشان نساخته و آنرا نادیده گرفته اند. مخصوصا در قرن اخیر، حرکت اخوان المسلمین، به منظورگسترش دعوت خود در بین انسانها، دعوت وحرکت خود را به زبانهای متعددی ترجمه نمودند و این کتابها را منبع یادگیری وتوسعه عقیده برای بسیاری از مناطق نمودند. هرچند که آنها برای طرز نگرش وعقیده خود دلایل زیادی را از قران وسنت ذکر نموده اما با این وجودنیز دعوت آنها مورد پسند و رضایت بیشتر جماعتهای اسلامی نبوده است.

علت آن دو مورد عمده و اصلی است.

اول: بزرگترین فتنه برای حرکتهای اسلامی تلاش برای زیاد نمودن جمعیت (سیاهی لشکر) و آنها را به قناعت رساندن است. متاسفانه در قرن اخیربا وجود نبودموفقیت در معیارهای سنجش بیان شده جهت زیاد نمودن انبوه طرفداران خود این معیارهای اندازه گیری را به مردم و انبوه طرفداران خود نگفته اند و از آنها پنهان نموده اند. در این وضعیت تحت عنوان حکمت، مصلحت، فوائد اسلامی وبه بهانه اصلاح تدریجی وجدان و انسانها را فریب می دهند، در حالی که این طرز نگرش آنها درست نیست وقابل قبول نیست(!)

دوم: اخوان برای گسترش دعوت خویش به بدعت مشروعیت میداد واز سنت کناره میگرفت، برای این منظور مردم را فریب میدادند زیرا در مقابل طواغیت و سیستمهای حاکم بر حکومت چیزی نمی گفتند وبهمین خاطر بسیاری از مدیران بی اعتبار گشته و مورد شک و گمان قرار می گرفتند که چرا اینها در مقابل سیستم حکومتی چیزی نمی گویند. وافرادی را کهه بی اعتبار گشته بودند تلاش ودعوت آنها هم بی اعتبار گشت و بر این اساس مجادله و مبارزه را ترک می کردند.

به همین خاطر دعوت اسلام بر روی دواساس بنا نهاده شده است توحید و سنت. واساس کلمه توحید نیز همین است. اله یعنی تنها الله را یگانه دانستن. وفرستاده و رهبر تنها رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است. از اینرو مبارزه با بدعت اساس و مبنای دعوت است، اما در این خصوص (مبارزه با بدعت) عمل حکیمانه وشناخت مخاطب و زمینه سازی جهت فایده رساندن به مخاطب و تفهیم وبکاربردن الفاظ نرم برای جلوگیری از فرار مخاطب یک مساله ضروری است. واین نکته که برای ازاله و از بین بردن بدعت، بدعت دیگری را جایگزین آن نکردن با این مساله که؛ منظور بدست آوردن انسانهای زیادی در آینده اقدام به احداث بدعت نماید مسایلی جدا از هم هستند.

کسانی که این روش را اتخاذ می کنند، چنان که الله امر فرموده است تفکّر کنند.

که اگر نَفس و منهج خویش را ارزیابی و حاسبه نمایند بروشنی این نکات را خواهند دید که؛ نسبت به رهبر یا امیر خود در جماعت، از طرف دیگران کوچکترین بی احترامی را قبول ندارد ودر صورت بروز چنین وضعیتی هم زبانی و هم عملی به دفاع و از پاکسازی چنین وضعیتی اقدام می کند، تا جایی که بخاطر این موضوع بیشتر اوقات به دشمنی و ستیز ختم شده است! احداث بدعت در حقیقت نقض حقوق پیامبر و در هم شکستن محدودیتهایی است که ایشان تعیین نموده است. عجبا، چرا در مقابل نقض حقوق پیامبر چنین وسعت قلب پیدا کرده اند اما در مقابل نقض حقوق جماعتش چنین نیست؟ یا درمقابل کسانی که نسبت به الله شرک قایل می شوندبدانها به دیده عطوفت و مهربانی نگاه می کنند، چراوقتی کسی در حق یکی از آنها یا در حق جماعت چیزی می گوید، طرف مقابل را به دیده عطوفت و مهربانی نمی نگرند؟ تنها به این نکته که اشاره نمودیم توجه نمایید. وخوب فکر کنیدکه در حق پروردگار (توحید) وپیامبر (سنت) شیطان قلب آنها را در برگرفته و تسخیر نموده است تا جایی که این معیارها را در نظر آنها برعکس جلوه میدهد.

پروردگارا، ما را هدایت بفرما و گمراه نساز. پروردگارا با ما به دیده رحمت معامله بفرما، بدون تردید که الله بخشنده مهربان است.

۴- از دست رفتن وسیله سنجش حق:

دراسلام برای پی بردن به درست وحق بودن یک چیز تنها یک معیار سنجش وجود دارد وآن معیار هم یا بایستی مناسب و مطابق با قران کتاب الله باشد یا مطابق با سنت آخرین پیامبر الله محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) باشد. در صورتی که مطابق و مناسب با این دو اصل بود آن چیز درست است ودر صورتی که با این دو اصل مطابقت نداشته باشد درست نیست وفرقی ندارد چه کسی آنرا صادر نموده است.

اگر عملی مطابق با کتاب و سنت نبود، باوجود عنوان عملکرد آن ودرجه مقبولیت وموقعیت آن در اجتماع هر چه هست، باشد آن چیز مردود و باطل است. هیچ کسی حق سروری و برتری بر کتاب و سنت پیامبر را ندارد.

این حقیقت را هر کس بصورت تئوری (نظری) قبول می کنند، اما متاسفانه که به مرحله عملی میرسد آنرا نقض می کنند. تا جایی که اگر برخی از انسانهای صالح عمل ویا سخنی را مخالف با سنت هم گفته باشند بخاطر آزرده نشدن خاطر آن شخص ویا طرفدارانش، اعمال مخالف با قران و سنت شخص را مشروعیت می بخشند و راه را برای ورود و احداث بدعت مهیا میسازند.

قران خیلی دقیق وروشن بر این بیماری آنها تاکید و دقت نموده است که؛ سبب گمراه شدن بیشتر قومهای پیشین آن است که شان و منزلت یک شخص را بالاتر و بیشتر از منزلت و شان الله می دانستند.

"بني‌اسرائيل را (از دست فرعون و فرعونیان نجات دادیم و سالم) از دریا (ي قلزم

نزد خليج سويس) گذرانديم. (در مسير خود) به گروهي رسيدند كه بتهائي داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. (در اين هنگام بني‌اسرائيل به موسي) گفتند: اي موسي! براي ما معبودي بساز (تا به پرستش آن بپردازيم) همان گونه كه آنان داراي معبودهائي هستند (و به پرستش آنها مشغول مي‌باشند! موسي) گفت: شما گروه ناداني هستيد (و نمي‌دانيد عبادت راستين چيست و پروردگارئي كه بايد پرستيده شود كيست)"[1]

قوم موسی (علیه السلام) بجز پروردگار، برای خود پروردگاری دیگری قرار دادند چونکه؛ با دیدن عملکرد یک قوم بدون سنجش ومطابقت آن با قران، آنرا پذیرفتند، همچنین مانند آنها به الله فرزند نسبت می دادند و بدلیل پیروی نمودن از سخن کافران دچار گمراهی و انحراف گشتند.

"يهوديان مي‌گويند: عُزَير پسر الله است (چرا كه آنان را بعد از يك قرن خواري و مذلّت از بند اسارت رهانيد و تورات را كه از حفظ داشت دوباره براي ايشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت)، و ترسايان مي‌گويند: مسيح پسر الله است (چرا كه او بي‌پدر از مادر بزاد). اين، سخني است كه آنان به زبان مي‌گويند (و ادعائي بيش نيست و مبني بر دليل و برهاني نمي‌باشد. نه هيچ پيغمبري آن را گفته است و نه در هيچ كتاب آسماني اين گفتار از سوي الله آمده است.) آنان به گفتار كافراني مي‌ماند كه پيش از آنان همچنين مي‌گفتند (و مثلاً معتقد به حلول الله در برخي از مخلوقات بودند و يا اين كه فرشتگان را دختران الله مي‌دانستند). الله كافران را نفرين و نابود كند چگونه (دروغ مي‌گويند و چگونه از حق با وجود اين همه روشني به دور مي‌گردند و) بازداشته مي‌شوند؟!"[2]

مشرکان مکه نیزدر اصل همین انگیزه را داشتند که دعوت به توحید را رد می نمودند، چونکه؛ مشرکان باور داشتند که پدرانشان دارای فضیت و برتری هستند وعملکرد پدرانشان اشتباه نیست بهمین خاطر مشرکان نیز بر شرک اصرار نموده وبجای اینکه دین پدرانشان را بر اساس دین ابراهیم (علیه السلام) ارزیابی نمایند، دین ابراهیم (علیه السلام) را با عملکرد پدرانشان ارزیابی میکردند.

همچنین سبب اینکه شرک و بت پرستی وارد سرزمین حجاز گشت و دین ابراهیمی (توحیدی) را منحرف نمودند این بود که مردم عملکرد عمر بن لُحَیّ را بر مبنای دین ابراهیمی ارزیابی نمی کردند بلکه با این گمان که او عالم است و یک شخص محترم است و اشتباه نمی کند! سخن عمر بن لُحَیّ را قبول نموده و وضعیت چنان گشت.[3]

می توانیم بگوییم که؛ مسبب دیگری که باعث گسترش شرک و بدعت میشود این است که بیش از حد ارزش نهادن به سخن و عمل برخی اشخاص است تا جایی که باوجود اینکه این که این سخن و اعمال مخالف با قران هم باشد بر این باورند که

۱. اعراف، ۱۳۸
۲. توبه، ۳۰
۳. در باره عمر بن لُحَیّ می توان به بخاری، ۳۵۲۱-۳۵۲۰، ۱۲۱۲؛ ومسلم، ۲۸۵۶ نگاه کنید.

بایستی این سخنان و اعمال را محترم شمارد وبیش از اندازه بدانها ارزش نهاد اینرا حسن ظن می پندارند. وبا این وجود بمرور زمان این سخنان و اعمال شخص را وارد دین نموده و بدان مشروعیت می بخشند.

مخصوصا که بدعت را به دو قسم بدعت نیکو (پسندیده) وبدعت مذموم (نادرست) نامگذاری و تقسیم نموده اند. با وجود اینکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد بدعت چنین فرموده: هر نوآوری یک بدعت است و هر بدعتی گمراهی است... اما اگر کسانی چنین تقسیماتی را بپذیرند جز از دست دادن معیار سنجش (کتاب و سنت) چیز دیگری نمی تواند باشد. وبا وجود مخالف صریح این تقسیم بندی با آیات قران بازهم افرادی به دیده برتری بخشیدن به عالمانی که این تقسیمات را انجام داده اند در کمال ناباوری با چنین منطقی که؛ آیا آن عالم نمی داند شما می دانید؟ این تقسیم مخالف با کتاب و سنت را قبول می کند.

بنابر این هرکس که باشد بایستی که عمل و سخن وی مطابق با معیارسنجش (کتاب و سنت) باشد و در این رابطه حتی اگرپیامبر نیز حق مخالفت از اوامر را نداشته پس چه کسی می تواند از دایره قران بیرون برود؟ وقتی که پیامبر مشرکان را به اسلام دعوت می نمود، تا اندازه ای در مقابل آنچه که الله به پیامبر امر فرموده بود داشت پیامبر کاسه صبرش لبریز می شد و پیامبر چنان فکر می کرد که جهت داخل شدنکافران به دین اسلام برخی از تکالیف آنها را سبکتر نماید. در این حالت از امر الله نافرمانی ننموده بلکه تنها با خطور نمودن این طرز فکر کردن به ذهنش الله چنین پیامبر را خطاب قرار می دهد:

"نزديك بود كافران (با نيرنگهاي گوناگون و نيروهاي زر و زور) تو را از (حكم) آنچه به تو وحي كرده‌ايم (و قرآنش ناميده‌ايم ، دور و) منصرف گردانند (و فقراء را از پيش تو برانند) تا (در عمل، حكم) جز قرآن را به ما نسبت دهي، و آن گاه تو را به دوستي گيرند (و همدمي تو را بپذيرند). و اگر ما تو را استوار و پابرجاي (بر حق) نمي‌داشتيم، دور نبود كه اندكي بدانان بگرائي. (و اگر چنين مي‌كردي) در اين صورت عذاب دنيا و عذاب آخرت (تو) را چندين برابر (مي‌ساختيم و) به تو مي‌چشانديم (چرا كه گناه بزرگان بزرگ است). سپس در برابر ما يار و ياوري نمي‌يافتي (تا عذاب ما را از تو به دور دارد)"[1]

وقتی کسی بر این باور است و چنین اقرار می کند که؛ هر نوآوری یک بدعت است و هر بدعتی گمراهی است... ودر عین حال نیز بدعت را به دو قسم خوب و بد تقسیم می کند و یک قسم را خوب و نیکو اعلام کردن، کار اشتباهی است. چقدرناجوانمردانه است بخاطر احترام و ترس از یک عالم، حقوق پیامبر را نقض نمودن. مشروعیّت بخشیدن به بدعتها به همان اندازه که با دین مطابقت ومناسبت ندارد با عقل نیز مطابقت ندارد. متاسفانه در عصر حاضر عالمانی اقدام به گسترش

۱. اسراء، ۷۵-۷۳

و پخش بدعت نموده و عده ای نیز بدعتگذار با این نگرش که آیا این عالمان نمی دانند؟ این عملکرد عالمان بدعتگزار را قبول می کنند.

۵- برائت و دوری نجستن ازاهل بدعت:

یکی دیگر از دلایل گسترش و رواج بدعت دوری وبرائت ننمودن از اهل بدعت و همنشینی کردن با آنهاست. برای زنده نگه داشتن سنت و مجادله با بدعت در اسلام بایستی که از بدعت و اهل بدعت دوری و پرهیز کنیم.

الله چنین می فرمایند:

"هرگاه ديدي كساني به تمسخر و طعن در آيات (قرآني) ما مي‌پردازند، از آنان روي بگردان (و مجلس ايشان را ترك كن و با آنان منشين) تا آن گاه كه به سخن ديگري مي‌پردازند. اگر شيطان (چنين فرماني را) از ياد تو برد (و دستور الهي را فراموش كردي)، پس از به خاطر آوردن (و ياد كردن فرمان، از پيش ايشان برخيز و) با قوم ستمكار منشين."[۱]

این آیه هر فرد مسلمان را مورد خطاب قرار می دهد. الله فرمان نموده که با کسانی که آیات الله را تحریف می کنند یعنی کسانی که معنای آنرا تغییر میدهند (آیات را در جای خود قرار نمی دهند) همنشینی نکنید. شاید کسی از شما این خطاب را فراموش نمود و در مجلس نشست هر زمان بیاد آورد بلند شود و از مجلس بیرون رود.[۲]

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین فرموده:

"پروردگار، قبل از من برای هر قومی پیامبری را فرستادبصورتی که به سنت پیامبرشان چسپیده و پیامبر را در تطبیق راهش همکاری نمودند واصحاب و یاور او شدند. انجام می دهند چیزی را که بدان امر شده اند، بعد از اینها قومی خواهد آمدکه آنچه را که پیامبرشان آنها را از آن نهی نموده است را انجام میدهند. هرکس با دست با آنها جهاد کند او مومن است، هرکس با زبان با آنها مجادله و مبارزه کند مومن است و هر کس با آنها با قلب جهاد کند (از آنها نفرت داشته باشد) مومن است. هرکس اینها را انجام ندهد باندازه دانه خردلی ایمان ندارد."[۳]

الله بیان فرموده که سنت پیامبر برای همه امتها است و قابل تغیر و دگرگونی نیست. وقتی که پیامبر وفات نمودن امتها به دو گروه تقسیم شدند. گروهی که از پیامبر پیروی و از سنتهایش تبعیت نمودند و گروهی دگر که سنتهای پیامبر را ترک نمودند وبجای سنتهای پیامبر، چیزهای دیگر را انجام دادند.

پیامبر به اهل توحیدو سنت، مبارزه و مجادله با انسانهای بدعتگذار و اهل بدعت

---

۱. انعام، ۶۸

۲. ابن کثیر، (رحمه الله) در رابطه با تفسیر این آیه این را بیان می کند.

۳. مسلم، ۵۰

را تاکید وتوصیه می کند. وبیان میدارد کسانی را که مبارزه با اهل بدعت را ترک می کنند باندازه دانه خردلی ایمان در دل ندارند. اگر ما امروزه با این انسانها مبارزه و مجادله نکنیم، متاسفانه به آنچه این انسانها انجام می دهند مشروعیت بخشیده و بر مشروعیت آن شهادت میدهیم. سلف صالح که تربیت شده قران و سنت بوده اند نسبت به این قضیه خیلی حساس بوده اند ونسبت به بدعتهای اعتقادی و یا عملی واکنش نشان داده اند و از بدعتگذار واهل بدعت دوری نموده اند.

از ابن عباس (رضی الله عنه) چنین توصیه نموده است:

* بااهل هوی و هوس (منظور کسانی که در زمینه اعتقادی بدعت دارند) منشینید، چونکه نشستن با آنها قلب را دچار بیماری می کند (منظور بیماری معنوی و آسیب دینی است)

می توان نمونه های زیادی را بحث نمود و دربحثهای قبلی در خصوص اطاعت از اوامر پیامبر وپرهیز از منهنیات مثالهای زیادی را بیان نمودیم.

امروزه در خصوص دوری و پرهیز ازبدعت و اهل بدعت چه در زمینه اعتقادی و چه در زمینه عملی خواهیم دید که مردم به گروههایی تقسیم شده اند...

گروه یکم؛ اهل بدعت و بدعتگذار هستند ونسبت به بدعت گرایش دارند و بدان حساسیت نشان نمی دهند...

گروه دوّم؛ میگویند: "ما با جماعت مسجد هستیم، برضد آنها عمل نمی کنیم و نسبت به عملکرد بدشان واکنشی از خود نشان نمی دهیم. اما بمرو زمان اقدام به از بین بردن بدعت از زندگی آنها می کنیم." اما در سالهای بعدی هیچ که این بدعتها را از زندگی مردم از بین نبردند بلکه خوشان نیز در بدعت بسان مردم شدند...

گروه سوّم؛ میگویند: "ما در خطرناکترین دوران جاهلیّت و نادانی زندگی می کنیم، نادانی مدرن به هر قسمت از زندگی سرایت نموده است. واجتماع همه علاقه و رابطه اش را با اسلام قطع نموده است. واگر روابط انسانها با اسلام در حد معمولی دوام داشته باشد بهتر از آن است که انسانها روابط خود را با اسلام قطع کنند." این نگرش هیچ ادعای تغیر این اجتماع را ندارندو چه بهترخواهد بود که این مقدار از ارزشهای اسلامی در زندگی آنها نباشد! از همه سرسام آورتر آن است که؛ با وجود اینکه برخی ازاهل سنت بر اصول و اساس بدعت واقف و آگاهند و آنرا تصدیق و بدان اقرار می کنند اما بازهم چنین نگرشی (نگرش گروه سوم) را دنبال می کنند.

اگر تربیت و سنت پیامبر به یک امام اهل سنت رسیده باشد بدون گمان چنین رویکردهایی را مردود می کند.

عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) چنین فرموده:

"کم عمل نمودن به سنّت، بهتر از عمل نمودن زیاد به بدعت است!"[1] این سخن را ابو درداء اُبَیّ بن کعب (رضی الله عنهم) وبسیاری از تابعین[2] نقل نموده اند.

یکی از سلف چنین نفس خویش رامورد خطاب قرار میدهد:

"ای سَلَّم! بر سنت پیامبر بخوابم، بهتر از آن است که بر روی بدعت عبادت کنم."[3]

بدعت هم در دنیا و هم در آخرت به بدعتگذار ضرر میرساند و در بحثهای قبلی بیان نمودیم که افرادی که بجای سنت بدعت احداث کرده بودند بعدها به صف خوارج داخل شده اند.

وقتی که کتابهای فلسفی یونان ترجمه شدند بعضیها به هشدارها گوش نداده و به این کتابها مشغول شدند و در نتیجه در آخر عمر دچار گمان، تردید و سردرگمی شدند.بدعتها نیز معمولا چنین حالتی را به شخص القا می کنند... انسانهای فاسق و گنهکار امت گشته و رهبانیت را اختراع نموده تا جایی که گفتند عیسی (علیه السلام) فرزند الله است... ودر اینصورت اگر آنها بر فاجر و فاسق بودن خود بمانند بهتر از آن است که چنین اعتقادی داشته باشند که عیسی (علیه السلام) فرزند الله است. چونکه بدعتها اجتماع اسلامی را بدین حالت گرفتار می سازند که؛ با وجود اینکه الله در مورد آن آیه ای نازل ننموده اما با توجه به اندیشه خود فرزند و پسر را نامگذاری می کنند (اینکه عیسی (علیه السلام) فرزند پروردگارست) وجامع اسلامی را بدین وضع گرفتار می سازند. بدعتها هیچگاه اسلام را حفظ نمی کنند، بلکه هر روز بیشتر جامعه را از اسلام دور کرده و جامعه رابه فرم وشکل تازه ای تغیر می دهند.

آری، می توانیم بگوییم که؛ کسانی که خواهان از بین بردن بدعت و زنده نگه داشتن سنت هستند بایستی در گام اول بدعتها را کنار زده و با بررسی اسباب احداث بدعت جهت از بین بردن این اسباب تلاش و کوشش نمایند.

الله یا! ما را از جمله کسانی بگردان که جهت زنده نگه داشتن سنت و ازاله بدعت تلاش می کنند. اللهم امیـــــــن

ضررهای بدعت

میدانیم که آنچه را که الله ممنوع نموده است برای دنیا و آخرت بنده اش حتما ضرر دارد وبرای دفع این چیزهای ممنوع بدفعات بنده اش را نصیحت و سفارش نموده است. بدعت هم از جمله چیزهایی است که برای دنیا و آخرت مومن چه در زندگی فردی وچه اجتماعی ضررهایی دارد از اینرو در دین اسلام بشدت آنرا ممنوع نموده است و سفارش نموده که از بدعت و اهل بدعت دوری وپرهیز کنیم. در اینجا عده ای از ضررهای بدعت را با توجه به آیات قران و استنباط عالمان بیان میداریم:

۱. دارمی، ۲۱۷
۲. (به آنان که اصحاب پیامبر را دیده باشند می گویند.) مترجم
۳. الابانة

آ- الله عمل بدعتگذار را قبول نخواهد کرد:

خواسته بدعتگذار از انجام بدعت چه اعتقادی باشد یا عملی آن است که خود را به الله نزدیک نماید. اما بر عکس انتظارش الله وی را مجازات می کند و اعمالش را قبول نخواهد نمود و بدعتگذار را نمی بخشد و به او رحم نخواهد نمود.

پیامبر چنین فرموده:

"هر کس عملی را انجام دهد که ما آنر انجام نداده باشیم و یا بدان توصیه نکرده باشیم عمل وی مردود خواهد بود."[۱]

"هرکس عملی را در دین احداث نماید آن عمل مردود است."[۲]

بر اساس این احادیث احداث در دین بردو نوع تقسیم شده است. یک قسم آن است که اصلا در دین وجود ندارد وسپس احداث شده است و قسم دیگر آن است که در دین است اما با آنچه که پیامبر انجام داده است در تضاد است.

اگر این دو حدیث را بدقت بخوانید، متوجه خواهید شد که هردو حدیث را از یک صنف و دسته بحساب آورده و رد می کند.

"پس هرکس که خواهان دیدار پروردگاري خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسي را شریك نسازد."[۳]

"باید که کار شایسته کند! یعنی عملی که موافق با شریعت است، در پرستش پروردگارش کسي را شریك نسازد! بدان معناست که تنها برای خشنودی الله این عمل را انجام داده باشید. قبولی اعمال مشروط به این دو شرط است. یعنی بایستی عمل از روی اخلاص و مطابق با شریعت محمد (صلی الله علیه وسلم) باشد."[۴]

اگر از همه ضررهای بدعت چشم پوشی کنید و تنها این ضرر را بخوبی در نظر بگیرید، نامناسب بودن و ضرری را که به بدعتگذار میرساند را می توان بخوبی فهم و درک نمود. بدعت حیات و سعادت اُخروی شخص بدعتگذار را تارو مبهوت می سازد. وبلایی است که هم در دنیا و هم در قیامت، مخصوصا بهترین زیباییهای آخرت را از انسان می رباید.

ب- بدعتگذار از آن دسته است که مورد لعنت الله قرار گرفته است:

الله والامقام است و شنونده نیازهای بندگانش،نشانه رحمت ولطف الله است. لعنت (نفرین) به معنای دور شدن و محروم شدن شخص ازرحمت الله است. بدعتگذار از جانب رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که برای عالمیان رحمت است مورد لعنت قرار گرفته است:

---

۱. مسلم، ۱۸-۱۷
۲. مسلم، ۱۸-۱۷
۳. کهف، ۱۱۰
۴. ابن کثیر (رحمه الله) در تفسیر آیه، ۱۱۰ سوره کهف

"مدینه از جانب الله بعنوان شهری حرام معرفی شده است، هرکس در آنجا بدعتی را انجام دهد لعنت پروردگار، فرشته ها و همه انسانها بر او باد.والله هیچ عملی را از او قبول نخواهد نمود."[1]

ج- بدعتگذار در روز قیامت بر سر حوض کوثر برگردانده خواهد شد:

"در روز قیامت من بر حوض کوثر منتظر آمدن شما هستم. اما از آمدن برخی ممانعت میشود! من میگویم: ای پروردگارم! آنها امت من هستند. الله می فرماید: می دانی آنها بعد از تو چه کردند (می دانی بعد از تو چه چیزهایی در دین احداث نمودند؟) من هم می گویم: ویل بر شما باد بعد از من تغیر دادید."[2]

بدعتگذارها؛ کسانی که بعد از پیامبر چیزهایی را در دین احداث نموده اند، تا زمانی که بر روی حوض کوثر نرسیده اند نخواهند فهمید که چه بر سرآنها خواهد آمد. و وقتی که به مقابل پیامبر آمدند، حقیقت را می فهمند. ومجازات آنها از جنس اعمالشان خواهد بود. آنها از اوامر پیامبر اطاعت ننموده واز سنت پیروی ننمودند و در دین شروع به احداث نمودند ووقتی که به مقابل پیامبر رفتند مجازات اعمالشانرا نیز خواهند دید.

پیامبری که تا سحر با چشمانی اشکبار امتم امتم فرموده است و تنها دعایی را که به او اختصاص دارد آنرا برای دعا نمودن در حق امتش به قیامت موکول نموده است. اما در صورتی که انسانها در دین بدعت احداث نموده باشند دیگر با دیده مرحمت بدانها نگاه ننموده و آنها را چنین دعا می کند: ویل بر شما باد بعد از من تغیر دادید.

این تهدید شامل حال هر بدعتگذار میشود، هرچند برخی برای فریب مردم برخی از بدعتها را بدعت نیکو نامگذاری نموده است. واین جز بازی گرفتن و تمسخر به دین چیز دیگری نمی تواند باشد. وهمه آیات در این خصوص عمومیت دارند. واین فرقی ندارد و هربدعتگذاری را شامل می شود. در حدیث بیان شده قبل در برخی از روایتها به جای برخی اشخاص پیامبر چنین می فرماید: برخی از اصحابم. این بدان معناست که؛ کسانی که در دین احداث می کنند و حتی اگر شریفترین انسانها از اصحاب هم باشند که شرف دیدن پیامبر را داشته اند نیز از این اصل مستثنی نیستند وازآنها راضی نخواهد شدومجازات خواهند شد. وبرای هر شخصی پایبند بودن به سنت و دوری و فاصله گرفتن از بدعت ضروری ولازم است.

---

۱. بخاری، ۱۷۳۴؛ مسلم، ۲۴۲۹

۲. بخاری، ۶۲۱۲؛ مسلم، ۲۲۹۰

د- هربدعت سنتی را از بین خواهد برد:

"هیچ قومی وجود ندارد که با احداث یک بدعت در دین، حتما یک سنت را بجای آن بدعت از بین می برند."[1]

ابن عباس (رضی الله عنه) گفته:

"بدون گمان هر وقت انسانها بدعتی را احداث نموده اند بجای آن یک سنت را نابود ساخته اند. بدین صورت بدعت زنده خواهد گشت وسنت نیز محو خواهد شد."

برای این منظور می توان ذکرهایی را که بعد از نمازبا صدای بلند انجام میدهند را مثال زد. پیامبر بعد از نماز بصورت جمعی و با صدای بلند با اصحاب ذکر ننموده است. بلکه هرکس ذکر خود را بصورت فردی انجام داده است. بعدها این سنت تغیر نمود و ذکرها را بصورت دسته جمعی و با صدای بلند انجام میدادند. این بدعت یکی از بزرگترین سنتها را که خواندن نمازهای افله در خانه است را از بین برد. وسنت را محو نمودند. بدین صورت که؛ پیامبر بصورت عملی چنان نموده واز ما خواسته که نمازهای فرض را بیرون و نمازهای نافله را در خانه ادا نماییم.

"از با فضیلت ترین نمازها آن است که شخص نمازهای فرض را بیرون از خانه و نمازهای سنت را در خانه ادا نماید."[2]

انسانها بخاطر اینکه تسبیحات را در مسجد و بصورت دسته جمعی بخوانند این سنت را ترک نمودند و نمازها را چه فرض و چه سنت در مسجد می خوانند.

یک مثال دیگر قضیه تزیین و آراستن قبرها و مساجد است. این دو مکان جاهایی هستند که انسان را از جاذبه و شیفتگی دنیا نجات می دهد. مکانی است که در آنجا جایگاه اصلی خود را بیاد می آوریم. واساس ممنوع بودن آراستن و تزیین مسجد و قبرها همین مساله است.

بنابر این؛ بلند نمودن ارتفاع قبر بیش از یک وَجَب، نوشتن اسم برقبر، تعیین نمودن اندازه ومسافت آن بوسیله سنگهای سفید وگذاشتن شمع و چراغ بر آن ممنوع است.

جابر (رضی الله عنه) از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت می کند:

"پیامبر، مشخص نمودن قبر، نشستن بر بالای قبر و ساختن دیوار و کلبه بر قبر را ممنوع نموده است."[3]

پیامبر، تشویق به ساده بودن مسجد نموده است. آراستن و مباهات نمودن به آراستگی و دکوراسیون مسجد پیدایش این منکرات از نشانه های قبل ازوقوع قیامت است.

---

۱. این لفظ را امام احمد در مسندش، ۴/۱۰۵ از پیامبر روایت می کند. ومانند همین را تابعین و سلف نیز نقل نموده اند. حسن بن ثابت و عمر بن عبدالعزیز نیز آنرا نقل نموده اند راجح آن است که این یک حدیث نیست، بلکه سخن یکی از سلف است.

۲. بخاری، ۶۹۸؛ مسلم، ۷۸۱

۳. مسلم، ۹۷۰

"تا زمانی که انسانها به دکوراسیون وآراستگی مسجد مباهات وبرای این منظور از هم پیشی نگیرند، قیامت برپا نخواهد گشت."[1]

"من به آراستن مساجد فرمان ننموده ام"[2]

دراین موضوع انسانها از سنت پیامبر روی گردانده اند. این چنین سنت خوبی (که سبب میشود انسانها آخرت را به یاد بیاورند) چطور شد که از بین رفت؟ هر جا که باشد، آراستن و تزیین این مکانها، سبب میشود انسانها بیشتر به یاد دنیا و دلبستگیهای آن بفتند.

یک نمونه روشن و بارز آن خواندن فاتحه از طرف بدعتگذارها برای مرده است که سنتهای مربوط به این موضوع را از بین برده اند.

پیامبر به مادرمان عایشه (رضی الله عنها) برای کسانی که به زیارت قبرستان می روند دعای مربوط بدان را تعلیم داده است:

"السلام علیکم ای اهل این دیار، شما قبل از ما رفته اید وما نیز یک روزاگر الله بخواهد به شما ملحق می شویم."[3]

امروزه خواندن فاتحه چنان زیاد و گسترش یافته است که؛ بسیاری از انسانها از این سنت خبر ندارند.

ی- بدعتگذار در توبه نمودن موفق نخواهد شد:

پیامبر این حدیث را نقل می فرمایند :

"الله شخص بدعتگذار را از توبه کردن محروم میسازد."[4]

اهل علم در مورد این حدیث نگرشهایی متفاوتی دارند.

یکعده از عالمان معنای ظاهری حدیث را در نظر می گیرند و می گویند: اهل بدعت اگر هم بخواهند توبه کنند الله میان آنها و توبه نمودن پرده قرار می دهد. یعنی اهل بدعت موفق به توبه نخواهند شد و بر همین وضعیت خواهند مُرد.

طرفداران این نگرش و تفسیر بر اساس این دلایل چنین می گویند:

همچنان که گمان و شُبهات قلب را فاسد میسازد بدعت نیز قلب را چنین خواهد کرد. در قران این چنین وضعیت را تحت عنوان (بیماری قلب وانحراف قلب) بیان نموده است.و در این صورت پیوسته وضعیت وخیمتر خواهد شد، تا اینکه صاحبش بر این حال جان می دهد.

"در دلهایشان بیماري (حسودي و کینه توزي با مؤمنان) است و الله (نیز با یاري

---

۱. ابو داود، ۴۴۹؛ ابن ماجه، ۷۳۹
۲. ابو داود، ۴۴۸
۳. مسلم، ۹۷۵-۹۷۴
۴. السنه، ۲۱؛ ترغیب، ۱/۵۹ با اسناد حَسَن

دادن و پیروز گرداندن حق) بیماري ایشان را فزوني میبخشد، و عذاب دردناكي (در دنیا و آخرت) به سبب دروغگوئي و انكارشان در انتظارشان میباشد."[1]

"آنان چون از حق منحرف شدند، الله دلهایشان را بیشتر از حق دور داشت. یزدان مردمان نافرمان (و بیرون رونده از دائره احكام آسمان) را هدایت نمي‌دهد."[2]

پیامبر طرفداران بدعت را از خوارج بحساب آورده اند، وبرای شناخت آنها امت را دقت نمودن به این نكات توصیه نموده است:

"وقتی كه قران تلاوت می كنند از گلوی آنها پایین نخواهد رفت (تفكر نمی كنند) همچنان كه تیر رها شده از كمان به كمان بر نخواهد گشت."[3]

از اهل سلف با توجه به این آیات و احادیث در رابطه با اینكه بدعتگذار هر روز وضعیتش بدتر میشود و موفق به توبه نمودن نخواهد شد سخنهایی وجود دارد.

از علی (رضی الله عنه) این سخن نقل نموده اند:

"بدعتگذار، بدعت را ترک نخواهد نمود تا اینكه بدعتی بدتر از آن متكب نشود."[4]

ازحسن بصری (رحمه الله) نظیر این سخنها را نقل تموده اند:

"الله از بدعتگذار توبه را قبول نخواهد نمود."[5]

برخی از عالمان نیز گفته اند: هركس توبه نماید الله توبه ویرا قبول خواهد نمود، تا جایی كه الله حتی توبه كافران را اگر توبه نمایند قبول خواهد نمود و این نشانگر عفو الله است و بخاطر استدلال به برخی از آیات برداشتهای مختلفی از این حدیث شده است.

"پروردگار، در روزی كه آسمانها را آفرید دَری را بسوی مغرب گشوده است كه پهنای آن دروازه به اندازه راه رفتن چهل یا هفتاد سال یک شخص است و تا زمانی كه آفتاب از مغرب طلوع نكند الله آنرا برای توبه نمودن باز خواهد گذاشت."[6]

ابن عمر (رضی الله عنه) نقل می كند كه پیامبر فرموده است:

"الله تا زمانی كه بنده اش جان میدهد، توبه را از وی قبول خواهد نمود."[7]

میدانیم كه؛ اگر شخصی مشرک هم باشد، الله می خواهد كه توبه نماید و شامل مشرک هم میشود. الله كسانی را كه به الله فرزند نسبت میدهند و به الله حقارت می كنند باز هم آنها را به توبه نمودن دعوت می كند و دروازه توبه را تا برپاشدن قیامت باز خواهد گذاشت. خاوند كسی را كه مرتكب كفر گشته است را دعوت به

۱. بقره، ۱۰
۲. صف، ۵
۳. بخاری، ۴۳۵۱؛ مسلم، ۱۰۶۴
۴. بدایه و نهایه، ۵۵
۵. شرح اعتقاد اهل سنت روایت شماره، ۲۸۵
۶. ترمزی، ۳۵۲۹
۷. ترمزی، ۳۵۵۱

توبه می کند، روشن است که؛ جرم کسی را که کفر می ورزد بزرگتر از کسی است که بدعتگذار است. پس که چنین است آیات را جهت ارزیابی و نتیجه گیری باهم جمع می کنیم و چنین نتیجه می گیریم ومی گوییم که؛ بدعتگذار گمان میبرد که راه او درست است، واین گمان او مانع از توبه کردن او میشود.

ابن تیمیّه (رحمه الله) این موضوع را چنین روشن میسازد: "برخی از امامان سف مانن سفیان الثوری چنین می گویند: بدعتها نزد شیطان از گناه دارای ارزش و محبوبیت بیشتری هستند! چونکه شخص گناهکار از گناه توبه می کند ام شخص بدعتگذار، بدعت را بنام دین و برای کسب اجر انجام میدهد. وآنها را برای آراستن دین زیبا می بیند و بهمین خاطر برآن اصرار داشته و توبه نمی کند. چونکه اول گام برای توبه نمودن باور داشتن به اینکه آن عمل بد است و در صورتی که شخص عمل را زیبا ببیند، از آن توبه نمی کند و برآن مداومت میورزد."[1]

ف- بدعت موجب تجزیه امت اسلام خواهدشد:

نزد الله توحید و یکتاپرستی از همه چیز با ارزشتر است. بدنبال توحید، مسلمانان را به وحدت وعدم تفرقه می آید. بهمین خاطر پیامبر همگام با توحید وحدت را توصیه نموده است.

"الله آئيني را براي شما (مؤمنان) بيان داشته و روشن نموده است كه آن را به نوح توصيه كرده است و ما آن را به تو وحي و به ابراهيم و موسي و عيسي سفارش نموده‌ايم (به همه آنان سفارش كرده‌ايم كه اصول) دين را پابرجا داريد و در آن تفرّقه نكنيد و اختلاف نورزيد. اين چيزي كه شما مشركان را بدان مي‌خوانيد (كه پابرجا داشتن اصول و اركان دين است) بر مشركان سخت گران مي‌آيد. الله هر كه را بخواهد براي اين دين برمي‌گزيند و هر كه (از دشمنانگي با دين دست بكشد و) به سوي آن برگردد، بدان رهنمودش مي‌گرداند."[2]

مسلمانان بایستی به اصولی که سبب ارائه وحدت میشود اهمیت بدهند و دوری نمودن از اسبابی که موجب تفرقه میشود فرض است. چونکه چیزی که موجب کامل شدن واجب میشود نیز واجب است.

بدعت، یکی از اسباب پارچه پارچه شدن امت است وچطور رخ میدهد؟ هر بدعتگذار با توجه به هوی و هوس خود ومطابق با آرزوی خود یکعده بدعت را احداث می کند و دیگر انسانها را که از این بدعت او پیروی نمی کنند را گمراه وصف نموده و بدین شکل مسلمانان پارچه پارچه میشوند.

الله تنها یک راه را برای انسانها تعیین نموده است وکسانی که بجز این راه را می پیماند زندگی آنها را از دیگر انسانها جدا نموده است.

---

۱. فتوا، ۱۰/۹
۲. شوری، ۱۳

"اين راه (كه من آن را برايتان ترسيم و بيان كردم) راه مستقيم من است (و منتهي به سعادت هر دو جهان مي‌گردد. پس) از آن پيروي كنيد و از راههاي (باطلي كه شما را از آن نهي كرده‌ام) پيروي نكنيد كه شما را از راه الله (منحرف و) پراكنده مي‌سازد. اينها چيزهائي است كه الله شما را بدان توصيه مي‌كند تا پرهيزگار شويد (و از مخالفت با آنها بپرهيزيد)."[1]

عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) چنين روايت می كند:

"پيامبر بر روی زمين يک خط راست ترسيم نمودندوسپس چنين فرمودند: اين راه مستقيم الله است. سپس از چپ و راست خط راست خطهای ديگری نيز ترسيم نمود و فرمود: اين راههای گمراهی هستند، بر هر راه گمراهی شيطانی هست كه انسانها را برا داخل شدن بدان فرا می خواند. سپس دستش را بر خط راست گذاشت و اين آيه را تلاوت نمودند: اين راه (كه من آن را برايتان ترسيم و بيان كردم) راه مستقيم من است (و منتهي به سعادت هر دو جهان مي‌گردد. پس) از آن پيروي كنيد و از راههاي (باطلي كه شما را از آن نهي كرده‌ام) پيروي نكنيد كه شما را از راه الله (منحرف و) پراكنده مي‌سازد. اينها چيزهائي است كه الله شما را بدان توصيه مي‌كند تا پرهيزگار شويد و از مخالفت با آنها بپرهيزيد."[2]

پيامبر در ابتدای هر خطبه هردو ره را از هم جدا ميساخت وبهترين راه را، راهی كه خود برآن بود بيان ميكرد و همه راهها را بجز راه خود را كه وجود داشت يا بعدها احداث ميشوند را راه گمراهی بيان مينمود.

"براستی بهترين سخن، كلام الله است. وبهترين راه، راه حضرت محمد (صلی الله عليه وسلم) است. هرامری ازامور دينی بعد از پيامبر سرزده باشد و دستور ايشان بر آن امر نباشد بدعت است وهر امر بدعتی گمراهيست وهر گمراهی و ضلالتی جايگاهش دوزخ است."[3]

اينجا درک می كنيم كه؛ هر راهی كه مطابق با سنت پيامبر نباشد بدعت و گمراهی است. هرچند كه اين بدعت را به نيت خوبی و خدمت هم احداث نموده باشند بجز خدمت به تفرقه و دورانداختن انسانها از راه مستقيم چيز ديگری نيست.

گ- شر هر بدعت، بيشتر دامنگير بدعتگذار خواهد گشت:

بدعتگذار در نقطه ای كه شروع بع بدعت نموده توقف نخواهد نمود، بلكه روز به روز بدعتگذار را به بدعتهای ديگر سَوق ميدهد. وبدعت تازه از بدعتی كه اول با آن شروع نموده خيلی بدتر است. زيرا اگر انسان از راه سنت بيرون رود مطيع شيطان وهوی وهوس خواهد شد وآندو هرچه را كه امر كنند بدعتگذار انجام خواهد داد. وقدم در آن راه خواهد گذاشت كه آنها برايش ترسيم نموده اند و در اين راه اشتباه پيش

۱. انعام، ۱۵۳
۲. احمد، نسايی
۳. مسلم، ۸۶۷

میرود. اگر به صفحات تاریخ انسانها نگاه کنیم می بینیم که بدعتگذارها هروقت که؛ چیزهای کوچک وبدعتهایی که ارتباطی به دین نداشته اند را انجام داده اند هلاک و نابود شده اند.

برخی از اعمال بدعت، انسان را بسوی بدعت عقیدتی سوق میدهد.

امام دارمی در مقدمه کتاب سنتش این روایت را از عمر بن سلمه (رضی الله عنه) روایت می کند:

"ما مقابل در خانه عبدالله بن مسعود قبل از نماز صبح نشسته بودیم. ابو موسی اشعری آمد وگفت: ابوعبدالرحمان (ابن مسعود) گفت: هنوز خارج نشده است؟ ما هم جواب دادیم: خیر. وقتی که ابوعبدالرحمان بیرون آمدند همه ما با ابوعبدالرحمان پیش ابو موسی رفتیم. ابوموسی گفت: کمی قبل در مسجد چیزی دیدم که تا حالا ندیده ام. من گمان می کنم که این یک چیز خوب نباشد... سپس شروع به تعریف نمودن مساله نمود. مردم در مسجد نشسته بودند. در دستانشان دانه های سنگ بود و یکی هم بعنوان امرکننده بر سرآنها ایستاده بود. وامر کننده بدانها امر نمود که ۰۰۱ دفعه تکبیر بگویید و انسانها هم ۰۰۱ دفعه تکبیر آوردند. وهمچنان ۰۰۱ دفعه کلمه توحید را نیز گفتند والله را تسبیح می کردند. ابن مسعود گفت: آنها چه گفتند؟ ابوموسی گفت: من چیزی را که خدمت شما قابل عرض باشد نپرسیدم! ابن مسعودگفت: این به نفع آنها نیست، بلکه این برایآنها بداست وداخل مسجد شد. وما هم با ایشان داخل شدیم. یکی از حاضران مسجد پیش ابن مسعود آمدند وابن مسعود از او پرسید:

* این چه چیزی است که شما انجام داده اید؟

* ای ابو عبدالرحمان این سنگهایی است که ذکرهایمان را با آن شمارش می کردیم.

* ابوعبدالرحمان گفت: بدیهایتان را بشمارید! من ضمانت می کنم که خوبیهایتان ضایع نخواهد شد. چقدر سریع بطرف هلاک شدن روی آوردید. هنوز بدن پیامبر نپوسیده است، هنوز ظرفهایی را که بکار برده اند نشکسته اند و با وجود اینکه هنوز اصحاب در میان شما هستند گمراه گشته اید؟ قسم به پروردگاریی که جانم در دستش است یا شما راهی بهتر از راه پیامبر انتخاب نموده اید یا شما دری از گمراهی را بسوی خود گشوده اید!

* گفتند: بالله قسم ای عبدالرحمان ما تنها قصد کسب ثواب این عمل را انجام داده ایم و منظور دیگری نداشتیم.

* ابوعبدالرحمان گفت: اگر به نیت خوبی وکسب ثواب هم آنرا انجام داده باشید ثوابش به شما نخواهد رسید. پیامبر درمورد برخی انسانها چنین فرموده که؛ قران می خوانند اما از گلوی آنها پایین نخواهد رفت (مقصود معنای آنرا درک نخواهند نمود) به نظر من بیشتر این انسانها که پیامبر چنین آنها را تعریف می کند شما هستید."

روایت کننده این قصه عمر بن سلمه (رضی الله عنه) چنین می گوید:

{در روز جنگ نهروان من بیشتر این انسانها را در صف خوارج که با ما می جنگیدند دیدم}

اگر در امت عملی بدعت احداث شود با گذشت زمان این عمل بدعت سبب میشود که فرد دچار بدعت در عقیده شود و عقیده وی انحراف پیدا کند. واگر در مساله ای عبادتی از سنت تبعیت نشود نتیجه آن خواهد بود که یک بدعت این امت را مدت چهارده قرن بخود مشغول میسازد. این قضیه نیز در عصر ما هیچ فرقی ندارد. واگر به مقابله با بدعت اقدام نکنیم نصرت الله به ما قطع خواهد گشت وبدعتگذارراخواسته یا ناخواسته به سمت انحراف عقیدتی سَوق می دهد.

در نگاه نمودن به برخی از بدعتهای عملی نبایستی آنها را کوچک بشماریم و آنها را ناچیز بحساب بیاوریم! چونکه دین کامل گشته و احداث دردین قابل قبول نیست. واگر برای یکدفعه آنرا انجام دهید به هر قسمت از دین سرایت می کند. وهمچنان که بدعت به عمل شخص افتاده به اعتقاد او هم خواهد افتاد. الله در قران بدفعات بیان نموده که؛ گام به گام از شیطان پیروی نکنید... وما را بدقت نمودن در آن سفارش نموده است. وبدعتهای عملی اولین گام برای دچار شدن شخص به بدعت عقیدتی است.

برخی از بدعتها نیز انسان را به شرک می اندازد، قوم نوح (علیه السلام) بهترین نمونه براین این است:

"به آنان گفته‌اند: معبودهاي خود را وامگذاريد، و وَدّ، سُواع، يَغوث، يعوق، و نَسر را رها نسازيد."[1]

در خصوص تفسیر این آیه ابن عباس (رضی الله عنه) و برخی از سلف بیان می کنند که چطور شرک در داخل قوم نوح (علیه السلام) گسترش یافت.

"این بتها در اصل برخی از انسانهای صالح قوم نوح (علیه السلام) بودند که وقتی آنها وفات کردند شیطان به کسانی که طرفدارانسانهای صالح بودند تلقین نمود که برای یادبود این انسانها بتهایی بسازند و اسم این انسانهای صالح را بر آنها بگذارند و چنین نمودند اما آنها را عبادت نمی کردند اما وقتی که این نسل از انسانها مردند و نسل بعدی آمدند بخاطر اینکه نادان بودند و آگاهی نداشتند شروع به عبادت این بتها نمودند."[2]

در روایتی دیگر چنین آمده است که؛

"اینها انسانهای صالح قوم نوح بودند که وقتی وفات کردند نزدیکان آنها گفتند که: عکس اینها را آویزان نماییم که هروقت اینها را دیدیم الله را بیاد بیاوریم. تا با دیدن عکس آنها ما دلگرم به عبادت شویم. وقتی این نسل مردند ونسل بعد از آنها آمدند

۱. نوح، ۲۳
۲. بخاری

شیطان به آنها نزدیک شد و گفت: پدران و پدربزرگانتان اینها را عبادت می کردند واز آنها طلب بارش باران می کردند و بدین گونه شروع به پرستش بتها نمودند."[1]

ترسیم نمودن عکس انسانهای صالح، برای یادآوری و یا برای آنها ساختن مزار در منهج هیچ پیامبری نبوده و نه در زندگی برای چنین منظوری عملی نموده اند و نه زبانی به انجام آن سفارش نموده اند. هر چند که با نیت خوب یک بدعت را احداث نموده بودند اما بعدها و در نسلهای بعدی سبب شد که انسانها بجز الله عبادت آنها را بکنند. وپیامبر این وضعیت را در مورد مسیحی و یهودیها نیز بکار برده است.

"پیامبر ماجرای دیدن یک کلیسا در حبشه و عکسهای درون آنرا برای ام حبیبه و ام سلمه تعریف می نمود. وپیامبر چنین فرمودند: آنها وقتی که یک انسان صالح میان آنها وفات می کند بر بالای قبر او یک مکان عبادت میسازند و در آن رسم ویرا ترسیم می کنند. آنها نزد الله مشرورترین مخلوق هستند."[2]

عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) در این باره این نصایح گرانبها را به ما توصیه می کند:

"از بدعتهایی که انسانها بعدها احداث می کنند خود را بدور بگیرید، چونکه اگر ایمان در دل برای یکبار رخت بَر کَنَد بار دیگر ایمان بدان داخل نخواهد گشت! اما وقتی که شیطان ایمان را از قلب انسانها بیرون زد بدانها خواهد گفت که؛ بدعت احداث کنید. انسانها فرضها را ترک خواهند نمود و در مورد مسایل جزیی صحبت خواهند نمود. هرکس برایش میسر بود فرار کند. پرسیدند به کجا؟ جواب داد منظوم فرار کردن به مکان دیگر نیست، بلکه قلب و زبان بدعتگذار فرار کنید! وبا هیچکس از اهل بدعت منشینید."[3]

در این عصر بُت و شرکی بنام دین دمکراسی وجود دارد، کسانی هستند که خود را مسلمان دانسته و خود را به اسلام نسبت میدهند اما هرگز وارد دایره اسلام نشده اند. در مورد مدیران و امراءاسلام بحث می کنند و مقام خلیفه در اسلام را استبداد میدانند و اجتماعی که ما در آن زندگی می کنیم بهیترین شاهد بر این ماجراست که وقتی که سخن محمد عاکف اِرسوی (سرایندهٔ مارش استقلالشاعر و نویسنده مشهور ترک بود، از طرفداران دموکراسی اسلامی و پان اسلامیسم بود) را که چنین می گوید می شنوید: آنچه که ما حالا در مورد آن صحبت می کنیم ۰۵ سال بعد نتیجه اش معلوم خواهد شد. با شنیدن این سخن قسم می خورند که حقیقت دارد اما بعدها پشیمان شده و بایستی سالهای باقی مانده از عمرشان را در توبه و پشیمانی صرف نمایند.

بنابراین درک خواهیم نمود که؛

هر آنچه از بدعت که مطابق با اسلام نیست و بعدها احداث شده است، از نظر عملی و اعتقادی بدی و شر بیشتری را باخود به ارمغان خواهد آورد. وهیچکس نخواد

---

۱. تفسیر طبری، محمد بن قیس
۲. بخاری، ۱۳۴۱؛ مسلم، ۵۲۸
۳. الحجّه، ۳۱۲

توانست شری را که در اولین گام دچار انسان خواهد شد برآورد نماید. چونکه برای شروع هر شرّی، پیروی نمودن از شیطان اولین گام است، وشیطان اولین مرحله برای ورود به هر راهی است. راهی را که متعلق به شیطان است، نمی توان نتیجه و عاقبتی اسلامی و رحمانی از آن حاصل شود.

ح- بدعتها، صورت خوب و پاک اسلام را زشت خواهد نمود:

اسلام یک دین مطابق با سِرِشت انسان است، اگرکسی منصفانه بیندیشد وسرشت وی سالم باشد خواهد فهمید که تنها نسخه و دین برای نجات انسان همین دین است. سپاس و ستایش برای الله که؛ دین اسلام در این عصر در دستور کار و مساله روز دنیا شده است. مخصوصا زمانی که شرو استبداد جهانی با توجه به قانونهای مستبدانه خود مملکتهای اسلامی را اشغال نمودند، مقاومتهای اسلامی جوابی دندان شکن در برابر این اشغال آنها بود و سبب شد که جهان در مورد اسلام صحبت کند. مخصوصا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، ناشران قران رابه همه زبانهای زنده دنیا ترجمه و نشر نمودند. میدانیم که قبلا بخاطر نبودن ترجمه قران بسیاری از طلبه های علم به سوالها جواب نمی دادند.

کسانی که خود را به اسلام نسبت میدهند و مشغول تحقیق و بررسی در مورد اسلام هستند، هر زمان اسلام را براساس منابع و مصادر اصلی بررسی نمی کنند. یا راضی نیست که بر اساس اصل نویسنده منبع بررسی و تحقیق نماید، بلکه به زندگی و افرادی که خود را به نویسنده اصلی منبع نسبت میدهند نگاه و بر مبنای آنها اسلام را بررسی می کنند. مخصوصا در غرب با گذشت هر چند روزبا یک عارف و فرقه جدید روبرو میشوند. وگفته هایی را از عارفان و شیخهایشان به اسلام نسبت میدهند واسلام را مطابق با سخنان آنها پیروی می کنند در حالی که هیچ اساسی ندارد و الله هیچ دلیلی برای صحت گفته های آنها نازل نکرده است. وذکر الله را تنها عده ای اعمال خرافی مانند: زدن چاقو تیغ به بدن خود می داند. و مناسب ترین بندگی آن است که فرد برای شیخ خود بندگی کند و مطیع او شود. وبا این حال صفتهای الله را سلب نموده و به یکعده قبر، خاک، سنگ و مرده میدهند. ودین را تنها توکل نمودن بر مرده ها میدانند.

عقل خود را الله قرار داده اند و قرنهاست که اروپاییها وعصر مدرنیته با این بحران رو در رو هستند. و زمانی که آنها می خواهند از این بحران رهایی یابند برای چاره اندیشی نزد انسانهایی که عقیده و منهج درست دارند نمی روند بلکه پیش انسانهایی می روند، که براساس عقل خود به احکام الله نگاه می کنند و در نتیجه مشکل وبحران همچنان حل نشده باقی خواهد ماند.

این و امثال اینها؛ بعدها با ایجاد بدعتهایی بنام اسلام در عمل و عقیده که هیچ اثری از اسلام ندارند. چهره اسلام را آلوده می کنند، و در راه کسانی که خواهان شناخت اسلام حقیقی هستند، مانع درست نموده و مزاحم شناخت حقیقی چهره اسلام میشوند.

لازم نیست برای مثال آوردن زیاد دور برویم، آیا امروزه بزرگترین مانع در راه دعوت انسانها به اسلام برای ما همین نیست؟ آنان که دیگران را بازداشته و بدعت را پیوسته انجام داده و گمان می برند که این دین است، برای ازاله این گمان و جواب به منبع شبهه های آن تنها راه چاره اسلام راستین است و او هم از اسلام حقیقی چیزی نمی داند! این دین ساختگی آنها بگونه ای اذهان عموم را آلوده ساخته است که؛ توحید پاک و خالص را دینی بجز اسلام درک نموده و در مقابل آن جبهه گیری می کنند. البته این عومال نخواهد توانست بر سر راه دعوتگر، حکمت و تعلیم توحید مانع درست کند. تنها بدعتهای عملی و عقیدتی بمرور زمان انسانها را به چه وضعیتی گرفتار ساخته در این موضوع نیز چنان خواهد شد و ما نیز در مقابل این بدعتها از خود حساسیت نشان خواهیم داد.

برخی شبهه و گمانها که در رابطه با بدعت می آورند:

این یک حقیقت است که؛ آنهایی که خود را به اسلام نسبت می دهند، عده بسیاری از آنها یکعده بدعت عملی را جهت نزدیک شدن به الله، که شامل تهدید رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نمی شود را تحت عنوان بدعت حسنه قبول دارند. با وجود شنیدن حدیث پیامبر که "همه بدعتها گمراهی است" اما بازهم یکعده انسان بدعتها را به دو بخش بدعت سیئه (بد) وبدعت حسنه (نیکو) تقسیم می کنند. بر مبنای طرز فکر کردن آنها ادعا می کنند که آتش تنها برای بدعتهای سیئه (بد) است و شامل بدعتهای حسنه (نیکو) نخواهد شد! وبدعت حسنه هیچ ممنوعیتی ندارد. حتی بر این باورند که با انجام دادن آن اجر هم خواهند گرفت. همچنان که در بخشهای قبلی مشاهده نمودید تا امروز هم کسانی که بر این باورند (تقسیم بدعت) یک قاعده برای صحّت و درستی آن نیاورده اند وتنها اظهارات و بیانات متناقض باهم را از آنها مشاهده نموده ایم. چنانچه اگر یکی آنرا بدعت حسنه گفته باشد دیگری آنرا بدعت سیئه گفته است. آیا بدین صورت چیزی را که پیامبر آنرا گمراهی و شایسته آتش نام برده است، می خواهند بدین گونه به انسانها جائز بودن آنرا اثبات کنند؟ در حالی که دست کم برای تقسیم بدعت به حسنه و سیئه بایستی یک قاعده را بیان می داشتند.

کسانی که بر این باورند که می توان بدعت را به دو بخش تقسیم نمود برای صحّت این ادعای خد قاعده و دلیلی نمی آوذند و تنها براساس برخی دلایل متشابه برای اثبات دیدگاه خود تلاش می کنند. اما اگر با دقت این دللایل را بررسی نمایید خواهید دید که؛ که دلایل خیلی بی ربط با موضوع، یکعده هم بر ضد خود و بنفع دیدگاه خودش نبوده و از همه مهمتر آن است که آیاتی که دلیل محکم بر جایز نبودن بدعت است را با استنباط به آیات متشابه استدلال ومقابله می کند.

با جواب به شبهه هایی که برخی افراد تحت عنوان بدعت حسنه فریب آنرا خورده اند شروع می کنیم:

۱- شبهه: تفسیر غلط از حدیث جریر بن عبدالله (رضی الله عنه):

"هرکس در دین اسلام یک عمل نیکورا ایجادکند، ثواب آنرا خواهد گرفت و بعد از خودش نیز با عمل نمودن دیگران به آن بازهم ثواب خواهد گرفت، بدون آنکه چیزی از ثوابش کم شود. وهرکس در اسلام عمل بدی را ایجاد نماید، مجازات آن عمل بد را خواهد چشید و بعد از خودش نیز با انجام دادن آن بدی از جانب دیگران بازهم به بارگناه وی افزوده میشود بدون اینکه چیزی ازبارگناهش کم شود."[۱]

با استدلال به این حدیث می گویند: در اسلام هر عمل بر دو بخش است؛ اگر یک عمل خوب باشد با احداث آن عمل خوب و عمل دیگران بدان ثواب خواهد گرفت و چنانکه عمل بد باشد با احداث آن و عمل دیگران بدان اوهم مجازات خواهد شد. بنابراین هر احداث اگر هم بدعت باشد ما خوب و بد آنرا نگاه می کنیم، اگر خوب باشد پس آنرا با حدیث پیامبر که فرموده اند "هر احداثی در دین گمراهی است" ارزیابی نمی کنیم و حدیث پیامبر شامل این بدعت خوب نخواهد شد.

جواب شبهه:

یکی از نقاط مشترک اهل بدعت این است که آیات قران را بر اساس اصول و قواعد حاجی بکتاش (عارف و صوفی متصوف سده ۳۱ میلادی و بنیانگذار طریقت بکتاشیه در سال ۹۰۲۱ میلادی در نیشابور روستای فوشنجان بدنیا آمد. نام و نسب او را محمدبن ابراهیم بن موسی خراسانی ثبت کرده‌اند. وی در ترکیه به حاجی بکتاش ولی مشهور است.) ارزیابی می کنند! یعنی ابتدا یا انتها ویا وسط آنرا که اهمیت موضوع را بیان می کند را حذف و بیان ننموده و تنها به آنچه که مورد نظر وپسند خودشان است را بیان میدارند. اگر خوب به محتوا و موضوع حدیث بیان شده واقف شوید می فهمید که این حدیث هیچ گونه علاقه ای با موضوعی که اهل بدعت از آن استدلال می کنند ندارد. برای آگاهی از آن، اینجا ما همه محتوا و موضوع حدیث را بیان می کنیم.

"ما در خدمت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودیم که فردی فقیر که از لباسش هویدا بود از قبیله مضر خدمت ایشان آمدند.رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وقتی ایشان را در این وضعیت فقیری دیدند چهره اش تغییر نمود.وقتی که نماز ظهر را خواندند.بعد از مدتی چنین فرمودند:

"اي مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهيزيد. پروردگاري كه شما را از يك انسان بيافريد و (سپس) همسرش را از نوع او آفريد، و از آن دو نفر مردان و زنان فراواني (بر روي زمين) منتشر ساخت. و از (خشم) الله ئي بپرهيزيد كه همديگر را بدو سوگند مي‌دهيد؛ و بپرهيزيد از اين كه پيوند خويشاوندي را گسيخته داريد (و صله رحم را ناديده گيريد)، زيرا كه بيگمان الله مراقب شما است (و كردار و رفتار شما از ديده او پنهان نمي‌ماند)."[۲] "اي مؤمنان! از الله بترسيد و هر كسي بايد بنگرد كه چه

۱. مسلم، ۱۰۱۷
۲. نساء، ۱

چیزي را براي فردا (ي قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از الله بترسید، الله آگاه از هر آن چیزي است که مي‌کنید."[1] (بعد از تلاوت آیه) هرشخص از دینار، درهم، پوشاک، گندم، خرماوحتی برخیها نصف خرما را صدقه می دادند.

سپس یکی از انصار با کیسه بزرگی آمد، آنقدر سنگین بود که بزحمت می توانست آنرا بلند کند. همه قبیله مضر صف کشیدند دیدم به همه خوراک و پوشاک رسید. دیدم که پیامبر رخسارشان از خوشحالی میدرخشید. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین فرمودند:

"هرکس در دین اسلام یک عمل نیکورا ایجادکند، ثواب آنرا خواهد گرفت و بعد از خودش نیز با عمل نمودن دیگران به آن بازهم ثواب خواهد گرفت، بدون آنکه چیزی از ثوابش کم شود. وهرکس در اسلام عمل بدی را ایجاد نماید، مجازات آن عمل بد را خواهد چشید و بعد از خودش نیز با انجام دادن آن بدی از جانب دیگران بازهم به بارگناه وی افزوده میشود بدون اینکه چیزی ازبارگناهش کم شود."[2]

اگر به همه ماجرای حدیث دقت نمایید بخوبی متوجه خواهید شد که منظور پیامبر چه بوده است. در اینجا پیامبر می خواهند ازنمونه ای از اعمال مسلمانی که صدقه داده اند قدردانی نماید. وامت را تعلیم می دهد که؛ اگر عملی را که در اسلام مشروع است را انجام دهید و دیگران در عمل بدان عمل مشروع، از او پیروی نمایند، هم با انجام دادن عمل از جانب خود ثواب خواهد گرفت و هم با انجام دادن آن از جانب دیگران نیز به او ثواب خواهد رسید. ومتوجه میشوید مساله احداث در دین نیست، بلکه مساله عمل مشروعی در دین است که یک مسلمان برای انجام آن پیشگا شده است.

دراصل حدیث نیز به این معنا دلالت می کند. چونکه وقتی گفته شده؛ هر کس خوبی در اسلام انجام دهد. دراصل بایستی عمل در اسلام باشد در حالی که بدعت از اسلام نیست و از گمراهی و ضلالت است. وبا توجه به مضمون حدیث مقصود اعمالی است که؛ در اسلام مشروع هستند.

مساله دیگری که بایستی بدان توجه نمود این است که؛ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باتوجه به حدیث، اعمال انجام شده را به دو بخش تقسیم نموده وگسترش اعمال زشت را نکوهش نموده اند! وقرار در مورد خوب یا بد بودن یک عمل را چه کسی صادر می کند؟ آیا از جانب انسانها است یا از جانب شریعت الله است؟ بسیاری از اعمال ممکن است نزد انسانها نیکو و پسندیده باشد اما از جانب شرعت نکوهش و قابل قبول نیست. ودر این باره قصه سه اصحاب را بیان میداریم:

"سه صحابه برای سوال در مورد عبادتهایی که انجام میدهند خدمت پیامبر رسیدند. وپیش پیامبر هر کدام عبادتهای خود را بیان نمودند، یکی از آنها گفت: بالله قسم که من شبها نمی خوابم و نماز می خوانم، یکی دیگر از آنها گفت: من هر روز روزه می

۱. حشر، ۱۸
۲. مسلم، ۱۰۱۷

گیرم و دیگری هم گفت: من ازدواج نمی کنم. دقت نمایید که اینجا سه صحابه برای نزدیک شدن وخشنودی الله و بدست آوردن پاداش بیشتر بر مبنای عقل خود هر کدام راهی را انتخاب نموده اند. وقتی که آنها اعمال خود را به پیامبر ارائه دادند پیامبر بدانها چنین خاطرنشان نساخت که؛ در پیامبر برای شما بهترین الگو و سرمشق وجود دارد! پیامبر آنها را صدا زد ومانند شیوه بدعتگذارها آنها را ستایش ننمود که بگوید: ماشاالله چه قرار ومدار خوبی گذاشته اید! بلکه بدانها چنین فرمود:

"بدون گمان من میخوابم و نمازشب هم می خوانم،برخی اوقات روزه می گیرم و برخی اوقات نیز روزه دار نیستنم، من ازدواج هم می کنم و هرکس از سنت من رویگردان شود از من نیست."[1]

این اصحاب این اعمال را برای خشنود ساختن الله از خود انجام میدادند. مانند کسانی که شبهه بالا را به همان نیت انجام میدهند. دیدیم که پیامبر آها را ستایش و تمجید ننمود بلکه از آنها ناراحت شد و آنها را تهدید می کند. زیرا در حقیقت معیار برای یک عمل صالح آن است که مطابق با سنت ایشان باشد. باوجود اینکه اعمال اینها صالح و نیکو هو بوده اما بخاطر اینکه مخالف سنت پیامبر بوده پیامبر بدانها هشدار داده است. حالا اگر عملی را انسان خود احداث و اختراع نماید حال شخص چه خواهد شد؟

بنابراین، شریعت اسلام قرار میدهد که چه عمل خوب و چه عملی بد خواهد بود. انسانهایی که آخرت و دنیای خود را بخاطر تبعیت از هوی و هوس فاسد نموده اند در مورد خوبی یا بدی این اعمال حکم میدهند.

۲- شبهه: ارزیابی نادرست از سخن عمر (رضی الله عنه) که فرموده: این چه بدعت زیبائی است!

عبدالرحمن بن عبدالقاری می گویند:

"یک شب ماه رمضان با عمر (رضی الله عنه) به مسجد رفتیم. انسانها از هم جدا شده بودند و هر کس بصورت فردی نماز می خواند. برخی نیز بصورت گروهی می خواندند. عمر (رضی الله عنه) وقتی این وضعیت رامشاهده نمودند، فرمود: من بر این باورم که اگر اینها را جمع نموده و همه پشت یک امام نماز بخوانند خیلی بهتر خواهد شد. وابی بن کعب را بعنوان امام قرار دادند و همه بصورت جماعت نماز ادا می نمودند. شبی دیگر به مسجد وارد شدند و وقتی دیدند که انسانها همه پشت یک امام و به جماعت نماز می خوانند. فرمودند: چقدر بدعت زیبایی است."[2]

ادعا این است که می گویند؛ عمر (رضی الله عنه) بدعت را تقسیم نموده و یک قسم از آنرا بدعت حسنه نام نهاده است. واین را در حضور اصحاب فرموده و آنها نیز

---

۱. متفق علیه، بخاری، ۵۰۶۳؛ مسلم، ۱۴۰۱

۲. بخاری، ۲۰۱۰

بر مبنای این گفته ایشان یک عمل را بنا نهاده اند. شاید اگر در هر صورت بدعت بد میبود حتما اصحاب به گفته عمر (رضی الله عنه) اعتراض می کردند. بر این مبنا میدانیم که بدعت حسنه شامل تهدید پیامبر نخواهد شد.

جواب شبهه:

نخست اینکه، این عمل اصحاب متضاد با سنت نیست. چونکه پیامبر نماز تراویح را با اصحاب بصورت جماعت خوانده است. و زمانی که تعداد زیاد شد، خواندن به جماعت را ترک نمودند. روایت ترک نمودن به معنای آن نیست که برای همیشه بایستی ترک شود. بلکه عملی است که بر مبنای حکمتهایی ترک شده است. حالا روایتهای مربوطه را بررسی می کنیم:

مادرمان عایشه (رضی الله عنها) می گویند:

"پیامبر شبی نماز خواندند و انسانها نیز با ایشان به نماز شب ایستادند، یکروز بعد نیز باز هم به نماز شب ایستادند و تعداد انسانها بیشتر شد. برای بار سوم و چهارم انسانها جمع شده بودند برای نماز اما پیامبر برای نماز شب بیرون نرفتند. وقتی که سپیده م شد پیامبر فرمودند: من چیزی را که شما انجام دادید دیدم و آنچه مانع از آن شد که من هم برای نمازبیرون بیایم آن بود که؛ از ترس اینکه مبادا شما فکر کنید که نماز فرض است. این در ماه رمضان روی داد."[1]

بر این اساس می فهمیم که خواندن نماز تراویح با جماعت سنت پیامبر بوده است. بنابر این عمر (رضی الله عنه) چیزی را که مخالف با سنت بوده باشد را شروع نکرده است. بلکه سنتی را که بر مبنای برخی از حکمتها ترک شده بود را احیاء نموده اند. و یکی از حکمتهای آن ترس از فرض شدن آن بوده است. وفرض شدن یک چیز تنها در زمان پیامبر امکان داشته است. امابعد از وفات پیامبر امکان ندارد چیزی فرض شود، بنابر این هر کس می تواند آنرا دوباره انجام دهد و عمر (رضی الله عنه) نیز آنرا احیاء نمودند چونکه ترس فرض شدن آن نمی رفت.

با وجود این برخی از عالمان؛ ارزیابی نموده اند که این سنت است و پیامبر هشدار داده است که بایستی رعایت سنت خلفای راشدین را هم بکنید. یعنی سی سال زمان دوره خلافت و آنچه را که چهار خلیفه بزرگ انجام داده اند. قضاوت و عمل پیامبر سنت است، بدعت نیست.

"هر کس که بعد از من زندگی می کند، اختلاف زیادی را خواهد دید. بنابر این شما را توصیه می کنم بدست گرفتن به سنتم و سنت خلفای راشدین. ومحکم بدان چنگ زنید. واز چیزهایی که بعدها در دین احداث می شوند بشدت پرهیز کنید. چونکه هر احداثی در دین بدعت است و هر بدعتی نیز گمراهی است."

امام بغوی (رحمه الله) در کتاب شرح سنت این نگرش را بیان می کند.[2]

---

۱. بخاری، ۱۱۲۹؛ مسلم، ۷۶۱

۲. شرح سنت، ۴/۱۱۹؛ شماره، ۹۹۰

اگراین عمل عمر (رضی الله عنه) متضاد با سنت نیست بلکه احیاء یک سنت است. پس چرا به این عمل بدعت گفته است؟

جواب این سوال برای کسانی که به لغت عرب وعرب زبان نیستند پوشیده است! مفهومات شریعت اسلامی بوسیله زبان عربی تعیین شده است. شریعت کلمات را از زبان عربی گرفته است وبرخی اشخاص کلمه را چنان که هست بکار می برند، برخی معنای کلمه را تنگ و کم دامنه نموده و برخی نیز کلمه را وسیع و پردامنه بکار میبرند. برای مثال کلمه نماز؛ در اسلام نماز فرض شده است. واسم آنرا از زبان عربی گرفته است. در مقابل کلمه (صلاه) به معنای دعا است. معنای این کلمه گسترش و وسعت یافته و به یکعده نمازیا افعال و اقوال معیین اطلاق میشود، که با تکبیر شروع شده و با سلام خاتمه می یابد. امروزه ما در اشعار عرب و یا در صحبت کردن آنها اگر کلمه (صلاه) را شنیدیم ممکن است برخی از آن به دعا و برخی به نماز فهم کنند. وهر زمان آنرا به معنای نماز نمی گویند. بنابر این معنای آن بر اساس استعمال عرب است، ممکن است آنها کلمه (صلاه) را به معنای دعا استعمال کنند.

مفهوم بدعت نیز چنین است، ریشه بدعت در زبان عربی بدان معناست که؛ "هر چیزی که قبلا مانندی نداشته وبعدها احداث شده باشد."[1] وعربها آنرا برای هر چیز تازه احداث شده استعمال نموده اند.

بهمین خاطر مفهوم شرعی آن فرق دارد وشامل هر نوع احداثی نمی شود؛ بلکه برای چیزهایی است که در مقابل سنت احداث شده باشند. پیامبر بعد از امر نمودن به تبعیّت از سنت، دوری وپرهیز نمودن از بدعت را نیز بیان نموده است. واین بدان معناست که مقصود چیزهایی است در دین که در متضاد با سنت احداث می شوند.

بنابراین، عمر (رضی الله عنه) این کلمه را چگونه بکار برده اند بایستی دقت نمود، که آیا ایشان این کلمه را به مفهوم شرعی آن بکار برده اند یا مفهوم لغوی آن؟ زیرا که امکان ندارد آنرا به معنای مفهوم شرعی استعمال نموده باشد. چونکه؛ تطبیق آن در ابتدا، متضاد با سنت نیست. بلکه سنتی را که بر مبنای یکعده حکمت ایستاده بود دوباره احیاء و از سر گرفته شد. وعلتی که ترس از فرض شدن آن بود، ناپدید شده بهمین خاطر دوباره آن سنت را تطبیق نمودند.

بجز عمر (رضی الله عنه) هستند عالمانی که این کلمه را به مفهوم لغوی آن بکار برده اند. بسیاری از عالمان اسلام این قضیه را چنین توضیح داده اند.

ابن تیمیّه (رحمه الله) چنین گفته: "استعمال این کلمه از طرف عمر (رضی الله عنه) به مفهوم شرعی آن نیست بلکه به مفهوم لغوی آن است. چونکه مفهوم لغوی بدعت خیلی وسیعتر از مفهوم شرعی آن است."[2]

در جای دیگری از کتاب چنین می گوید: "...این سخن عمر را که برخی آنرا دلیل

۱. لسان العرب، ۹/۱۳۵
۲. اقتدا صراط المستقیم، ۱/۶۵

برای خوب بودن بدعت می آورند چنین جواب میدهیم که؛ اگر سخن عمر را برای هر موضوعی که مخالف با سنت نباشد بعنوان دلیل بیاورید، می گویند که؛ سخن اصحاب دلیل نیست. اگر یک سخن اصحاب با سنت هم مخالف نباشد بازهم آن بعنوان دلیل قابل قبول نیست چگونه امکان دارد سخنی را که مخالف با سنت است را می توان بعنوان دلیل آورد؟ پس اینجا این نتیجه حاصل می گردد که؛ بیشتر کلمه بدعت را به مفهوم لغوی آن بکار می برند تا مفهوم شرعی آن، چونکه مفهوم لغوی بدعت برای مفهومات دیگری نیز بکار برده میشود."[1]

ابن رجب (رحمه الله) در کتاب جمع العلوم والحکمه در شرح حدیث شماره ۸۲ به این تقسیم دقت می کند: سلف صالح نیز بدعت را به معنای لغوی آن بکار برده و می گویند که عمر (رضی الله عنه) نیز بدعت را به معنای لغوی آن بکار برده نه به معنای شرعی آن. وسخن چه بدعت زیبایی نیز به معنای لغوی آن دلالت دارد.

"ابن کثیر (رحمه الله) در تفسیر آیه ۷۱۱ سوره بقره چنین می گوید:" هستي بخش آسمانها و زمین، او است. و هنگامي که فرمان وجود چيزي را صادر کند، تنها بدو میگوید: باش! پس میشود."

بدعت، دو قسم است. برخی اوقات به معنای شرعی آن می آید. حدیث پیامبر که میفرماید: هر احداثی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است. به معنای شرعی است و برخی اوقات نیز به معنای لغوی می آید، مانند سخن عمر که برای خواندن نماز تراویح امام تعیین نمودن و فرمود: چه بدعت زیبایی. به معنای لغوی آن است..."[2]

اینجا یک اعتراض است که؛ برخی از عالمان در رابطه با سخن عمر چنین اعتقادی ندارندو گفته اند که بدعت دو قسم است. من اینجا برای جواب دادن به این گفته عالمان یک بخش جداگانه را توضیح خواهم داد.

۳- شبهه: در تاریخ اسلام برخی از عالمان بدعت را تقسیم نموده اند و یک قسم را بعنوان بدعت حسنه قبول می کنند:

در تاریخ اسلام یکعده از عالمها بدعت را به دو بخش تقسیم نموده اند و در رابطه با بدعتهایی که احداث میشود درحقیقت دو اصطلاح بدعت حسنه و بدعت سیئه را بکار می برند. از جمله عالمانی که در این خصوص شرحهایی داده اند می توان به عالمانی نظیر حافظ ابن حجر، امام نووی و سیوطی (رحمه الله) و نظیر این عالمان اشاره نمود. مخصوصا در مورد این تقسیم عزّ بن عبدالسلام (رحمه الله) شرحی را مشتمل بر ۵ تقسیم و بر مبنای آن دلایل خود را برای تقسیم بیان میدارد.

عزّ بن عبدالسلام در کتاب قواعدالحکام فی مصالیح الانام دریکی از فصول کتابش در موردبدعت چنین می گوید:

---

۱. اقتداء صراط المستقیم، ۲/۹۵

۲. تفسیر قران العظیم، ۱/۲۷۷

بدعت در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) احداث نشده وچیزی ناشناخته بوده است. واین بر پنج بخش تقسیم میشود؛ بدعت واجب، بدعت حرام، بدعت مندوب، بدعت مکروه و بدعت مباح. تنها راه شناخت اینها بایستی براساس قواعد شریعت ارایه شوند، اگر بدعت، مربوط به مسایل واجب باشد پس آن بدعت واجب و اگر بدعت، مربوط به مسایل حرام باشد آن بدعت حرام خواهد بود.

چند مثالی برای بدعت واجب؛ با آموختن علم نحو، درک و فهم قران و سنت امکان پذیر است، چونکه حفاظت شریعت واجب است. وحفاظت شریعت تنها با حفاظت قران و سنت امکان دارد واین هم با آموختن علم نحو امکان پذیر است. پس چیزی که موجب تکمیل واجب میشود نیز واجب است. مثال؛ درقران و سنت الفاظ و کلمه های غریب و ناشناخته وجود دارد. مثال؛ تقسیم بندی علم اصول الفقه. مثالی دیگر؛ تقسیم بندی روایتها به ضعیف و صحیح بر مبنای جرح وتعدیل[1] حفاظت از علم است.

مثالی برای بدعت حرام؛ مذاهب قدریّه، جبریّه، مرجعه ومجسَّمه از این نوع از بدعت هستند.

چند مثالی برای بدعت مندوب؛ مدرسه ها، ترازوهای یک کفه ای، ساخت کلبه های نگهبانی، نماز تراویح و صحبت نمودن در مورد مسایل حساس تصوف.

چندمثالی برای بدعت مکروه؛ آراستن مساجد، آراستن و تزیین مصافحت و دست دادن، فهم ورک غلط از آیات قران وبکار بردن معنایی غیر از معنای اصلی. وصحیح آن است که اینها شامل بدعتهای حرام هستند.

چند مثالی برای بدعت مباح؛ دست دادن بعد از نماز صبح و عصر (در برخی مناطق نمازگذاران بعد از اتمام نماز با هم مصافحه می کنند. در خصوص خوراک، پوشاک و مخصوصا مسکن بیش از اندازه تجمّل گرایی نمودن.[2]

جواب شبهه:

در این رابطه یکی از بهترین عالمانی که به این قضیه پرداخته امام شاطبی است که در کتاب الاعتصام بدان اشاره نموده است.[3] همگام با گرفتن نگرشهایی از امامان در برخی از زمانها، به این شبهه ها بصورت مناسب جواب خواهیم داد:

بعد از اینکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می فرمایند: هر بدعتی گمراهی است، بدون آوردن دلیل و مدرک تخصیص دادن آن جایز نیست. پیامبر در عرصه دین، یعنی هر چیزی که در مقابل سنت احداث میشود را با این فرموده تحت نام گمراهی ذکر نموده است. و هر چیز احداث شده را شامل می گردد. در هر بخشی که این احداث روی بدهد را شامل میشود. و برای بیرون کشیدن هر بخشی از تقسیمات قبلی از زیر حکم حدیث پیامبر، بایستی دلیل آورد، چونکه اتفاق همه امت بر آن است

---

۱. (یکی از اصطلاحالات حدیثی است. جرح به معنای بیان کلماتی در مورد شخص است که موجب عدم وثوق به روایت اوست. در مقابل "جرح"، "تعدیل" قرار دارد که به معنی موثق و عادل دانستن راوی حدیث می باشد.)

۲. ۲/۲۰۴

۳. ۱/۲۵۳ وبعد از آن

که؛ لفظی که به معنای عمومی دلالت دارد برای بیرون کشیدن جزیی از این حکم تنها با آوردن دلیل امکان پذیر است. ودر صورت نیاوردن دلیل، حکم عمومی است و برعموم عمل بدان واجب است. وسخن عالمان در مقابل قران و سنت نمی تواند دلیل و حجّت باشد.

سبب تخریب دین این است که؛ چیزهایی که به دین تعلقی ندارند را وارد دین نموده اند. بنابر این محافظت از دین واجب است. وهمزمان بایستی چیزهایی را که موجب تخریب دین شده اند از آنها رهایی یافت. در این رابطه وحی، بهترین نمونه ها را به ما ارایه داده است. مخصوصا که دینهای دیگر گام به گام تحریف گشته اند. جالبتر این است که؛ آنچه را که برای اهل کتاب روی داده برای این امت نیز روی خواهد داد و پیامبر مطابقت گام به گام آنها را از جانب امت اسلام گزارش وتعیین نموده است.[1]

آنها، دین خود را تحریف نمودند و اگر نگاه کنیم سبب اینکه آنها به عذاب و لعنت الله گرفتار شدند این بوده که؛ آنها بیش از اندازه منزلت عالمانشان را بالا برده بودند. بصورتی که اگر الله چیزی را حرام کرده باشد عالمانشان حکم الله را پیاده ننموده وفتوایی میدادند و مطابق با آرزوی مردم حکمی می دادند، چیزهایی را که الله ممنوع نموده بود عالمانشان حکم آنرا تخفیف می نمودند و می گفتند که حرام است وبهمین خاطر الله در مورد آنها چنین می فرماید:

"یهودیان و ترسایان علاوه از الله، علماء دیني و پارسایان خود را هم به الله ئي پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال الله را حرام، و حرام الله را حلال مي‌کنند، و خودسرانه قانونگذاري مي‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان مي‌برند و سخنان آنان را دین مي‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان مي‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز الله مي‌شمارند. (در صورتي که در همه کتابهاي آسماني و از سوي همه پیغمبران الهي) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها الله ي یگانه را بپرستند و بس. جز الله معبودي نیست و او پاك و منزّه از شرك‌ورزي و چیزهائي است که ایشان آنها را انباز قرار مي‌دهند."[2] ۱۵۰

هدف ما اینجا، این نیست که اعمال کسانی را که چنین عمل می کنند با کسانی را که چنین می گویند باهم مطابقت دهیم. بلکه این است که؛ اگر کسی که یک فتوا و اجتهاد یک عالم را که مخالف با قران و سنت است را باوجود اینکه میداند که درست نیست اما بازهم بدان دست گرفته و آنرا قبول می کند این اولین گام بسوی تحریف دین است! واین روش وارد این امت گشته و عاقبت آنها چه خواهد شد معلوم نیست، اما واضح است که به یک مصیبت و بیماری گرفتار شده اند.

مثالهایی که زده اند در اصل با تقسیماتی که انجام داده اند متضاد است. وامام شاطبی در این باره چنین می گوید:

---

۱. شما آنقدر قومهای قبل از خود را گام به گام دنبال می کنید که اگر آنها در سوراخ مارمولک خزیده باشند یکی از آن ها به مادر خود زنا بکند شما هم به مادر خود زنا می کنید بازهم شما دست از پیروی کردن آنهادست برنمی دارید، اصحاب پرسیدند: ای پیامبر دنبال شوندگان یهودی و مسیحیها هستند؟ پیامبر فرمودند: بجز آنها کسی دیگر نیستند!

۲. توبه، ۳۱

"چونکه اگر برای یک عمل واجب، مندوب و یا مباح دلیل شرعی باشد، دیگر آن عمل را بدعت نمی گویند، درحالی که اگر عمل بدعت باشد این عمل از زمره اعمالی است که الله به آزاد و اختیاری بودن آن امر نموده است واگر هم عمل را بدعت بنامیم و هم واجب، مندوب و مباح براساس دلایل بگوییم. در این صورت متضادها با هم ترکیب میشوند که این هم امکان ندارد. و نامگذاری کردن بدعت به حرام و مکروه نیز چنین خواهد بود..."[1]

نمونه هایی که در این موضوع بیان شده اند، هیچ ارتباطی با بدعت ندارند بلکه از جمله اعمالی هستند که در رابطه با آنها آیه نازل شده و یا از جمله اعمالی هستند که در اسلام به عمل بدانها و یا دوری از آنها امر شده است. یکعده از مثالها هیچ علاقه ای با دین ندارد و دنیوی هستند و عده دیگری از مثالها از جمله چیزهایی هستند که بنا بر قران و سنت ممنوع شده اند.[2] بنابر این مثالها هیچ ارتباطی با موضوع ندارند. بطور تاکید عالمان نیز همچنان، قبل از اینها بیان داشته اند که هر چیز احداث شده در دین، بدعت نام دارد وآنرا بدعت ارزیابی نموده اند. اما بعدها این تقسیمات را بوجود آورده و نسبت به آنها حکم ذکر نموده اند. وبرخی بر مبنای خوب بودن یا بد بودن نیّت آنها را به بدعت حسنه و بدعت سیئه تقسیم نمودند، وبا استدلال به تقسیمات این امامها، به عمل و تقسیمات خود مشروعیت می بخشیدند.

مثال؛ برمبنای نگرش اهل بدعت آراستن مسجد، با صدایی آوازگونه قران را تلاوت نمودن و تلاوت نمودن قران توسط قاریان مانند آوازهای و موسیقی عصر وخوانندگان مشهور پاپ، بدعت حسنه بحساب می آید. اما عزّبن عبدالسلام اینها را مکروه نام برده است. در عصر حاضر یکی از بدعتهای زشت، تلاوت نمودن غیرعادی قران است که آنرا بدعت حرام نامگذاری نموده اند. ازجمله کسانی که زیاد به این تقسیمات چنگ زده و باب میل آنهاست افراد صوفی مزاج هستند، در حالی که در این عصر بسیاری از پوشاک و وسایل در زندگی که بکار می برند با توجه به اینکه شامل بدعت سیئه میشود اما بازهم ادعا دارند که امامشان این را بدعت مباح ارزیابی نموده است. اینجا میفهمیم که آنها تقسیمات عزّبن عبدالسلام را اساس می گیرند، در حالی که منظور امام کاملا متفاوت است. در پایین نقلهای دیگری را از کتاب امام خواهیم آورد. وقتی که در این عصر اهل بدعت خیلی مصرّانه می گویند: بدعت حسنه، در مطابقت با بسیاری از گفته های امامش که جایز نیست یا بدعت است تضاد دارد.

بهترین مثال برای این قضیه این است: امام در دمشق بر حسب وظیفه اش که قاضی بود چنین نمود؛ نخست بایستی که واعظان و امام مساجد بدعت را انکار نمایند، سپس در مورد بدعت بودن نماز رغائب (بدعتی است در بیشتر کشور ها و بخصوص در میان اهل تشیع که اولین پنج شنبه ماه رجب را روزه گرفته و شب را با خواندن

۱. امام قرّافی (رحمه الله) در کتاب الفروق در توضیح تقسیمات استادش عزّ بن عبدالسلام اینها بصورت واضحتر وگسترده تربیان میدارد وامام شاطبی خیلی گسترده تر و حسابشده به قرّافی و بعدها به استاد قرّافی،عزّبن عبدالسلام جواب میدهد.این سطرهایی که بیان شده از جمله جوابهایی است که به قرّافی داده است.

۲. امام شاطبی در رابطه با این شبهه ها دانه به دانه جواب می دهد

تعداد زیادی نماز مشهور به نماز رغایب به صبح میرسانند) خطبه ای مشهور داد. حتی در ردِّ این خطبه ایشان و جایز بودن نماز، عالمی مشهور بنام ابن صالح در کتاب خود ترغیب عن الصلاه الراغب الموضوع و بیان مافیها من مخالفه السنه، ردّی بر بدعت نبودن نماز رغایب نوشت ونام آنرا المشروع نهاد.[1] پس که اینطور است، تقسیم نمودن بدعت به بخشهایی وقبول نمودن بخشی از آن از جانب طرفداران این نگرش قابل قبول است و خواندن نماز رغایب نیز باشد که قابل قبول باشد. اما آیا این نگرش را استادشان عزّ بن عبدالسلام قبول خواهد نمود، که آنرا یک بدعت ساختگی قبول نموده که اگر بپرسند: اگر کسی خیلی نماز بخواند در آن شب گناهکار خواهد شد؟ وموافق با بدعت حرکت ننموده اند.

در نتیجه می توان چنین گفت که؛ هیچ یک از عالمانی که این تقسیمات را قبول دارند؛ یک صفت جدا را بیان ننموده انند واعمالی را که بعدها احداث میشود کدام را بدعت نیست و کدام بدعت خواهد بود راتوضیح و روشن نساخته اند. ودلیل آن شامل اختلاف مابین خودشان است. یکی عمل احداث شده را بدعت می گوید و دیگری آنرا مستحب می نامد، گروهی آنرا به بدعت حسنه نام برده و گروهی دیگر آنرا بدعت سیئه بیان می کنند. ونمونه روشن این اختلاف را می توان در مثال نماز رغایب بخوبی مشاهده نمود. که همزمان که عده ای آنرا قبول دارند عده ای دیگر فتواهایی متضاد با آنها بیان نموده اند:

امام غزالی (رحمه الله) در کتاب احیاء علوم الدین بعد از آوردن روایتها (امام عراقی (رحمه الله) می گوید که این روایتها ساختگی هستند) در باره نماز رغایب چنین می گوید: ...این نماز مستحب است، هرچند آن حدیث احد است اما مانند نماز عید و تراویح که هرسال یکدفعه است آنرا مناسب دیده ام. همچنین مردم قدس را دیدم که این نماز را می خواندند و آنرا ترک نکرده بودند.[2]

امام نووی (رحمه الله) در شرح مسلم در رابطه با کسانی که بر تقسیم بندی بدعت باور دارند وآنرا تقسیم می کنند با لحنی خشن چنین آنها را خطاب قرار می دهد: الله کسانی که خواندن این نماز را به میان کشیده وباور دارند که مناسب است رامورد قهر و عذاب خود قرار دهد. چونکه؛ آن نماز از جمله بدعتهای منکر و گمراهی است.[3]

در المجموع بیان می کندکه؛ این دو نماز منکر و از بدعتهای زشت است، درکتابهای قوت القلوب و احیاء این دو نماز را فریب ذکر می کند. همچنان احادیثی که در رابطه با این نماز بیان شده نیز حیله و نیرنگ هستند و همه آنها باطل هستند[4]

بر مبنای نگرش برخی از علماءاین نماز مستحب است و انجام دادن آن یک عبادت است، برخی از علماء دیگر نیزبراین باورند که این نماز بی اساس و یک عمل منکر

---

۱. (این کتاب از جانب نشر المکتبه الاسلامی درباره جوابهای ابن صالح به چاپ رسیده است ونامه ها و مکاتبات این دو امام را تحت نام المسجل علمیه بین امام الجلیلین عز بن عبدالسلام وابن صالح نام نهاده اند)

۲. ۱/۲۰۲

۳. ۸/۲۰

۴. ۳/۵۴۸

است. پس با این وضعیت تکلیف عموم مردم چه خواهد شد و بایستی چکار کنند؟

هرچیز یا تقسیمی که مخالف سنت باشد، چنین تضاد و تناقصی را به ارمغان خواهد آورد!

۴- شبهه: می گویند اگر مساله ای در نظر مسلمانان زیبا باشد نزد الله هم زیبا بحساب می آید و اگر در نظر مسلمانان ناپسند باشد نزد پروردگارو هم ناپسند است:[1]

سخن بیان شده در اول در حقیقت آنرا عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت می کند. وسند آن هم صحیح است. احمد ۰۰۶۳، بیهقی المدخل ۹۴ با استدلال به این اثر اهل بدعت چنین می گویند: "هر عملی که بعدها احداث شود اگر مسلمان آنرا زیبا ببیند، آن عمل نزد الله هم زیبا است. بنابراین وقتی که بسیاری از اعمال را بدعت می گویند، در صورتی که نزد مسلمان زیبا باشد و بدان عمل نماید آن عمل بدعت حسنه است."

جواب شبهه:

بعضیها ادعا می کنند که این روایت یک حدیث است و یا دست کم آنرا بعنوان یک روایت مرفوع قبول می کنند. (مرفوع: حدیثی است که از وسط، یا آخر سند آن یک راوی یا بیشتر افتاده باشد. مترجم) واین اصرار آنها برای این است که به بدعت خود از جانب پیامبر مشروعیّت ببخشند. در حالی که عالمان حدیث می گویند که این یک روایت مرفوع از جانب پیامبر نیست و می گویند که تنها یک روایت موقوف (موقوف: به روایتی که سلسله سند آن به صحابی پیامبر منتهی شود،) از جانب اصحاب است.

همچنان که بیان شد یکی از صفات بارز اهل بدعت آن است که؛ دلایل از قران و سنت را براساس اصول حاجی بکتاش (عارف و صوفی متصوف سده ۳۱ میلادی و بنیانگذار طریقت بکتاشیه در سال ۹۰۲۱ میلادی در نیشابور روستای فوشنجان بدنیا آمد. نام و نسب او را محمدبن ابراهیم بن موسی خراسانی ثبت کرده‌اند. وی در ترکیه به حاجی بکتاش ولی مشهور است.) ارزیابی می کنندبصورتی که رابطه و مناسبت آن با آیات نزدیک باشد و بکلّی از بین نرود (یعنی بویی از اسلام داشته باشد. مترجم) حالا عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) این سخن را کجا و به چه مناسبتی فرموده؟ ابن عبدالبرّ در الاستذکار ۸/۳۱، الزیلعی نصب الرایه ۴/۳۳۱، ابن حجر الدرایه ۲/۷۸۱ سخاوی المقاصدالحسنه ۱/۱۸۵

زمانی که پیامبر وفات نمودند، در خصوص اینکه چه کسی خلیفه خواهد شد میان اصحاب جرو بحث صورت گرفت. بعدها انسانهابه ابوبکر (رضی الله عنه) بیعت داده وایشان را خلیفه انتخاب نمودند. عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) وقتی که

۱. سخن اصحاب

شاهد این منظره بود الله را ستایش نموده و این سخن را فرمودند (سخنی را که اهل بدعت آنرا بعنوان حدیث قبول دارند) ابن کثیر (رحمه الله) در کتاب تاریخش این اثر را وآنچه بدان ارتباط دارد را از امام احمد دربدایه والنهایه نقل می کند.[1]

لفظ روایت نیز چنین است، کلمه مسلمانان در آن با جمع آمده است و بیانگر همه مسلمانان است و (ال) در ابتدای آن در زبان عربی با چیزی می آید که به معنای عموم اطلاق شود. ومعنا چنین خواهد بود؛ بدون استثنا همه مسلمانان آنرا زیبا ببینند ونزد الله زیبا خواهد بود. واین را در اصول اجماع می گویند و اجماع دلیل خواهد بود. همچنان اگر همه مسلمانان در یک موضوع اجماع نمایند نزد الله نیز زیبا خواهد بود. چونکه؛ الله این امت را از گمراهی محفوظ نموده و پیامبر می فرمایند: "گمراهی و امّت من باهم یکجا جمع نخواهند شد."[2]

بنابراین چسپیدن به این روایت و دور شدن از سنت برخی از گروهها تنها بخاطر اینکه آن چیز را زیبا دیده اند وادعا می کنند که زیبا است. در حقیقت ازحیطه بحث در رفتن است و هیچ ارتباطی به موضوع ندارد و آنرا در جای اشتباه بکار می برند.

دلیل روشن بر اینکه ابن مسعود (رضی الله عنه) در این روایت منظورش بدعت نبوده این است که؛ ایشان مخالف بدعت بوده اند ودر مورد ممنوعیّت بدعت تعداد زیادی حدیث را نقل نموده و خودشان نیز سخنان زیادی در مذمّت بدعت گفته اند. وبصورت عملی نیزبا بدعتها و چیزهای احداث شده هر چند با نیّت خوب هم بوده باشد به مبارزه و مجادله برخواسته است.

وماجرایی را که امام دارمی درمقدمه کتاب سنتش از عمربن سلمه (رضی الله عنه) روایت می کند.[3]

انجام دادن بدعتها به نیت خوب و سپس ادعا نمودن و تاویل کردن آن به اینکه عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) منظورش بدعت حسنه بوده بجز تهمت وخیانت به ایشان چیز دیگری نمی تواند باشد.

۵- شبهه: تفسیر غلط از حدیث اعمال برحسب نیت هستند (انما الاعمال بالنیات):

بیشتر ما حدیث مشهور در مورد نیت را میدانیم، اهل بدعت برای احداث بیشتر بدعتها، استدلال به این حدیث می کنند. ومی گویند که عمل هر شخص بر مبنای نیّتش است. چنانچه شخص منظورش از انجام عمل،خشنودی الله باشد، اگر چه عمل بعدها هم احداث شده باشد بازهم ثواب خواهد گرفت. چونکه نیّت وی خشنودی الله بوده است.

---

۱. ۱۰/۳۶۱
۲. ابن ماجه، طبرانی
۳. دال بر این موضوع است

جواب شبهه:

اهل ضلالت و گمراهی بیشتر از هرحدیثی، حدیث مشهور در مورد نیت را استثمار می کنند. وبرای مشروعیت بخشیدن به عملهایی که مخالف توحید و سنت و شریعت الله است تنها ادعای خوب بودن نیت را بیان میدارند. وچنانچه امور مربوط به جهان ظاهری با اسلام مطابقت نداشته باشد، امور مربوط به جهان باطن را تنها الله میداند هر چند که اصرار کنند که نیت آنها خوب و نیکو هم باشد. بااین وجود جواب شبهه در بخشهای بعد روشنتر خواهد بود.

اگر به خوبی به این حدیث توجه شود وآنرا بدقت بررسی نمایید، خواهید دید که این حدیث هیچ که به نفعشان نیست بلکه برعلیه آنهاست. چونکه در اسلام اعمال را به دو بخش تقسیم نموده است:

- اعمالی که در اسلام مشروع هستند.

- اعمالی که در اسلام ممنوع هستند.

نیت یک عمل زمانی مهم است که اسلام آن عمل را مشروع و مقبول نموده باشد. وقتی یک عمل در اسلام مورد تایید باشد به نیّت صاحب عمل توجه می شود؛ اگر نیّتش خشنودی الله باشد. آن عمل نزد الله مقبول بحساب می آید. در مباحث قبلی به دفعات ذکر نمودیم که؛ مقبولیت اعمال مشروط به دوشرط است. نخست بایستی که عمل مطابق با سنت باشد، یعنی اعمالی که در اسلام مشروع هستند و در گام بعدی بایستی عمل از روی اخلاص باشد، یعنی تنها برای جلب خشنودی الله باشد.

اعمالی را که در اسلام مقبول نیستند، نیّت آنها اهمیتی ندارد. پس عملی را که مورد تایید اسلام نیست هراندازه که نیّت عمل زیبا باشد، آن عمل بی اعتبار خواهد بود.

"هنگامي كه بديشان گفته شود: در زمين فساد و تباهي نكنيد. گويند: ما اصلاحگراني بيش نيستيم. هان! ايشان بيگمان فسادكنندگان و تباه پيشگانند وليكن (به سبب غرور و فريبخوردگي خود به فسادشان) پي نميبرند."[1]

اگربه سبب نزول این آیات دقت کنید متوجه میشوید که کاملا مربوط به بحث و در این باره است. الله ممنوع نموده که مسلمانان اهل کتاب را دوست بگیرند. اما در مدینه عده ای از منافقان بودند که گمان می بردند که ایجاد روابط دوستانه می تواند به نفع جامعه باشد، قرار گذاشتند که با آنها تجارت نمایند، تا به مسلمانان ضرری نرسد و این حکم الله را که ممنوع ساخته بود بی اهمیت نگاه می کردند و میبینیم که تنها برای مخالفت از اوامر نیست بلکه اگر با نیت خوب ومنفعت رساندن به مسلمانان این عمل را انجام دهند بازهم ممنوع است و الله این آیه را نازل فرمود.[2]

۱. بقره، ۱۲-۱۱

۲. ابن کثیر (رحمه الله) این نکرش را از ابن عباس (رحمه الله) نقل می کند.

عمر (رضی الله عنه) درعصر خودش یک خطبه خواندند که در خطبه چنین گفته است:

"انسانها، در زمان پیامبر با توجه به وحی، محاکمه وارزیابی می شدند. اما دیگر وحی نازل نخواهد گشت، ما، شما را با توجه به اعمال ظاهری که از شما می بینیم ارزیابی می کنیم. هرکس آنچه را که ما به او نشان داده ایم را با اعتماد قبول نماید، او به ما نزدیکتر است. ما از نیت او آگاه نیستیم. تنها الله آگاه بر نیت است. هر کس هم که ظاهرش بد باشد، قابل اعتماد نیست و ویرا تایید نخواهیم کرد، هر چند ادعا نماید که نیتش خوب و تمییز بوده است."[1]

عمر (رضی الله عنه) چرا چنین هشدار دادند؟ بعضی از انسانها، از اوامر شریعت مخالفت می کنند؛ و می گویند: ما نیتمان بد نبوده و با نیت خوب آنرا انجام داده ایم. عمر یک قاعده را بدانها خاطرنشان ساخت. بعضی از شما برخی ار اعمال خطا را به پیامبر عرض می نمودید و همزمان نیت خود را نیز به پیامبر می گفتید. وپیامبر شما را تصدیق می نمود، چونکه برای ایشان وحی نازل می شد. والله بد و خوب آنها را برای پیامبر جدا از هم جدا می ساخت. اما حالا وضع برای من هم چنین نیست، چونکه برای من وحی نازل نخواهد شد و بعد از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای هیچ کس دیگری هم نخواهد آمد. بنابراین براساس ظاهر انسانها حکم می کنیم و راه دیگری وجود ندارد، ودر اسلام با مقبول نشدن عمل ادعای نیت خوب نیز مقبول نخواهد شد و باطل است.

درست ترومنطقی تر آن است که بایستی ما هم بر این فقه عمر (رضی الله عنه) آگاه باشیم و چنان عمل نماییم. مثلا؛ اگر دزد مال شخصی را ربود، چقدر که ادعا کند که نیتش خوب بوده است، شخصی که مال وی به سرقت رفته این ادعا را قبول نخواهد کرد و به چشم یک دزد به او می نگرد. یا کمک نمودن فقیر یکی از اوامری است که اسلام بدان دستور داده است، واگر دزد ادعا نما ید که هدفم از سرقت نمودن مال شما کمک نمودن تهیدستان بوده است، کسی ارزشی به این سخن وی نمی دهد.

براین مبنا؛ بدعت از جمله چیزهایی است که اسلام آنرا ممنوع نموده و آنرا از زمره اعمال گمراه نام برده است. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هر نوع از آن را گمراهی نام برده اند وبه اجتناب از مهنیّات نیز امر فرموده اند. وچونکه بدعت نیز از جمله اعمال نامشروع است، نیت هرچونه که باشد اهمیتی ندارد.

در نتیجه؛

با توجه به گمراهی اهل بدعت در مورد بدعت شبهه های بسیار دیگری هم وجود دارد. دین آنها محکم و ثابت نیست، و بر اساس شبهه وگمان بناشده است. بیشتر اعمال آنها شبهه هایی بر مبنای قال و قیل (هیاهو) وجود دارد. وبیان تک تک آنها امکان پذیر نخواهد بود. فقط مشهورترین آنها را بیان و جواب دادیم. وبرای دعوت

۱. بخاری، ۲۶۴۱

انسانها به سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خواستیم به کسانی که انسانها را بجای سنت به احداث بدعت دعوت می کنند جوابی داده باشیم.

میدانیم که؛ برای هر چه زودترخشنود ساختن الله از خویش، به ارث بردن زمین وآباد ساختن آن با خوبی و عدالت مشروط به دو اصل است؛ نخست، برای کی بندگی می کنید ودیگری، چطور بندگی می کنید...

کسانی که الله را عبادت می کنند بایستی بدون شرک الله را عبادت نموده وعبادت آنچنان باشد که پیامبرنشان داده است... یعنی توحید و سنّت وشرک و بدعت دو نقطه متضاد با توحید و سنت است. هستند ملیونها انسانی که خود را به اسلام نسبت می دهند اما با تحریف، خرافات، فقر، نادانی و تحقیر این دو اصل (توحید و سنت) را نابود و از بین برده اند. وزنده کردن این امت تنها با احیاء این دو اصل نابود شده امکان پذیر خواهد بود. ومهمترین نکته در انجام این وظیفه این است که؛ از سرزنش سرزنش کنندگان نترسید و این وظیفه بر عهده عالمان حقیقی، دعوتگران صادق و مجاهدان می افتد. وبا قدرت و تمکینی که در دست دارند نسب به تحقق توحید و سنت و از بین بردن شرک و بدعت همت گمارند، بکار بردن برهان وبیان نمودن و تردید نداشتن در بیان این براهین و دلایل در عصر حاضراز مهمترین اولویتها است.

"ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهاي (آسماني و قوانين) و موازين (شناسائي حق و عدالت) نازل نموده‌ايم تا مردمان (برابر آن در ميان خود) دادگرانه رفتار كنند. و آهن را پديدار كرده‌ايم كه داراي نيروي زياد و سودهاي فراواني براي مردمان است. هدف (از ارسال انبياء و نزول كتب آسماني و همچنين آفرينش وسائلي چون آهن) اين است كه الله بداند چه كساني او را و فرستادگانش را بگونه نهان و پنهان (از ديدگان مردمان) ياري مي‌كنند. الله نيرومند و چيره است."[1]

این آیه خیلی روشن برای تحقق بخشیدن به حقیقت وسیله های لازم را بیان می دارد. دلایلی روشن مانند: کتاب، میزان وبرای یاری کتاب و میزان آهن (یعنی قدرت) را بیان میدارد و در صورت نقصان هر یک از اینها دیگری ناقص خواهد ماند. ونبودن و نقصان علم در دفاع از توحید موجب ایجاد خشونت و قلدری در رفتار می شود ونبود قدرت موجب سستی و خودپسندی خواهد گشت. وقتی که این دو اصل با هم باشند، منهج پیامبر، به مبارزه اسلامی در مسیر خود ادامه خواهد داد.

پروردگارا؛ دست یافتن بر دو اصل را در راه دعوت به توحید و سنت به ما عطا بفرما، وما را از زمره کسانی که صابر و دارای اخلاق زیبا وآرزوی دیدار شما را در قیامت دارند قرار بده. وشهادت محمدرسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از ما قبول بفرما و در شناختن منهج و سنت پیامبر به انسانها ما را یاری بفرما... اللهم آمیـــــــن

---

۱. حدید ۲۵

مژده مشترک همه رسولان

"و اگر او را اطاعت کنید هدایت (و سعادت) خواهید یافت." (٤٥ نور، ٤٢)

"وتو مسلما به سوی راه راست هدایت می کنی." (٢٥ شوری، ٢٤)

تنها راه برای نجات همه انسانهای گرفتارشده در باتلاق شرک و بدعت، برگشتن به منهج هدایتگر پیامبر است. وبا برگشتن به منهج پیامبر می توان از سردرگمی در ایمان (شرک) و اعمال زیاده (بدعت) در این دنیا رهایی یافت.

"و تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم، و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از سوی الله فضل بزرگی خواهد بود." (احزاب، ٤٧-٤٦)

در این دنیا راهها سردر گم کننده و تودرتو هستند ودر ابتدای هر راهی که به جهنم ختم میشود (بجز راه مستقیم) کسانی هستند که با گویش ما و ملبوس به لباسهای ما و همرنگ ما، بر سر این راهها بسان نگهبانان جهنم ایستاده وما را دعوت به این راههای گمراه کننده می کنند.

کسانی که بر سر این بیراهه ها ایستاده اند، که هرکدام مژده بهشت را میدهند. اما آنچه را که تبلیغ می کنند هیچ بو و عطر بهشتی نمی دهد. و دروغ همدیگر را تصدیق می کنند و می گویند: به او باور و ایمان نداشته باش، بهشت را وسیله فریب تو نموده است در حالی که راه او به جهنم ختم میشود!

بر روی تابلوی (مرامنامه) راهنمای همه راهها نوشته شده است، انسانها چراغی فروزان لازم دارندوادعا دارند که منهج آنها همان چراغ فروزان است. اما در حقیقت آنچه بر همه راهها و ادّعاها حاکم است تنها یک چراغ فروزان است. چراغی بس فروزان که راه را چنان روشن خواهد ساخت که در اولین قدم همه ناهمواریها را برطرف خواهد ساخت. حالا این چراغ فروزان محمد (صلی الله علیه وسلم) است.

"و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم" (انبیاء، ١٠٧)

در دنیای مدرنیزه که سرعت، آرزو وتحرک انسانها را فریب داده و دچار خودخواهی و غفلت شده اند وبجز خود کس دیگری را نمی بینند ما در چنین دنیای پرغوغایی با این غفلت زندگی می کنیم. باوجود اینکه کودک با پدر ومادر زندگی می کند بازهم کودک در مقابل پدر و مادر طغیان و نافرمانی می کند. مدیران از افراد خود متنفرندو افراد نیز مدیران خود را نفرین و نعلت میفرستند. کارفرمایان، کارگران خود را تحقیر می کنند و کارگر نمی خواهد کارفرمای خود را ببیند... بشریت چقدر شفقت، مهربانی و درک لازم دارد... اینجاست که درک می کنیم که؛ منبع و سرچشمه این شفت و مهربانی، محمد (صلی الله علیه وسلم) است.